برگزیدهٔ

مُشترکِ یاقوت حموی

ترجمهٔ:

محمد پروین گنابادی

سرشناسه : یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، ۵۷۴-۶۲۶ق .
عنوان قراردادی : [المشترک وضعا و المفترق صقعا. برگزیده (فارسی)]
عنوان و نام پدیدآور : برگزیده مشترک یاقوت حموی/ ترجمه محمد پروین‌گنابادی .
مشخصات نشر : تهران: امیرکبیر،چاپ سوم ۱۳۸۳ .
شابک : ۹۶۴-۰۰-۰۸۲۲-۲ :
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .
موضوع : جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع : نام‌های جغرافیایی
موضوع : کشورهای اسلامی -- جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع : ایران -- جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
شناسه افزوده : پروین گنابادی، محمد، ۱۲۸۲ - ۱۳۵۷.، مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۴۷ ۵۰۴۲۱۸م۲ی/G۹۳
رده بندی دیویی : ۹۱۰/۹۱۷۶۷۱
شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۳۶-۶۲م

بسمه تعالی

مقدمهٔ مترجم

در روزهای تعطیل نوروزی سال ۱۳۴۳ مطالعهٔ کتاب مهم «المشترك وضعاً و المفترق صقعاً» تألیف جغرافیدان ومورخ نامور جهان اسلام یاقوت حموی، سخت نگارنده را بخود مشغول ساخت چنانکه بر آن شدم برگزیده‌ای از کتاب را که بویژه مربوط به‌ایران (ایران روزگار یاقوت) است ترجمه کنم ازاینرو قریب یك حرف (الف) را ترجمه کردم اما کارهای دیگر وکسالت امکان نداد ترجمه همهٔ کتابها یا حرفها را بپایان رسانم. چند ماه بعد روزی در بنگاه ترجمه ونشر کتاب باجناب آقای سعیدی که از نویسندگان بنام کشوراند دیدار کردم وسخن از ایرانشناسی وتألیفهایی که خود ایرانیان یا دیگر دانشمندان دوران تمدن اسلامی دربارهٔ تاریخ و جغرافیا و دیگر آیین‌ها وتمدن ایران نوشته‌اند بمیان آمد و از اتفاق معظم‌له هم با نگارنده همرای بودندکه اگردراین عصردانستنیها وسندهای معتبری راکه درقرنهای گذشته دانشمندان اسلامی دربارهٔ ایران نوشته‌اند بفارسی برنگردانیم باپیشرفت سریع دانش وعاملهای دیگرممکن‌است نسلهای آینده بدین‌امرمهم در ننگرند ودرنتیجه میراث‌های بزرگ ملی ما درطاق نسیان گذارده شود وباگرایش شدید جوانان عصرما به تمدن غرب و ناآشنایی‌آنان به‌گذشتهٔ درخشان ملت بزرگ خودمان، بیم آن میرودکه به‌پایه و بنیاد غرور ملی وخودشناسی نسل آینده کشور ما آسیب برسد گذشته ازاین درعصر ماکه

توان آن‌را عصر دلهره و اضطراب نامید. خردمندان جهان و بویژه بنگاه جهانی یونسکو وابسته به سازمان ملل متحد می‌کوشند تا شیوهٔ علمی روح تفاهم حقیقی را در میان ملتهای جهان برانگیزند و هنگامی چنین هدفی امکان‌پذیر است که هر ملتی نخست با دیدهٔ واقع‌بینانه خود را بشناسد و به تاریخ حقیقی و جنبشهای علمی و کوششهای گذشتگان و نیاکان ملت خویش در راه بالا بردن فرهنگ بشری پی ببرد و آنگاه با همین شیوه ملتهای دیگر جهان را بشناسد تا از اینراه مردم جهان با صرف نظر از رنگ و نژاد و مذهب یکدیگر را بکمال بشناسند و در راه نگهبانی تمدن عظیمی که گذشتگان بنیان نهاده‌اند با درك خردمندانه و دور از تعصب جاهلانه بکوشند و بدینسان پایه‌های صلح و تفاهم جاویدان را در سراسر جهان استوار سازند. تردیدی نیست که ملت شریف ما گذشته از تمدن درخشانی که پیش از اسلام داشته درعصر تابندهٔ تمدن اسلامی نیز بیش از همهٔ پیروان مذهب اسلام به فرهنگ و تمدن پس از اسلام خدمت کرده و در بالا بردن آن باوج عظمت سهم بزرگ و بسزایی داشته است. اما چون در آن روزگار زبان عرب زبان علمی بشمار میرفت همهٔ این مفاخر ملت ما در متنهای تاریخی و جغرافیایی و علمی عربی گاه بصورت پراکنده وگاه در متنهای بخصوص نوشته شده‌است و ترجمهٔ همهٔ این متنها که گاه بیشتر مطالب آنها مربوط به ایرانشناسی نیست کاری دشوار و شاید اندك نتیجه باشد از اینرو برگزیدن قسمتهای مربوط به ایران آن دوران مارا زودتر به هدفی که داریم می‌رساند. کتاب مشترك یاقوت نیز از همان تألیفها است که بخشهای عمدهٔ آن مربوط به ایران دوران اسلامی و برخی از بخشهای آن نیز دربارهٔ دیگر کشورهای هم مذهب ملت ایران است. این کتاب چنانکه یاد کردیم برحسب حروف تهجی تنظیم گشته و هر حرف بنام کتاب و درذیل هر کتاب بابهایی دربارهٔ شهرهای ایران و برخی از دانشمندان آن است. یاقوت نام مشترك را از اینرو براین کتاب نهاده که در ذیل هر کتاب (حرف) همهٔ شهرهایی را که از نظر لفظ مشترك‌اند ولی هرکدام درسرزمین خاصی است بیاورد و آنگاه پس از بیان خصوصیتهای هرشهر منسوبان بدان را از عالمان ومحدثان ومفسران وشاعران یاد می‌کند. نگارنده کوشیده است درمتن تنها شهرهای ایران آن زمان ودانشمندان منسوب به آنهارا برگزیند ودرحاشیه شهرهای همنام آنها را که در بیرون ازمرزهای

ایران آن روزگار است بایجاز یادکند وخواننده را به صفحهٔ متن مراجعه دهد. هدف از یادکردن منسوبان به هرشهر این است تاجوانان ما دریابندکه درمثل ازشهر ساوه یا دیگر شهرهای ایران چه بزرگانی برخاسته وبا چه هوشمندی در پیشرفت دانش اسلامی می کوشیده‌اند یادکردن شهرهای همنام درحاشیه مارا به این نکتهٔ مهم متوجه می‌سازدکه چگونه ملت ما بادیگرملتها رابطه داشته ویانفوذ ایرانی را درسرزمینهای دیگر ومهاجرت آنان را بکشورهای دورنشان می‌دهد وهم ثابت می‌کند که ملت ما بهرجا رفته زبان شیرین فارسی را چون جان حفظ کرده وبسنت نیاکان خویش بیدرنگ به آبادانی می‌پرداخته ونام ایرانی برروی جایگاهی که آبادکرده می‌نهاده است برای نمونه چند مثال ازاینگونه شهرهای مشترك یاد می‌کنم: آبه یاآوه شهری میان ری و همدان است . درمصر نیز دهکده‌ای بهمین نام بوده است. ابهر نام چند شهر درایران است درحجاز نیز کوهی بهمین نام وجود دارد. اران نام سه جایگاه است درآذربایجان و ارمنستان و قزوین . اسفس هم نام دهکده‌ای درمرو وهم نام دهکده‌ای در جزیره ابن عمر است از این قبیل نامهای مشترك در متن بحد وفور دیده میشودکه نشانهٔ رابطهٔ ملتها بایکدیگر ومهاجرت آنان ازکشوری به‌کشور دیگر و درعین حال حفظ زبان ملی خویش است .

ترجمهٔ این کتاب از متنی است که کتابخانهٔ المثنی دربغداد آن را ازروی چاپ وستنفیلد خاورشناس آلمانی افست کرده است و با همهٔ دقتی که خاورشناس مذکور بکاربرده خالی ازغلطهای چاپی نیست که اینك نمونه‌ای از آنها را بنظر خوانندگان ارجمند میرسانم .

غلطهای نسخه چاپ وستنفیلد

درص۳ کلمهٔ مَنشاء بغلط مُنشأ چاپ شده است درهمان صفحه بجای: و وافق شکلاً ونقطا (شکا) آمده است .

درص ۱۰ بجای (غیم) بمعنی ابر (غنم) آمده و آن درعبارت: و ابرقوه معناه غیم (جبل) است که گویا مؤلف کلمه را معرب «اَبَرْ کوه» پنداشته است درصورتی

که کلمهٔ اول ترکیب مذکور (اَبَرْ) است بمعنی (بر) که بعربی علی خوانند. (برهان) و این کلمه که گاه بصورت (ور) هم آمده درآغاز نامهای مرکب دیهها وشهرهای ایران بکار میرفته است چون: (اَبَر ده) نام‌ییلاقی درمشهد که برفراز کوه بنا شده و در برهان نیز نامهایی چون: اَبَرشهر (نام اصلی نیشابور) و اَبَرقباد نام ولایتی از توابع ارجان دیده میشود وصاحب برهان در ذیل: اَبَرکوه می‌نویسد: نام‌شهری است از عراق عجم و چون آن شهر برزمینی که نه آن کوه است واقع گشته باین نام موسوم شده ومغرب آن ابرقوه است و در این زمان بتعریب اشتهار دارد. آقای دکتر معین در حاشیه می‌نویسند دراوستا Upair و upry وبمعنی‌بالا، عالی است و پهلوی کلمه را Apar آورده و از سانسکریت کلمه نیزکه لفظی مشابه لغت‌اوستایی و پهلوی آن است سخن گفته‌اند و هم در حاشیهٔ مربوط به (ابرکوه) بنقل از جغرافیای‌کیهان مینویسند: اهل فارس آن‌را ورکوه نامند ومعنی‌آن بالای‌کوه است. وشگفتی آور این است‌که صاحب جغرافیای کیهان این معنی‌را از مؤلف همین‌کتاب در معجم‌البلدان نقل‌کرده‌است وبا این وصف توان‌حدس زدکه صورتهای: غنم یاغیم همه محرف (علی) بوده وکاتبان درنسخه تصرف‌کرده‌اند. ورجوع به حاشیهٔ نگارنده در ذیل کلمهٔ ابرقوه شود.

در صفحه ۱۲ کلمهٔ شُرّافات بمعنی کنگره‌های کاخ ضبط شده درصورتی که درمتن‌های‌لغت (شُرَف و شُرَفة‌که جمع آن شُرَف وشَرَفات است‌بمعنی‌مذکور آمده است. وگویاصحیح‌شُرَفات باشد. در صفحه ۱۹ غیطه غلط وصحیح‌آن غیضه‌است، درصفحه۵۷ (قرأ)بغلط (فرا) چاپ شده‌ودرصفحه۶۱ بغیدیدی بغدیدی‌است‌کلمهٔ (یجبی)درصفحه ۶۴بغلط‌یجنی‌چاپ شده. درص۵۸تجری مجاری‌الانساب بغلط تحری محاری‌الانساب چاپ شده.

درص ۶۶حنطة بغلط خنطة چاپ‌شده ودرهمان‌صفحه بجای‌البلقاء: لبلقاء‌است.

درص ۶۶ بجای: عطار عظار است.

درص ۱۱۰ بجای و غیرهم وغیرهما چاپ شده‌که پیداست مرجع ضمیر جمع است نه تثنیه. در صفحه ۱۱۳ فرخان فرجان چاپ شده است.

درص ۱۱۴ بجای غیره ـ غبره است. درص ۱۴۳ بجای (المسافرة) المشافرة است.
درص ۱۴۹ کلمه قهرمانة قهرمانه چاپ شده ودرهمان صفحه کلمهٔ حظیة بمعنی کنیزکه از زن پنهان دارند خطیه است . واین غلط در چند جا تکرار شده است.
درص ۱۷۸ حیرنج غلط وصحیح آن جیرنج معرب گیرنگ است .
درهمان صفحه الذزقی غلط وصحیح الذرقی است .
درصفحهٔ ۱۸۷ بجای راویة روایة است وصحیح کلمهٔ اول است .
درص ۲۴۴ افصح غلط وصحیح افصح است درهمان صفحه نسخه بدل درعبارت دیگری صحیح ومتن غلط است .
درص ۲۶۲ بغداد بغلط : بیداد چاپ شده
درص ۲۶۳ حضب غلط وصحیح خصب است درهمان صفحه مغازة غلط وصحیح: مفازة است .
درصفحه ۲۸۸ (بهرجانقذق) غلط وصحیح مهرجانقذك معرب مهرگان کده است.
درص ۳۳۸ غار(ری) نزدیك تهران بصورت قار آمده است .
درص ۳۵۰ خامس عشر بصورت : خامس عشری چاپ شده
درص ۳۷۴ یتغلب بغلط یتعلب آمده است .
درص ۳۹۰ محمد بغلط محمذ چاپ شده است.
درص ۴۱۱ یوسف بغلط یوسق آمده است .
درهمان صفحه قراءة بغلط قراة چاپ شده است .
درص ۴۴۲ بزیادة بغلط بزقادة چاپ شده است .
درپایان از بنگاه ترجمه ونشر کتاب بویژه از آقایان سعیدی و دکتر یارشاطر و دکتر فرموشی و ذوقی که مشوق نگارنده درترجمهٔ آن بوده‌اند و هزینهٔ چاپ آن را بنگاه برعهده گرفته است سپاسگزاری می‌کنم وازخوانندگان گرامی درخواست میکنم که اگر نقص وعیبی درآن دیدند (که بیشك کمتر کاری بی‌عیب ونقص می‌باشد) بنگاه ونگارنده را آگاه سازند وازاین راه منتی براین ذره بی‌مقدار نهند .

۴۴/۲/۲۵ محمد پروین گنابادی

زندگانی یاقوت

نام و نسب و زادگاه: نام[1] وی یاقوت فرزند عبدالله و لقب او شهاب‌الدین و کنیه‌اش ابو عبدالله بود. دربارهٔ زادگاه وی برخی از مورخان را درخواندن ترکیب: «الحموی مولی» به صورت «الحموی‌المولد» اشتباهی رخ داده وزادگاه او را حَماة یا حمات[2] از بلاد شام شمرده‌اند. شهر مزبور در مقابل حمص و حلب بوده و بسبب لطافت آب وهوا مردم آن بزیبا رویی شهرت داشته‌اند. درصورتی‌که یاقوت برحسب نوشته متنهای معتبر، رومی نژاد بوده و در آن سرزمین متولد شده است لیکن در خردسالی وی را با گروهی از مردم روم اسیر کرده وبه بغداد آورده و در آنجا فروخته‌اند. خریدار وی بازرگانی بنام عسکر حموی یا بگفتهٔ مؤلف معجم‌المطبوعات عسکر پسر ابو نصر[3] حموی بوده وبدین سبب یاقوت را بوی نسبت داده‌اند وبه یاقوت حموی شهرت یافته است بنا براین (حموی‌المولد) که در برخی‌ازمتنها آمده درست نیست.[4]

۱ـ در اعلام المنجد نام وی (یعقوب) در ذیل : (یاقوت رومی) آمده‌است .

۲ـ رجوع به‌حدود العالم ص ۱۷۳ چاپ‌آقای دکتر ستوده ذیل حمات واصطخری ص ۶۴ ودمشقی (نخبة‌الدهر) ص ۱۰۷ درذیل حماة وروضات‌الجنات ب ۹۱ وریحانة الادب ص ۳۵۱ ج ۱ شود .

۳ـ عسکر بن ابراهیم حموی . (زرکلی) .

۴ـ در معجم‌المطبوعات‌وریحانة‌الادب وهدیة‌العارفین وجزآنها بجای: حموی‌مولی. (حموی‌المولد) آمده‌است امازرکلی‌درپایان‌شرح‌حال‌وی‌مینویسد. درباره نسبت‌وی‌به‌حموی ←

تاریخ تولد و مرگ : صاحب هدیة العارفین ومؤلف معجم المطبوعات تاریخ تولدوی را ۵۷۵ وزرکلی ۵۷۴ ه آورده‌اند وصاحب معجم المؤلفین وزرکلی ۱۱۷۸ م نوشته ودر اعلام منجد ۱۱۷۹ م است اما ناشران چاپ ۲۰ جلدی جدید معجم البلدان درمقدمه ج ۱ می‌نویسند که در باره تاریخ تولدوی چیزی بدست نیامده است. تاریخ درگذشت وی در زرکلی ومقدمهٔ معجم البلدان ومعجم المطبوعات و هدیة العارفین ۶۲۶ ه ودر معجم المؤلفین و اعلام منجد و زرکلی ۱۲۲۹ م است .

پیش آمدهای زندگی او : هنگامی‌که بازرگان حموی یا عسکر یاقوت را خرید چون خود به نوشتن آشنا نبود وی را به مکتب سپرد تا خواندن و نوشتن بیاموزد وآنگاه در تنظیم وضبط کارهای بازرگانی خویش از وی بهره برگیرد. یاقوت تاحدی به نحو و لغات آشنا شد ومولای وی عسکر که در بغداد سکونت داشت به یاقوت نیازمند گشت و اورا برای کارهای بازرگانی به این سوی وآن سوی می‌فرستاد که از آنجمله باری به کیش وبار دیگر به عمان وبگفتهٔ برخی بشام سفرکرد[1] . لیکن درسال ۵۹۶ ه اورا آزاد کرد وازخویش دور ساخت ویاقوت ازآن پس از راه نسخه نویسی کتب امرارمعاش می‌کرد ودرضمن ازکتابهای مزبور دانش نیز می‌آموخت وسودهای فراوان بر می‌گرفت . دیری نگذشت که عسکر نسبت به یاقوت برسر مهر آمد واو را به نزدخویش بازخواند وبسفری[2] برای کارهای بازرگانی گسیل داشت وچون یاقوت ازآن سفر بازگشت مولای وی درگذشته بود.[3] یاقوت ازترکهٔ مولایش مقداری که او را بر بازرگانی قادر میساخت از همسر و فرزندان وی باز ستد وبدینسان وی را از خویش خشنود کردند ویاقوت آن‌را سرمایهٔ بازرگانی خویش ساخت وبدین پیشه ادامه

ارجح این‌است که این نسبت ازمولای وی بدومنتقل گشت. درمقدمهٔ همین کتاب (مشترك) چاپ وستنفلد نیز چنین است. الحموی مولی، البغدادی منشاء . و چنانکه خواهیم دید وی دربغداد پرورش یافته‌است .

۱ـ زرکلی .

۲ـ به « کیش » فرستاد . عمر رضا کحاله صاحب معجم المؤلفین .

۳ـ خود یاقوت در ص ۳۴۴ مشترك مینویسد : در قَرَيَّه که کوپی ازبغداد بود سکونت گزیده‌است .

میداد و به ترتیب به‌شهرهای دمشق وحلب وموصل واربل سفر کرد وآنگاه به‌خراسان رفت ودرشهرهای آنجا بازرگانی میکرد ودیرزمانی درمرواقامت‌گزید[1] او به‌کتابخانه‌های آن شهر می‌رفت وازکتابهای آنها سودهای فراوان بر می‌گرفت وبسیاری از تألیفهای خویش‌را درآنجاتدوین‌کرد ودرآن شهر بهمین‌سان‌بسرمیبرد تاهنگامی‌که‌چنگیزخان مغل درسال ۶۱۶هـ (۱۲۱۹ م) آهنگ غارت وتاراج آن شهرکرد ویاقوت ازبیم جان خویش ازآن شهر بگریخت درحالی که نتوانست اندکی‌هم از دارایی‌خویش‌را با خود ببرد از اینرو در راه به رنجها ودشواریهای ناگوار و جانکاه دچار گشت تا سرانجام به موصل رسید وچندی درآن شهر بسر برد سپس به سنجار واز آنجا به حلب رفت ودر بیرون آن شهردر(خان) یا کاروانسرایی اقامت گزید تا در ۲۰ رمضان درسن۵۱ یا ۵۲سالگی درگذشت[2]. دیری‌از مرگ وی نگذشته بودکه مردم بوی درود می‌گفتند واز فضل و ادب وتبحر وی در دانش یاد می‌کردند.

پایگاه علمی وی: مورخان و عالمان تراجم احوال یاقوت را مورخ‌ثقه، از پیشوایان دانش‌جغرافی، لغت دان وادیب وشاعر ونثر نویس ماهر وعالم بصیر درتقویم بلدان خوانده‌اند و بیشك جهان اسلام و محققان امروز مرهون تحقیقات علمی وی بویژه‌درجغرافیا وجغرافیای‌تاریخی ودیگردانشهایی‌که دربارهٔ آنها به‌تحقیق پرداخته است می‌باشند وتنها کافی است که کتاب کبیر او معجم‌البلدان برای همیشه نام وی‌را زنده و جاویدان نگاه دارد .

سفرهای یاقوت وبرخوردهای وی‌بادانشمندان عصر خویش: چنانکه دیدیم یاقوت درضمن انجام دادن کارهای بازرگانی مولای خویش و سپس آنگاه که باستقلال به بازرگانی‌پرداخت بشهرهایی همچون: بغداد وکیش وعمان وشام وموصل واربل وحلب و سنجار وخوارزم و مرو سفر کرد ودراین سفرها چون گذشته از کار بازرگانی بادید علمی نیز وضع شهرها وناحیه‌های‌گوناگون را موردبررسی‌قرار میداد

۱ـ درمقدمه معجم البلدان چنین است . تاسرانجام در خوارزم سکونت‌گزید .

۲ـ صاحب معجم المؤلفین می‌نویسد : یاقوت کتابهای خویش را بر مسجد زیدی واقع در دروازهٔ دینار بغداد وقف کرد و در خان (کاروانگاه) بیرون شهر حلب چشم از جهان بربست .

از اینرو دانستنیهای بسیار و توشه‌های گرانمایه و بهره‌های فراوان از لحاظ دانش جغرافیا گرد آورد و سپس همهٔ آنها را مبنای تألیف بزرگ خویش معجم‌البلدان و دیگر تألیفهای خویش همچون مشترك (همین‌کتاب) که برگزیده‌های آن را بفارسی برگردانده‌ایم،قرار داد .

وی درضمن این‌سفرها بادانشمندان ومحدثان وقاریان ودیگرعالمان دیدارها کرده واز محضر آنان سودها برگرفته و گاه نیز به مناظره وبحث می‌پرداخته است . صاحب معجم‌المطبوعات[۱] می‌نویسد: وی بعلت مطالعهٔ برخی ازکتابهای‌خوارج تعصب شدیدی برضـد علی علیه‌السلام داشت چه معتقدات خوارج سخت درذهن وی ریشه دوانیده بود از اینرو هنگامی‌که درسال۶۱۳ در دمشق بود بایکی ازعلویان‌که بمهر علی‌تعصب داشت مناظره می‌کرد ومیان آندو سخنانی‌رد وبدل شدکه نسبت دادن آنها به علی (ع) ناروا بود بدین سبب مردم آن شهر به مخالفت شدید باوی برخاستند و نزدیك بود به کشتن وی دست یازند اما یاقوت ازبیم جان ازآنجا گریخت ودر حال بیم وهراس سخت به حلب رفت واز آنجا هم شهربشهر می‌گشت تا به خراسان رسید وهم اومی‌نویسد: وی درمرو دانستنیهای بسیاربرای تألیف معجم‌البلدان بدست‌آورد وآنهارا به یاری وزیر جمال‌الدین قفطی درحلب تکمیل کرد. خود او نیز درمقدمهٔ مفصل معجم‌البلدان پس ازآنکه شرح مشبعی دربارهٔ موضوعهای مهم وپر ارزش‌کتاب خود می‌آورد وانگیزه خویش‌را برتألیف آن باز می‌گوید واز کتابهای‌آکنده ازغلط عصر خویش گفتگو میکند ودر فواید سفر و جهانگردی و سودهای فراوان کتاب او برای همه اهل دانش: ادیب، لغت‌دان ـ ستاره شناس و پزشك داد سخن می‌دهد و به غلطهای مؤلفان دیگر دربارهٔ جغرافیا اشاره می‌کند می‌نویسد : نخستین انگیزهٔ من درگردآوری‌این کتاب ازآنجا پدیدآمد که آنگاه که بسال۶۲۵ درمرو شاهجان می‌زیستم ودر مجلس شیخ مان امام سعید شهید فخرالدین ابوالمظفر عبدالرحیم پسر امام‌حافظ تاج‌الاسلام ابوسعدعبدالکریم سمعانی‌بودم‌دربارهٔکلمهٔ حُباشَه نام جایگاهی

۱ـ وبه پیروی ازاوصاحب ریحانة‌الادب نیز این‌حکایت راآورده است .

که درحدیث نبوی آمده و یکی از بازارهای عرب درعصر جاهلیت بوده است از من توضیح خواستند من گفتم: گمان میکنم که حباشه از نظر قیاس براصل کلمه درلغت بضم (ح) باشد چه کلمهٔ مزبور بمعنی: گروهی از مردم قبیله‌های مختلف است . اما یکی از محدثان گفته مرا رد کرد و گفت: بلکه حباشه بفتح است و سخت بر عقیده خود پایدار بود و به ستیز پرداخت وآشکارا بی‌هیچ دلیلی باعناد وسرسختی به‌مناظره خود ادامه داد. من بقصد پایان بخشیدن به این بحث و ستیزه جویی بیهوده به نقل متوسل‌شدم زیرا درچنین مواردی نمی‌توان به اشتقاق وعقل‌متکی‌شد ولی‌کشف‌آن در متنهای‌غریب حدیث ولغت‌نامه‌ها ناممکن‌گشت با آنکه درآن‌روزگار در مروکتابهای فراوانی بود و بویژه کتابهای‌وقفی‌بسیار یافت میشد و بدست‌آوردن‌آنها‌بآسانی امکان‌پذیر بود ومن اتفاق‌راپس‌ازسپری شدن‌این‌شوروغوغا و نومیدگشتن ازجستن‌آن بشیوهٔ بحث واستقراء بدان‌دست یافتم وخوشبختانه موافق‌گفتهٔ من‌بود. این پیش‌آمدسبب گشت‌که دریافتم دانشمندان‌دربن باره به‌کتابی‌نیازمندندکه درآن همه کلمه‌هااز لحاظ ضبط صحیح وانقان‌وصحت‌الفاظ‌ازراه‌نام‌بردن‌حرکات‌آنها‌بشیوهٔ اطمینان‌بخشی‌گردآوری‌شود تا درچنین‌ظلمتکده‌هایی راهنمای‌آنان‌باشد ونور صواب رابردل‌خواننده بتاباند ومن به‌چنین فضیلتی عالی ملهم‌گشتم وضمیر من به‌منقبت بزرگی که‌گذشتگان ازآن غفلت کرده بودند رهبری شد. توان گفت که همهٔ پیروزیهای یاقوت در راه تألیف متن معتبر و ارزنده‌ای چون معجم‌البلدان وتألیفهای سودمند دیگری که در پایان ازآنها نام خواهیم برد درپرتو مسافرتهای بسیار وبرخورد بادانشمندان وکسب فیض ازآنان وهم‌بحث ومناظره‌های‌گوناگون بوده‌است. چنانکه درضمن ترجمه همین‌کتاب دریافتم که‌وی‌گذشته ازشهرهایی‌که مورخان نوشته‌اندبدانها سفرکرده است‌گاهی می‌نویسدکه فلان شهر یا دهکده را دیده‌ام وگاه نیز ازکسانی‌که آنها را دیده نام می‌برد واگرچه نگارنده‌موفق نشدم‌ازآغاز بطوراستقرا و جامع‌همهٔ این‌گونه‌گفته‌های وی رایادداشت کنم اما برخی از آنها را که دراواسط ترجمه بدانها متوجه شدم و یادداشت کردم دراینجا نقل میکنم: درصفحه ۳۶۵ می‌نویسد: جزیرهٔ‌کیش را دیده‌ام. درص۳۷۱ یك‌بار ازاقامت خود درگرگانج خوارزم نام می‌برد وباردیگر می‌گوید:در سال۶۱۶

درگرگانج بودم (قس) راکه‌شهری‌ساحلی‌درسرزمین هندنزدیك (دبیل) بوده دیده‌است. (ص۳۶۶).درمرو دهکدهٔ فاشان و(دزبجق)را دیده است.ص۷۸او(ص۳۲۸). درصفحهٔ ۳۳۵می‌نویسد:فیروزکوه دماوندرا دیده‌ام.در واسط (المرینه) را دیده‌است‌ص۳۹۶در خوارزم (دهنمك) را دیده است ص ۴۰۳ در دمشق (نوی) را دیده است. ص ۴۲۲. درصفحهٔ ۴۳۶ از اقامت خود درهرات گفتگو میکند. دربصره (سیب) را دیده است صفحه ۲۶۳. در خراسان (شهرستان) و در واسط دهکدهٔ (مریفین) را دیده است ص ۲۷۹ وص۲۸۲ درهرات ابن خوله اندلسی را دیده است ص ۳۷۴ و ابومحمدعبرتی را می‌شناخته است. ص ۳۷۰ دربغداد احمدقطیعی را دیده است ص۳۵۵ ازاینهاکه بگذریم ارزش تألیفهای یاقوت‌که درسراسرجهان دانش همهٔ دانشمندان‌خواه ایران‌شناسان‌وخواه دیگران بدانها اعتماد دارندازآنروست‌کهوی‌هم به‌جهانگردی‌پرداخته وماننده یك محقق باانظرعلمی خود خصوصیتهای مهم شهرها وکشورها راگردآورده و هم از محققان و دانشمندان پیش از خویش استفاده کرده و در کتابهای خویش با ذکرنام وکتاب‌آنان مطالبی ازتألیفهای آنان نقل کرده است چنانکه درهمین تألیف ازکلیهٔ جغرافی‌نویسان اسلامی ومحدثان ومورخان وعالمان دیگرگفته‌هایی‌نقل‌کرده است همچون: ابن حوقل ، ابن‌درید، ابن‌سکیت، ابن‌زولاق ، ابن‌ماکولا،ابن‌فارس، ابن‌قطان، ابن مردویه اصفهانی، ابن مهذب صاحب‌کتابی در تاریخ ، خطیب بغدادی صاحب تاریخ معروف،ابوحاتم سجستانی ، ابوحذیفه بخاری صاحب کتاب الفتوح ، هنائی صاحب‌کتاب المنضد ، ابوداود سجستانی ، ابوریحان بیرونی،سمعانی(ابوسعد) صاحب معجم شیوخ وکتابهای‌دیگر، سلفی مؤلف معجم‌السفر، حاکم‌نیشابوری،بکری (ابوعبید) مؤلف مسالك و ممالك،ابوعبیده . زجاجی، احمدبن طیب سرخسی مؤلف اسماءالمواضع ، ابن‌فقیه ، ادریسی صاحب تاریخ سمرقند و جز آن . اصطخری ، اصمعی مؤلف‌کتاب جزیرةالعرب وتألیفهای دیگر، انصاری مؤلف‌کتاب فرحةالانفس فی‌اخبارالاندلس، بخاری.بشاری‌مؤلف‌اخبار بلدان‌الاسلام، بلاذری مؤلف‌فتوح‌البلدان و جز آن ، بیهقی احمدبن حسین‌بن رشیق ، حمزهٔ اصفهانی ، دارقطنی، زمخشری صاحب‌کتاب‌الجبال‌والامکنه‌وجزآن، سیبویه، شیرویه‌ابن شهردار، عمرانی‌خوارزمی،

قضاعی مؤلف : خطط مصر، حفصی مؤلف الیمامة الخارجیه، فاکهی مؤلف کتاب مکه . محمدبن اسعد نسب‌شناس . ابوعلی مؤلف تاریخ رقه . مقدسی مؤلف کتاب انساب و جز آن . مداینی مؤلف کتاب الفتوح ـ واقدی و ده‌ها مورخ ومحدث و دانشمند دیگر و این نشان می‌دهد که یاقوت مانند یك دانشمند امروزی در تألیفهای خود مشاهده شخصی و نقل ازمأخذهای معتبر راملاك تألیف قرارمیداده و نوشته‌ها وکتابهایی محققانه وجامع فراهم می‌آورده است . **کتابهای یاقوت** : ۱ ـ ارشادالاریب الی معرفةالادیب که‌بنامهای معجم‌الادباء یا طبقات‌الادباء یا ارشادالالباء الی‌معرفةالادباء نیز آمده‌است وهر چهار نام از آن یك‌تألیف است معروفتر آنهامعجم‌الادباء است‌اما خود وی درمقدمهٔ معجم‌الادباء می‌نویسد : این تألیف را ارشادالاریب‌الی‌معرفةالادیب نام نهادم‌وحاجی خلیفه در کشف‌الظنون و ابن خلکان آن را بنام ارشاد الالباء الی معرفةالادباء یاد کرده‌اند . وی دراین‌کتاب‌دربارهٔ زندگی وترجمهٔ احوال نحویان ولغت‌دانان‌وقاریان ومورخان ونسب‌شناسان وکاتبان‌گفتگوکرده است ومرجلیوث[1] به تصحیح وطبع‌آن به هزینهٔ‌اوقاف‌گیب اهتمام ورزید وازسال ۱۹۰۹ م‌تاپایان سال‌۱۹۱۶م. بدین‌امراشتغال داشت‌وآن را درهفت جلد منتشر ساخت .

۲ ـ اخبارالشعراء یامعجم‌الشعراءکه‌گویا نام یك‌کتاب است وبرخی هریك را باستقلال تألیفی دانسته‌اند.

۳ ـ اخبارالمتنبی.

۴ ـ المقتطف فی‌النسب[2]

۵ ـ کتاب‌الدول

۶ ـ المبداء والمآل درتاریخ .

۷ ـ عنوان کتاب‌الاغانی

۱ـ D.S.Mar gliouts

۲ـ صورت متن از هدیةالعارفین فی اسماء المؤلفین تألیف اسماعیل بغدادی است . دراعلام زرکلی . المقتضب من‌کتاب جمهرةالنسب ، و در ریحانةالادب المقتضب فی‌النسب ودرمتنهای دیگر. المقتضب (مطلق) آمده‌است. وی‌دراین‌تألیف انساب عرب‌را گردآوری کرده وبظاهر کلمهٔ مقتطف مناسب‌تر است .

۸ ـ معجم‌البلدان در شناسایی شهرها و دهکده‌ها در هر سرزمین و گفتگو از جایگاههای ویران و آباد و دیگر بحثهای جغرافیایی. یاقوت این کتاب را در ۲۰ ماه صفر سال ۶۲۱ در ثغرحلب بپایان رسانیده و آن را به کتابخانه امام الفضلاء و سیدالوزراء جمال‌الدین قفطی وزیرحلب اهداءکرده است کتاب‌مزبور باهتمام‌وستنفیلد در۶جلد بزرگ چاپ شده وجلد۶ آن مشتمل برفهرست نامهای‌کسان وقبایل است و بیش از ۱۲ هزار نام درین فهرست آمده است. خاورشناس مزبور آنرا در لایپزیك چاپ‌کرده است. (۱۸۶۶) آنگاه درمصر باهتمام امین‌خانجی درچاپخانهٔ سعادت بطبع رسید واین چاپ‌دارای ذیلی است بنام منجم‌العمران‌فی‌المستدرك علی‌معجم‌البلدان، که مؤلف درآن مطالبی راکه یاقوت‌یادنکرده‌همچون‌کشورهای اروپا وامریکاآورده چه بخشهای مزبورپس از روزگار یاقوت است خانجی در ذیل یادکرده از مأخذهای جدید جغرافی استفاده‌کرده است.

درسال ۱۹۵۵دار صادر و داربیروت دوبنگاه طبع و نشرکشوربیروت باردیگر معجم‌البلدان را دربیست جلد چاپ ومنتشرساخته وچندتن‌ازناشران‌آن‌کشور دراین چاپ شرکت داشته و نوشته‌اند چاپ مزبورمبتنی برنسخهٔ لایپزیك است‌که خاورشناس آلمانی وستنفیلد آن را نشرداده وبا سه نسخهٔ دیگر: نسخهٔ برلین ـ نسخهٔ پاریس و نسخهٔ پترسبورك مقابله شده است و ما در ضمن سرگذشت زندگی وی دربارهٔ این نسخه‌گفتگوکردیم.

۹ ـ مراصد الاطلاع فی‌اسماء الامکنة والبقاع. دربارهٔ نسبت دادن این‌تألیف به یاقوت‌اختلاف نظراست برخی‌آن را به ابن‌عبدالحق سنباطی (صفی‌الدین ۶۵۸ـ ۷۳۹) نیز نسبت داده‌اند. برخی برآنند که خود یاقوت معجم را بدین نام تلخیص کرده وحاجی خلیفه در کشف‌الظنون ج ۵ ص ۶۲۵ پس از یاد کردن معجم‌البلدان می‌نویسد ومختصر آن تألیف صفی‌الدین عبدالمؤمن است.[۱] مراصد باهتمام جوینبول (ج۴) در لیدن بسال ۱۸۵۰ چاپ شده و یك جلد آن در سال ۱۱۶۸ در ۹۰۰ صفحه بهمین‌نام و منتسب به‌یاقوت بطبع رسیده است چاپ سنگی‌آن در ایران‌بسال۱۳۱۵ه

۱ـ درباره این‌اختلاف نظر رجوع به ریحانة الادب ج۱ حرف ح (حموی) شود.

در ۴۲۹ صفحه منتشر شده و آکنده از غلطهای فاحش است.[1]

۱۰ ـ المشترک وضعا والمفترق صقعا . همین کتابی است که ما برگزیدهٔ آن را بفارسی برگردانده‌ایم خود یاقوت می‌گوید : و آن زبده و برگزیده‌ای است از کتاب بزرگ من بنام معجم البلدان[2] این کتاب باهتمام وستنفیلد در گوتینگن بسال ۱۸۴۶م در ۳۷۰ صفحه چاپ شده است . یاقوت در این کتاب از دو تألیف دیگر خویش که در کتابهای تراجم احوال نام آنها نیامده بدینسان نام می‌برد :

۱ ـ اخبار اهل النحل وقصص ذوی الاهواء والملل (ص ۲۸۸) .

۲ ـ اخبار آل سام یاملوك غور (ص ۷۵).

مأخذهای شرح حال یاقوت یا کتابشناسی دربارهٔ او :

در تنظیم این شرح حال به مأخذهای : مقدمهٔ معجم البلدان چاپ جدید. مشترك یاقوت . اعلام زرکلی . هدیة العارفین فی اسماء المؤلفین . معجم المؤلفین تألیف عمر رضا کحاله. معجم المطبوعات ج۱. ریحانة الادب. وفیات الاعیان. وحدود العالم. اصطخری (مسالك وممالك) نخبة الدهر دمشقی ـ روضات الجنات . اعلام منجد مراجعه شده است ومأخذهای مؤلف معجم المؤلفین عبارت است از :

۱ ـ خطی : سیر النبلاء ذهبی ۱۳ : ۱۹۷ ـ ۱۹۸ فهرس المؤلفین در ظاهریه

۲ ـ چاپی: النجوم الزاهره از ابن تغری بردی ۸ ـ ۱۸۷

شذرات الذهب تألیف ابن العماد ۵ : ۱۲۱ ـ ۱۲۲

مرآة الجنان از یافعی ۴۰ : ۵۹ ـ ۶۳. مقدمهٔ معجم الادباء یاقوت ۱: ۱۸ ـ ۴۴

کشف الظنون حاجی خلیفه : ۴ : ۶ ـ ۳۶۳ ـ ۱۰۹۶ ـ ۱۴۱۸ ـ ۱۵۸۰ ـ ۱۶۹۱ ـ ۱۷۳۳ ـ ۱۷۳۴ ـ ۱۷۳۵ ـ ۱۷۳۹

فهرست الخدیویة ۵ :۱۵۶. کتبخانه سنده از کوبرلی زاده ۷۵

التعریف بالمورخین تألیف عباس غراوی ۱۰ ـ ۱۴

کتبخانه عاشر افندی از محمد کرد علی ۷۲

۱ـ ورجوع به معجم المطبوعات در ذیل عبدالحق شود .

۲ـ رجوع به دیباچه مؤلف درهمین کتاب شود .

دیباچهٔ مؤلف

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

یاقوت پس از سپاس ایزد یکتا و درود برپیامبراسلام و صحابهٔ وی‌می‌نویسد:

این‌کتاب نوباوه‌ای شگفت و نیك‌حدیثی نمکین است‌که خواننده با دلبستگی بدان درمی‌نگرد و درنیکوشمردن‌آن موافق ومخالف همداستانی می‌کنند وآن زبده وبرگزیده‌ای است ازکتاب بزرگ من بنام معجم‌البلدان‌که مطالب‌آن را ازبوستانهای آکنده‌ازشاخسارهای‌آن[1] گردآوردم‌ونامهای سرزمینهایی رابرگزیدم‌که ازلحاظ لفظ وخط وشکل ونقطه‌با هم یکسان ومشترك و ازنظرجایگاه با یکدیگر متفاوت وجدا باشند . وبرهرباب نامهایی افزودم که اگرحرفی‌زیاده[2] هم‌درآنها‌باشد درپیوستن‌یای نسبت حذف‌گردد و ازلحاظ نسبت با هم یکسان‌باشند تا محدثان ازگرایشی‌که‌به‌سود برگرفتن ازمنسوبان به هرجایگاه‌دارند بهره‌مند شوند و درآوردن منسوبان تنها بنام هریك وبرخی ازنکته‌های لازم اکتفاکردم وسود برگرفتن از این بخش را باشاره و ایجازمنحصرساختم تا سنگینی بارآن برای نقل‌کنند ه‌آسان باشد چه درمعجم کبیر (معجم‌البلدان) همهٔ نکته‌ها را همچون : اشتقاق (نامها) وشواهدگوناگون بسط‌داده ودرآن دقایق وسودها آورده واخبارنیکو راگلچین‌کرده وآن را به شعرهای درربار

۱ـ ن . ل . گردن‌بندهای در نشان آن جامه دان .

۲ـ چون ة یا های مختفی فارسی درنامهایی همانند . بدر و بدرة .

آراسته‌ام چنانکه خواننده می‌تواند به‌کاملترین وجهی ازآن برخوردارشود و به‌بالا- ترین پایهٔ گفتگو درهرموضوع ونهایت‌آن دست‌یابد.

ولی این برگزیده‌راهمچون ارمغانی برای‌استفاده‌کنندگان و نزهتگاهی برای جویندگان‌گردآوردم بدین امیدکه این بوستان بدیشان آسایش بخشد بی‌آنکه در گردآوردن آن‌برای خویش به قدرتی قائل باشم ونه بسبب آن برایشان منتی نهم. وآن را بنام: المُشْتَرِكُ وَضْعاً وَالمُفْتَرِقُ صُقْعاً خواندم. و برحسب حروف‌تهجی مرتب ساختم[1] بدانسان‌که مراعات حروف مزبور را ازحرف اول‌کلمه تاحرف دوم و سوم و چهارم و تا هرحرف که برسد لازم گرفتم. وازیزدان یاری و نیرواستمداد می‌کنم و از وی‌کامیابی درکردار وگفتار می‌خواهم، بمنّ وکرم او. وخدا داناتراست.

۱- مؤلف کتاب را برحسب حرفهای تهجی تنظیم کرده و هرحرف را بنام کتاب همچون کتاب الهمزه. کتاب الباء و... خوانده وهرکتاب رابه بابهایی تقسیم‌کرده‌است مانند باب‌آبه وجزآن.

حرف الف

{ آبَه.} سه جایگاه است : ۱ـ شهرکی است میان ری و همدان و ازآن تا ساوه نزدیك پنج میل است. مردم آن مذهب شیعه دارند ودرفرصت‌های مختلف جنگهای بسیار میان مردم آبه وساوه برسر مذهب روی داده است وعامه این شهرك را آوه می‌خوانند.

{ از منسوبان بدان :} وزیر ابوسعد منصور پسر حسین و برادر وی ابو منصور محمد آآبی .

۲ ـ بگفته حافظ ابوبکر احمد پسر مردویه[2] اصفهانی آبه[3] ازدهکده‌های اصفهان است .[4]

{ آرَم[5] :} بگفتهٔ سمعانی دوجایگاه است: شهرکی است نزدیك ساری[6] مازندران.

{ از منسوبان بدان :} ابوالفضل خسروپسر حمزه پسرونندرین پسر ابی جعفر پسر

۱ـ در متن بدینصورت است آآبه .

۲ـ ضبط کلمه درمتن. مُرْدُوَیْه است که فارسی‌زبانان آن را مردویَه یامَرْدَوَیه برحسب لهجه‌های مختلف محلی تلفظ میکنند .

۳ـ دراینجا ضبط کلمه آآبه است .

۴ـ آبهٔ دیگر از دهکده‌های مصراست . رجوع به ص ۵ متن شود .

۵ـ ضبط کلمه درمتن بفتح (ر) بدینسان آمده . آارم . ومؤلف آن را به سمعانی نسبت می‌دهد .

۶ـ درمتن برحسب تعریب ساریه .

حسین پسرمحسن مؤدب شیبانی آرمی ...[1]

۲ ـ آرم برات: دهکده‌ایست ازساحل دریای آبسکون نزدیك دهستان .

آمل:[2] دوجایگاه است ۱ ـ بزرگترین شهر طبرستان . (در زمین هموار یا دشت.) **از منسوبان بدان** ابوجعفر محمد پسرجریرطبری[3] (صاحب تاریخ) و بیشتر نسبت به‌آن طبری است .

۲ ـ آمل (اکبر) شهری درسوی غربی جیحون درسمت بخاراکه فاصله‌آن از رودجیحون نزدیك یك میل است وبرخی آنرا آمو[4] گویند وآن ازاختصاراتی است‌که ایرانیان درکلمه‌ها بکاربرند و صحیح آمل است و آن راآمل زم و آمل شط و آمل جیحون هم نامند وهمهٔ آنها یکی است .

از منسوبان بدان :گروه بسیاری از دانشمندان بدان منسوب‌اند همچون : عبدالله بن حمادبن ایوب‌بن موسی آملی . وی از عبدالغفار حرانی و یحیی پسر معین حدیث‌کرد و بخاری و دیگران ازوی روایت دارند.دیگر از منسوبان بدان احمد پسرعبدهٔ آملی است‌که ازعبدالله پسرعثمان روایت‌کرد و ابوداود سیستانی (سجستانی) از او روایت دارد .

آوا : رجوع به‌آبه شود .

آوه : رجوع به‌آبه شود .

آبارِقْ جایگاهی است درکرمان . بنقل از محمدبن‌رهنی‌کرمانی.[5]

۱ـ درمتن . الآرمی و رجوع به سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج ذیل ساری‌شود درآنجا محلی بنام آرَم خاست یا اُرُم خاسته آمده است .

۲ـ ضبط‌کلمه در متن بصورت آ امُل است.

۳ـ دربرخی از متنها بنام ابن جریر وپسر جریر هم معروف‌است .

۴ـ در متن آامو .

۵ـ یازده ابارق دیگر درمتن‌آمده . رجوع به ص ۷ شود . کلمهٔ ابارق همواره به جایگاهی دیگر اضافه شود ... وآن جمع اَبرَق‌است وابرق وبَرقاء و بُرقة بیك معنی‌اندکه عبارت از سنگ وریگ در آمیخته بهم است وبقولی هرچیز درآمیخته‌ای راکه بدورنگ باشدبرقة خوانند . (ازمقدمهٔ مؤلف دربارهٔ ابارق) .

اَبَرقُوه:[1] سه جایگاه است بدینسان:

شهر مشهوری است درفارس ازناحیه‌های اصطخر (و برخی از کسان که آن را دیده‌اند بمن گفتند) که شهرمزبور نزدیك یزداست . وگروه بسیاری از عالمان وکاتبان بدان منسوب‌اند .

از منسوبان بدان: ابوالقاسم احمدپسرعلی ابرقوهی است که وزیر بهاءالدوله پسرعضدالدوله پسر بویه بود .

۲ ـ ابوسعد (سمعانی)گوید ابرقوه شهرکی است ازناحیه‌های اصفهان بفاصله ۲۰ فرسنگ ازاصفهان . **از منسوبان بدان**. ابوالحسن هبةالله پسرحسن پسرمحمد ابرقوهی فقیه ومن گمان میکنم که این ابرقوه ازناحیه‌های فارس است وخدا داناتراست.

۳ ـ اصطخری (در کتاب خود) دربارهٔ مسافت میان یزد و خراسان از ابرقوه دیگری نام می‌برد ومی‌گوید از زاداخرت به‌یستاذران می‌روند و آن دهکده‌ای است که (درآن سیصد تن مرد بسرمیبرند و دارای آبهای روان است)و از یستاذران به ابرقوه میرسند وآن دهکده‌ای آبادان است و نزدیك هفتصدتن مرد ساکنان آن است و پس‌از آن به‌نیشابور شش یا هفت منزل (باراندازِ) یاد می‌کند و این بیگمان بجز دوابرقوهی است‌که یادکردیم .

اَبْهَرْ[2] نام سه‌جایگاه است :

۱ـ گویا معرب ابرکوه باشد چنانکه‌در خراسان جاهایی راکه دربالا یا دامنه‌نزدیك بکوه باشد براکوه می‌نامند واین‌اصطلاح جغرافیایی فارسی درحدود العالم نیز بکاررفته است خود مؤلف هم می‌نویسد . و ایرانیان ورکوه گویند (از باب ابدال (ب) و (واو) بیکدیگر درلهجه‌های مختلف) وگویا بمعنی بالای کوه است (وابرقوه بمعنی ابرکوه است) در متن چنین است . (معناه غنم لجبل)وغَنْم درلغت بمعنی غنیمت وفییء بدست آوردن ، بی‌رنج و کوشش است وبهیچروجه‌مناسب‌مقام نیست بیگمان کاتب نسخهٔ مصحح متن بغلط«غیم» را غنم نوشته ومصحح هم درصددتصحیح آن برنیامده است. هرچند غیم هم چنانکه درمقدمه یادکردیم مناسب مقام‌نیست.

۲ـ مؤلف می‌نویسد . ایرانیان خودشان آنرا اوهر تلفظ میکنند ، دربارهٔ اشتقاق آن گفته‌اند که کلمه مرکب از « آب» و(هر) بمعنی آسیا است وکلمه ابهریا اوهر(که لهجهٔ محلی‌است) بمعنی آب آسیا است وخدا داناتر است .

۱ ـ شهر بزرگ مشهوری است میان قزوین‌وزنجان از ناحیه‌های جبل که گروه بسیاری ازفقیهان مالکی وشافعی ومحدثان از آن برخاسته‌اند .

ازمنسوبان بدان :ابوبکرمحمد پسرعبدالله‌پسرمحمد پسرصالح تمیمی مالکی ابهری وی بسال ۲۸۹ بجهان آمد ودرشوال سال ۳۷۵ درگذشت .

۲ ـ شهرکی است از ناحیه‌های اصفهان که‌گروه دیگری از خداوندان دانش ازآنجا برخاسته‌اند .

ازمنسوبان بدان :حسن‌پسرمحمدپسراسیدابهری‌که‌ازلوین[1] حدیث شنیده‌است

۳ ـ نام‌کوهی است .[2]

اَبْیَض نام سه موضع است .

۱ ـ نام کاخ خسروان (اکاسره‌یا ساسانیان) به مداین بود و یکی از شگفتیها بشمارمیرفت تادرحدودسال ۲۹۰ه بروزگار مکتفی(خلیفهٔعباسی) ویرانی وشکستگی بدان راه یافت وازکنگره‌های‌آن اساس تاج[3] را (در دارالخلافه) بناکردند وکنگره های کاخ سپید را براساس آن نهادند ومردم‌ازچنین‌انقلابی درشگفت شدند[4].

احساء:[5] نام شش جایگاه است .

۱ ـ احساء بنی‌سعد روبروی هجر (شهر) که جایگاه قرمطیان (دارالقرامطه) دربحرین واز شهرهای بزرگ‌آنجاست‌وآن رااحساء بنی‌سعد خوانند و برخی‌گویند احساء بنی‌سعد بجز احساء قرمطیان است .

۱ـ لوین یا لون لقب محمد پسر سلیمان حافظ بود . رجوع به تاج العروس شود.

۲ـ ابهر سوم نام‌کوهی است به‌حجاز . رجوع به ص ۱۲ متن شود .

۳ـ منظور کاخ تاج دربغداداست ومی‌دانیم‌که منصورخلیفه فرمان داد ایوان‌مداین را خراب‌کنند ولی خالد برمکی وی را منصرف کرد اما پس‌ازمدتی بسیاری ازآجرهای آن رابرای بنای‌حصارهای‌کاخ تاج بغدادبدان شهر بردند ومکتفی‌درسال ۲۹۰ه بنای‌آن‌را بپایان برد.رجوع‌به ایوان‌کسری در لسترنج وتاج در همان مأخذ ومأخذهای‌دیگرشود .

۴ـ دوموضع دیگرابیض نام‌کوههایی‌است‌درمکه وعرج . رجوع به ص ۱۲متن‌شود.

۵ـ ج حِسا یا حِسی بمعنی آبی‌که ریگ فروخورده باشد و چون ریگ یکسو کنند آب پیدا آید .

۲ ـ احساء خرشاف[۱] به بیضاء ازشهرهای جذیمه برساحل بحرین .[۲]

اَدَم[۳] : نام پنج جایگاه است .

۱ـ جایگاهی‌است نزدیك‌ذی‌قار[۴] که‌درجنگ‌ذی‌قار ایرانیان‌بدانجا پناه‌بردند.

۲ ـ ناحیه‌ای است نزدیك (هجر) ازبحرین[۵] .

اَرّان : نام سه‌جایگاه است .

۱ ـ اقلیم مشهوری است میان آذربایجان وارمنستان وازمشهورترین‌شهرهای آن بیلقان وگنجه است .

۲ ـ دژیا قلعهٔ مشهوری ازناحیه‌های قزوین[۶] است.

اَرزن یادست[۷] ارزن‌شهر معروفی‌است در سرزمین‌ارمنستان (ارمینیه) معروف به ارزن‌الروم . شهرآبادانی است‌که سلطانی مستقل‌دارد .

۲ ـ شهری است نزدیك خلاط از ارمنستان که از بزرگترین شهرهای آن سرزمین بشمار میرفت واکنون‌بجزاندکی‌ازآن(منظورزمان یاقوت) ویران‌گشته‌است.

از منسوبان بدان . یحیی پسرمحمد ارزنی ادیب وصاحب خطی مشهور .

۳ ـ ارزنجان[۸] که‌آنیم درارمنستان است و شهر مشهوری است و نسبت بدان بهمان صورت مرکب (ارزنجانی)است.

۱ـ زمین درشت از سنگ نرم .

۲ـ چهار احسای دیگر آبهایی است درعربستان . رجوع به ص ۱۴ متن‌شود .

۳ـ درعربی به‌معنی پوست ومعانی دیگراست .

۴ـ رجوع به‌حرب ذی قار درترجمهٔ طبری بلعمی و ذوقار درلغتنامه دهخدا شود.

۵ـ سه موضع دیگـر ادم ناحیه‌ای در عمان و دهکده‌ای در یمن وجایگاه یا کوهی نزدیك عمق است . رجوع به ص ۱۸ متن شود .

۶ـ جایگاه دیگر نام حران است . رجوع به‌ص ۱۹ متن‌شود .

۷ـ معرب دشت است و درص ۱۸۱ همین متن دشت ارزن آمده . ورجوع به دشت ارزن شود .

۸ـ کلمهٔ مرکبی است بمعنی ارزن روح! (مؤلف).

۴ـ دست ارزن، بیشه ایست[1] نزدیك شیراز (ازسرزمین فارس) که درشعر متنبی نام آن آمده است .

اِرْمینِّیه :(یا ارمنستان) نام چهار جایگاه است.

۱ ـ اهل سیر گویند نخستین ارمینیه بیلقان ومقابل شروان است و میان این ارمینیه وارمینیهٔ دوم خزران باشد وارمینیهٔ دوم تفلیس وسغدبیل[2] ودربندفیروزقباد ولکز است ...

۳ ـ سفرجان و دبیل وبغروند ونشوی یا نقجوان[3] ارمینیه سوم است .

۴ـ ارمینیه چهارم جایگاهی است که قبر صفوان پسر معطل سلمی نزدیك حصن زیاد درآن است وآن خرتبرت است وازشهرهای آن خلاط و ارزن روم و نواحی میان آن دو است وهمهٔ اینها بهم پیوسته است. ودربارهٔ ارمینیه جزاین هم گفته‌اندچنانکه درمعجم (البلدان) آورده‌ایم .

اَروی[4]. دوجایگاه است.

۱ ـ از دهکده‌های مرو است .

از منسوبان بدان : ابوالعباس احمدپسرعمیرهٔ اروانی[5] .

اَزَمْ : نام دو جایگاه است.

۱ ـ جایی است ازناحیه‌های سیراف (در فارس) .

ازمنسوبان بدان: بحرپسر یحیی پسر بحرازمی فارسی . وی ازعبدالکریم پسر روح بصری وجز اوحدیث کرد .

۱ـ در متن غیطه و در حاشیه نسخه بدل (غیضه) آمده . غیطه بمعنی بوستان وغیضه بمعنی بیشه است وما صورت حاشیه را برگزیدیم وشاید غیطه را یکی غیط آورده و منظور بستان است، ارزن دیگری هم نزدیك میافارقین بوده . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت اسلامی شود .

۲ـ در متن صغد بیل .

۳ـ معرب نخجوان .

۴ـ بمعنی بز کوهی ماده .

۵ـ اروای دوم آبی است نزدیك حاجز . رجوع به ص ۲۱ متن شود .

۲ ـ منزلی (بارانداز) است میان سوق اهواز و رامهرمز .

ازمنسوبان بدان : محمد پسرعلی پسر اسماعیل معروف به مبرمان نحوی .

اَستَراباد :[1] . نام سه جایگاه است .

۱ ـ (که مشهورتر از دو دیگر است) شهری است به طبرستان میان ساری و گرگان که از آن گروهی ازخداوندان دانش برخاسته‌اند .

۲ ـ استانی است درسواد (بغداد) که آنراکرخ میسان گویند .

۳ ـ دهکده‌ای است از ناحیه‌های نسا در خراسان .

اَسَدآباد [2] : نام دوجایگاه است .

۱ ـ شهری است که میان آن وهمدان برای کسی که آهنگ عراق کند یك بار انداز است . این شهر منسوب به اسدپسر ذی‌السروحمیری است و وی آن راهنگامی که با تُبَّع[3] ازآنجا میگذشت و به کشورهیاطله می‌رفت آبادان کرد و گروهی ازخداوندان دانش بدان منسوب‌اند .

ازمنسوبان بدان : ۱ـ زبیرپسر عبدالواحد پسرمحمد پسرزکریا پسرصالح اسد آبادی که ازحسن پسرسفیان نسوی (یانسایی‌منسوب‌به‌نسا شهری درخراسان) ومحمد پسراسحاق سراج ومحمد پسراسحاق خزیمه روایت‌کرد واورا بعلت جلالت‌قدر باز سپید می‌نامیدند وی بشام ومصرسفرکرد وابوبکرپسرلال و صالح پسر احمد و حاکم ابوعبدالله پسر بیع ازوی روایت دارند . وی حافظی متقن بود و از ارکان‌دانش‌حدیث بشمارمیرفت و بتصوف دلبستگی داشت. باز سپید(بگفتهٔ شیرویه) دراسدآباد در روز عرفه بسال ۳۴۷ ھ درگذشت .

۲ ـ اسدآباد دیگر دهکده‌ایست در استان بیهق از اعمال نیشابور (خراسان)

---

۱ ـ کلمه‌ای است فارسی مرکب از استر بمعنی نام مردی و آباد بمعنی آبادانی و رویهم کلمه بمعنی آبادانی استر است . (مؤلف).

۲ـ بمعنی آبادانی‌اسد مانند استراباد ولی درفارسی سین را ساکن تلفظ می‌کنند. (مؤلف) .

۳ـ رفتن تبع یمنی به کشور هیاطله مورد تردید و نفی ابن خلدون است رجوع به ترجمه مقدمه ابن خلدون شود .

که اسدپسر عبدالله قسری والی خراسان برادرخالد آن را بسال ۱۲۰ هـ ، در دوران خلافت هشام‌بن عبدالملك آبادان کرد .

اسفس : دوجایگاه است .

۱ ـ از دهکده‌های مرو است .

ازمنسوبان بدان : خالد پسررقاد پسرابراهیم ذهلی اسفسی .[1]

اسفیذبان : نام دوجایگاه است.

۱ ـ دهکده‌ایست دراصفهان .

ازمنسوبان بدان : عبدالله پسر ولید اسفیذبانی .

۲ ـ از دهکده‌های نیشابور است .

اسکاف : دوجایگاه است وهر دو از اعمال بغداد از ناحیه‌های نهروان‌اندکه یکی را اسکاف‌بنی‌جنید نامند وآن اسکاف‌علیا است ودیگری رااسکاف سفلی‌نامندکه دهکدهٔ دیگری است . و گروهی از نویسندگان و عالمان بزرگ و محدثان بدان منسوب‌اند و دو دهکده مزبورهم اکنون‌ویرانه‌اند و از روزگار سلجوقیان‌که‌نهروان ویرانه شد دو دهکده اسکاف همچنان خرابه است وآثار خرابه‌های‌آنها دیده‌میشود.

اِسکَنْدَرِیَّه : شانزده‌جایگاه‌است‌وهمهٔ‌آنهامنسوب‌به‌اسکندرپسرفیلقوس (فیلیپ) رومی (یونانی)است همان‌کسی‌که دارا پسردارا را کشت ومالك بلادگشت و آنگاه درهر سرزمین شهری بناکردکه بوی نسبت داده شدسپس روزگارهاگذشت وآن‌شهرها به نامهای نخستین‌خوانده شد یا بسببروی دادن امری نامهای تازه‌ای‌برآنهاگذاشتند.

۱ ـ اسکندریه بلاد سغدکه سمرقند باشد .

۲ ـ اسکندریه‌ای که بنام مَرعَیلوس خوانده میشود وآن مرواست .

۳ ـ اسکندریه‌ای که بنام‌کوش خوانده میشود وآن بلخ است .[2]

اَنبار : نام سه‌جایگاه است .

۱ ـ شهرکهنی است (مشهور) ازناحیه‌های بغدادبرساحل فرات‌که اقامت‌خلیفه

۱ـ اسفس دیگر دهکده‌ای است در جزیره ابن عمر رجوع به ص۲۲ متن شود.

۲ـ دیگر اسکندریه‌ها درکشورهای مصر وهند وشام است رجوع به‌ص۲۳ متن‌شود .

ابوالعباس سفاح درآن بوده و درآنجا درگذشته است وگروه بسیاری ازصاحبان‌فنون مختلف بدان منسوب‌اند .

۲ ـ دهکده‌ای است از ناحیه‌های گوزگان (جوزجان) بلخ .

ازمنسوبان‌بدان :ابوالحسن علی پسر محمد انباری است که از قاضی ابونصر حسین پسر عبدالله شیرازی روایت‌کرد ومحمد پسر احمد پسرابوالحجاج دهستانی‌از وی روایت دارد .

۳ ـ **سکةالانبار** . در بالای مرواست .

ازمنسوبان‌بدان : ابوبکر محمد پسر حسن پسر عبدویه انباری‌که ابو کامل بصری دربارهٔ وی راه غلط پیموده و اورا به شهر انبار نسبت داده است در حالی که درست نیست و این‌گفتهٔ (تاج‌الاسلام) ابوسعد حافظ است ، خدای رحمت‌کند اورا .

اِنبِط نام دوجایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است ازهمدان‌که‌آرامگاه شیخ (صالح)ابوعلی احمدپسرمحمد قومسانی صاحب‌کرامات درآنجا است و ازهمه ناحیه‌ها مردم بزیارت آن‌آیند. وی مصاحب ابوبکر شبلی بود و درسال ۳۸۷ درگذشت .[1]

اَنداق . نام دوجایگاه است.

۱ ـ از دهکده‌های سمرقند است وسه فرسنگ باآن فاصله دارد .

ازمنسوبان‌بدان : ابوعلی حسن پسر علی پسر سباع بکری معروف به ابن ابی‌الحسن .

۲ ـ از دهکده‌های مرو وبر دوفرسنگی آن است .

اَندَراب . نام سه‌جایگاه است .

۱ ـ شهری است میان غزنه وبلخ دراین شهرنقرهٔ معدنی راکه ازکوه نزدیك بدان بنام پنجهیر[2] استخراج می‌کنند می‌گدازند. و راه‌کاروانیانی‌که به‌کابل میروند ازآن شهر است .

۱ـ انبط دیگر در دیار کلب است. رجوع به ص ۲۸ شود.

۲ـ درحدودالعالم پُنجهیر است رجوع به فهرست کتاب‌مزبور چاپ دانشگاه شود.

از منسوبان بدان: ابوذر احمد پسر عبدالله پسر مالك ترمذی اندرانی است که اصل وی از ترمذ بود و کارقضا را در اندراب برعهده‌داشت ازاینرو بدان شهر منسوب گشت . وی ازمحمدبن مثنی وابن بشار روایت‌کرد .

۲ــ اندراب‌که اندرابه هم‌خوانده میشوددهکده‌ای است‌ازمروو نسبت‌بدان برهر دوصورت(اندراب یااندرابه) یکی‌است فاصله این اندراب تامرودوفرسنگ‌است . و سلطان سنجر پدرملکشاه‌رادرآن(خانه‌ها)[1] وکاخهایی‌است که‌من‌ویرانه‌های‌آنهارادیدم.

از منسوبان بدان: احمدکرابیسی‌اندرابی.وی از ابوکریب وجزاوحدیث‌شنید.

۳ ــ اندراب سوم جایگاهی است‌که میان آن وبرذعه ازشهرهای آذربایجان قریب دوفرسنگ است درآن بوستانها و درختان وآبهای روان است .

اَنْدُکان نام دوجایگاه است .

۱ ــ از دهکده‌های فرغانه است .

منسوب بدان ابوحفص عمر (پسرمحمد) پسرطاهر اندکانی فرغانی صوفی است که بسال ۵۴۵ هـ درگذشت .

۲ــ اندکان‌ازدهکده‌های‌سرخس‌است‌که‌درآن‌آرامگاه‌احمدحمادی‌زاهد است.

اَوانا نام دو جایگاه است .

۱ ــ شهرکی مشهور است ازناحیه‌های دُجیل بغدادآبادان وپربرکت ودارای بوستانها وگروهی ازخداوندان دانش وکتابت بدان منسوب‌اند[2] .

اُوْرَمْ چهار جایگاه است در حلب‌که یکی از آنها بنام اورم براهکه خاندان ایرانی است[3].

اَیذَج[4] نام دوجایگاه است .

۱ــ از حاشیه .

۲ــ اوانای دیگر قریه‌ای است از موصل . رجوع به ص ۳۰ متن شود.

۳ــ رجوع به صفحه ۳۰ متن شود.

۴ــ معرب ایذه است رجوع به‌حدودالعالم وسرزمینهای خلافت شرقی (فهرست)شود ایذج را مال‌الامیر نیز خوانده‌اند .

۱ ـ شهری است از استان اهواز میان‌اهواز و اصفهان (جبال آن) و گروهی از عالمان بدان منسوب‌اند .

از منسوبان بدان : ابومحمد یحیی پسر احمد پسر حسین پسر فورك ایذجی.

۲ ـ از دهکده‌های سمرقند است .

از منسوبان بدان : ابوالحسین محمد پسر حسین ایذجی درگذشته بسال ۳۸۷. این گفته ازسمعانی است[1] وهم اوگوید. ایذجی‌راکه ازناحیه‌های سمرقنداست ایذوج می‌گویند وابوالحسین مذکور بدان منسوب است .

ایذوج . رجوع به ایذج شود .

ایلاق . نام سه جایگاه است .

۱ ـ شهری است ازناحیه‌های نیشابور .

۲ ـ شهری ازناحیه‌های بخارا .

۳ ـ (بگفتهٔ ابوسعد) ایلاق عبارت از شهرهای چاچ است از مرز نوبخت تا فرغانه وآن از باصفاترین ونیکوترین شهرهای خدا است .

از منسوبان بدان : ابوالربیع طاهرپسرعبدالله ایلاقی فقیه شافعی‌وی‌فقه رانزد ابوبکرقفال مروزی فرا گرفت وبسال ۴۹۵ در۹۶ سالگی درگذشت .

۱ـ در حاشیه بصورت نسخه بدل آمده‌است این چنین ابوسعد روایت کرده است و آنچه از جز او محفوظ است این است‌که ایذج سمرقند بضم ذال است وچه بساکه ضمه را اشباع‌کنند واز آن واو پدید آید. وخدا داناتر است .

حرف ب

باب . چهارجایگاه است .

۱ ـ کوهی است نزدیك هجر ازسرزمین بحرین .

۲ ـ باب‌الابواب یا دربند ازشروان (دراقصی بلاد ارمینیه) .

از منسوبان بدان : زهیرپسرنعیم بابی و جز او.

۳ ـ (بابة بزیادته) دهکده‌ای ازبخارا است.

ازمحدثان آن . ابوسحاق ابراهیم پسرمحمد (پسراسحاق اسدی) بابی‌بخاری وی ازنصرپسر حسین حدیث‌آورد ومحمد پسرخلف خیام از اوحدیث‌کرد[۱] .

بابَه : رجوع به‌باب شود .

باجَدا . نام دوجایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است ببغداد .

از منسوبان بدان ابوالحسین سلامة پسرسلیمان پسرایوب پسرهارون‌سلمی باجدا ای[۲]. وی دربغداد از ابویعلی موصلی و ابوعروبه حرانی حدیث کرد و ابوحسن زرقویه از وی روایت دارد.[۳]

باجَرْوان : نام دوجایگاه است .

۱ـ باب دیگر در حلب است رجوع به ص۳۲ متن شود .

۲ـ در متن باجدای وصورت متداول آن باجدائی است.

۳ـ باجدای دیگر در سرزمین جزیره است. رجوع به ص ۳۲ متن شود.

۱ ـ شهری است از ناحیه‌های ارمینیه ازشهرستانهای شروان و چنانکه‌گویند در نزدیك آن چشمهٔ حیات است‌که خضر (ع) آن را یافت .[۱]

باجّه : نام پنج جایگاه است .

۱ ـ از دهکده‌های اصفهان است .

از منسوبان بدان : محمدپسرحسن پسر بوقه‌مدینی باجی.وی ازابوبکرمحمد پسر اسحاق صاغانی حدیث شنید[۲].

بار[۳] نام سه‌جایگاه است :

۱ ـ از دهکده‌های نیشابور است .

از منسوبان بدان : حسن پسر نصر باری نیشابوری‌ابوعلی.وی‌ازفضل‌پسراحمد رازی حدیث‌کرد وابوبکر پسر ابوالحسین حیری از وی حدیث دارد و درگذشت وی پس ازسال ۳۳۰ ه بود[۴].

باری : دهکده‌ای است نزدیك‌کلواذی از دهکده‌های بغداد .

باره[۵] : نام سه جایگاه است .

۱ ـ دژی است میان ماردین وآمدکه ویرانه شده است و درآن نشانه‌هایی‌بر بالای‌کوه دیده میشود[۶] .

باز[۷] :نام سه جایگاه است .

۱ ـ ازدهکده‌های مرو وبرشش فرسنگی آن است .

از منسوبان بدان :ابوابراهیم زیاد پسرابراهیم بازی‌ذهلی مروزی وجز وی.

۱ـ باجروان دیگر از شهرستانهای رقه است. رجوع به ص۳۲ متن شود .

۲ـ چهار باجه دیگر در اندلس وافریقیه ومصر است. رجوع به ص۳۳ متن شود.

۳ـ مؤلف باری‌را هم جزو بار شمرده وچهارجایگاه بدین‌نام آورده‌است وما باری را مستقل‌کردیم.

۴ـ دوجایگاه دیگر در یمن ومصر است . رجوع به ص ۳۴ متن شود .

۵ـ مؤلف بصورت بارة آورده است .

۶ـ دو جایگاه دیگر (بارة) درحلب واندلس است . رجوع به ص ۳۵ متن شود.

۷ـ بصورت فاز هم آمده است.

۲ ـ دهکده‌ای است میان طوس و نیشابور[۱].

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر وکیع پسر دواس بازی و جز او .

۳ ـ بازالحمراء دژ استواری است در جـانب شرقی جزیرهٔ ابن عمر از آن کردهای بختی ...

باغ : نام دوجایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است که میان‌آن‌ومرو دوفرسنگ‌است و آن راباغ‌وبزن‌گویند.

از منسوبان بدان : اسماعیل باغی است.وی ازفضل‌بن‌موسی روایت‌کرد[۲].

بَتّ : نام سه‌جایگاه است .

۱ ـ ازدهکده‌های بغداد نزدیك رذان .

از منسوبان بدان : ابوالحسن احمدبن علی‌بتی کاتب ادیب که او را نوادر و شعر است .

۲ ـ دهکده‌ای است ازناحیه‌های بوهرز نزدیك بعقوبای بغداد[۳] .

بتانی : رجوع به‌بنان شود.

بَحْرَة : نام سه جایگاه است .

دهکده‌ای است در بحرین ازآن عبدالقیس[۴].

بُحَیرَة[۵] : نام چهارده جایگاه است وبرهرجایی‌اطلاق شودکه (اغلب)پیوستگی به دریای بزرگ نداشته باشد خواه‌آب‌آن شور وخواه شیرین وگوارا‌باشد .

۱ ـ **بحیرهٔ ارجیش** : نزدیك خلاط ازناحیه‌های ارمینیه چهارم وآن بحیرهٔ

۱ـ این‌دهکده هم اکنون در نزدیکی طوس‌هست وهمانجایی‌است‌که زادگاه سخندان بزرگ فردوسی بوده است و آن را باژ هم نوشته‌اند ولی اکنون مردم مشهد آن را فاز می‌خوانند وبیشتر فاز را با فرمه می‌آورند و می‌گویند فاز و فرمه .

۲ـ باغة (بزیادت‌هاء)جایگاه دیگری است‌که دراندلس‌بوده‌است.رجوع به‌ص۳۶متن شود. باغ سیرجانی.درکرمان بوده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت‌اسلامی شود .

۳ـ جایگاه سوم بته در اندلس است . رجوع به ص ۳۷ متن شود.

۴ـ دوجایگاه دیگر یکی‌نام‌مدینه ودیگری درطایف است.رجوع به‌ص۳۷ متن‌شود.

۵ـ بحیره را دریاچه گویند .

طریخ[1] است .

۲ ـ **بحیرهٔ اُرمیه** :(یا ارومیه) از ناحیه‌های آذربایجان، درازای آن نزدیك سه روز راه است برای سواره وپهنای آن نیز همین‌اندازه است و درمیانهٔ آن جزیره‌ها و دژ استواری است. آب آن شور وبدبو است .

۳ـ **بحیرهٔ خوارزم**[2] که ریزشگاه(مصب) آبهای جیحون وسیحون و جزآنها است وگرداگردآن صدفرسنگ وآب آن شور وتلخ است .

۴ ـ **بحیرهٔ زَرَه**[3] درسرزمین‌سیستان‌است‌که‌آب‌رودهای سیستان درآن‌میریزد واین دریاچه را تشکیل میدهدآب آن شیرین است و درکنارهٔآن دهکده‌هایی‌است.

۵ ـ بحیرهٔ هجر: بردروازه‌های احساء است وبین‌آن ودریای بزرگ(اقیانوس) ده فرسنگ است‌ازهری‌گوید: بحرین‌را بسبب این دریاچه ودریای بزرگ‌بنام‌سرزمین هجربحرین خوانده‌اند[4] .

بَراثا . نام دوجایگاه است .

۱ ـ محلهٔ بود نزدیك‌کرخ بغداد .

از منسوبان بدان : ابوشعیب براثی عابدبود و نخستین‌کسی بشمارمیرفت که درکازه‌ای[5] دربراثا سکونت‌گزید و درآن عبادت میکرد.

۲ ـ از دهکده‌های نهرملك درناحیه بغداد بود .

۱ـ طریخ نوعی ماهی است که نمکسود آن‌را در قدیم ازاین دریاچه بهمهٔ کشورها صادر می‌کردند. رجوع به منتهای لغت و ص ۳۵۳ ج ۱ ترجمهٔ مقدمه ابن خلدون شود.

۲ـ دریاچه خوارزم را امروز آرال Aral می‌خوانند. رجوع به ص ۸۹ و ۱۲۰ و۱۴۴ ج ۱ ترجمه مقدمه ابن خلدون وفهرست نخبةالدهر دمشقی شود.

۳ـ در متن بصورت (ة) مدور است . ورجوع به فهرست حدودالعالم چاپ‌دانشگاه ذیل دریای زر شود .

۴ـ نه بحیره دیگردرکشورهای اردن وشام ودیگرسرزمینهاست . رجوع به ص ۳۸ و ۳۹ متن شود .

۵ـ کازه فارسی‌کوخ است بمعنی کلبه‌ای از نی و کلك و مانند آن بی‌روزن . (از منتهی الادب) وشایدکوخ هم از کاخ فارسی گرفته شده باشد چون کاخ را هم تازیان‌بدین معنی بکار برده‌اند و ممکن است کوخ لهجه‌ای از کاخ باشد .

از منسوبان بدان : احمد پسر مبارك پسر احمد ابوبکر برائی معروف به ابوالرجال که حافظ ابوبکر خطیب از وی روایت‌کرد و برائی بسال ۴۳۰ درگذشت.

بُرج : نام چهارجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است ازاصفهان‌که‌گروهی ازخداوندان دانش ازآن برخاسته‌اند

از منسوبان بدان : ابوالفرج عثمان پسراحمد پسر اسحاق کاتب برجی . وی از ابوعمرعثمان پسرحکیم وجزاو حدیث‌کرد[1] .

بَرَدان . نام ده جایگاه است .

۱ ـ از دهکده‌های معروف بغداداست‌که‌گروهی‌ازمحدثان‌ازآنجابرخاسته‌اند[2]

بَرْذَعَة نام دوجایگاه است .

۱ ـ شهر بزرگی است‌که قصبهٔ ناحیهٔ اران است وگروهی از دانشمندان بدان منسوب‌اند[3] .

بَرزَه[4] نام سه جایگاه است .

۱ ـ روستا و استانی ازناحیه‌های آذربایجان است‌که بلاذری‌آن را در فتوح (البلدان) یادکرده است .

۲ ـ دهکده‌ای در بیهق‌ازناحیه‌های نیشابوراست . ازمنسوبان‌بدان :ابوالقاسم حمزه پسرحسین برزهی بیهقی است و اورا تصنیفهایی است در ادب همچون : کتاب : مَحامِدُمَن‌یُقالُ‌لَه‌مُحَمَّد[5] . وی بسال ۴۸۸ درگذشت .

۱ـ سه جایگاه دیگردردمشق وکشورهای دیگراست . رجوع به ص ۴۲ متن‌شود .

۲ـ نه جایگاه دیگر در مکه و ناحیه‌های عربستان و دیگر کشورها است . رجوع به ص ۴۳ متن‌شود .

۳ـ بزدعهٔ دیگر دریمامه است رجوع به ص ۴۴ متن شود .

۴ـ درمتن بصورت (ة) آمده است مؤلف می‌نویسد دراینجا (ه)آخرکلمه را نباید بصورت (برزة) نوشت زیرا (ه) تلفظ میشود در حال وقف چه نسبت بدان‌برزهی است . برزةآذربایجان را هم نباید درفارسی‌بصورت (برزة)نوشت زیرادرفارسی‌چنین حرفی نیست بلکه باید گفت (ه) آخرآن نا ملفوظ یا مختفی است .

۵ـ محمدتهای محمد نامان .

بُرَزی[1]: نام چهارجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است از اعمال بغداد در راه خراسان .

۲ ـ **بُرز**[2] : (بی‌الف مقصور) دهکده‌ای است درمرو. و نسبت بدان و بُرَزی بُرزی است .

از منسوبان بدان : سلیمان پسرعامرپسرعمیدکندری مروزی برزی . وی از ربیع پسر انس خراسانی حدیث شنید و ابویحیی قصری و ابوحجر عمرو پسر رافع و اسحاق پسر راهویه از وی روایت‌کردند . ابوحاتم گوید : ازپدرم شنیدم‌که می‌گفت برزی درحدیث معتدل و راستگو است اگر شعبه[3] بدین گفته دست می‌یافت بیگمان آنرا می‌نوشت اما می‌دانیم که وی چگونه درگذشت و سن او از ربیع پسرانس‌تجاوز نکرد[4] .

برز رجوع به برزی شود .

بُرقان[5] نام دوجایگاه است: ۱ـدهکده‌ای است درکاث[6] ازناحیه‌های خوارزم که ویرانه شده است و از قدیم بصورت کشتزاری درآمده است .

از منسوبان بدان : امام حافظ ابوبکراحمدپسر محمد (پسراحمد) پسرغالب برقانی خوارزمی‌که شیخ (واستاد) ابوبکر خطیب بود . وی درآغاز رجب‌سال۴۲۵هـ درگذشت و درپایان سال ۳۳۶ هـ بجهان آمد .

۲ ـ دهکده‌ای است درگرگان (جرجان) .

۱ـ الف‌آن ممال است ، یعنی صدای آن بین الف و ی است .

۲ـ بی الف مقصور و نسبت به همه بزری است .

۳ـ از محدثان معروف بود .

۴ـ دو برزای دیگردر عراق وعربستان است . رجوع به ص ۴۴ و ۴۵ متن‌شود .

۵ـ بفتح وکسر (ب) هردوآمده است و در منتهی الادب برقان بکسرنام دهی‌است در خوارزم و هم دهی است به گرگان و برقان بضم بمعنی ، تابان و درخشان بدن‌است . وشاید برقان بکسر معرب کلمه‌ای فارسی است .

۶ـ در حدود العالم بصورت کاژ است . رجوع به فهرست چاپ دانشگاه‌آن شود .

از منسوبان بدان : حمزه پسر یوسف سهمی جرجانی (گرگانی) است ...[1]

بُرقه رامتین[2] درشعرجریر بدینسان آمده است : طلل ببرقة رامتین محیل .

بَرقَه : نام چهار جایگاه است : دهکده‌ای است درقم ازشهرهای جبل .

از منسوبان بدان . احمدپسر ابوعبدالله پسرمحمد پسرخالد پسر عبدالرحمن ابوجعفر برقی وی ازفقیهان بزرگ شیعه و اعیان ایشان بود و او را در مذهب شیعه تألیفهایی‌است[3].

برکة[4]: نام هفت جایگاه است .

۱ ــ برکه‌زلزل محله‌ای‌دربغداد میان‌کرخ وصراة... منسوب به زلزل‌نوازندهٔ عود که در روزگار .. رشید (هارون) خلیفه میزیست ونام وی منصور بود . وی آن را برای گذریان راه ساخت ولی بعدها ترکیب مزبوربرای تمام آن کوی علم شد و شاعران آن را درشعرآورده‌اند[5].

بُزان . نام دوجایگاه است .

۱ ــ دهکده‌ای است از اصفهان‌که چندتن ازمحدثان از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابوالفرج عبدالواحد پسرمحمدپسرعبدالله بزانی‌اصفهانی وپسر وی ابوالفضل مطهر و جزآن دو .

۲ ــ بزان وگاه هم بزانه گویند دهکده‌ای است در اسفراین خراسان

۱ــ وی از بزرگان دانش و حدیث جرجان بود و او را تألیفهای مهمی است چون تاریخ جرجان‌که در حیدر آباد دکن چاپ شده است . حمزه در حدود سال ۳۴۵ بجهان آمد ودر ۴۲۷ درنیشابور درگذشت . رجوع به مقدمه تاریخ جرجان شود . یگانه‌نسخهٔ تاریخ جرجان در کتابخانه بادلیان آکسفرد بوده که در حیدرآباد چاپ شده است .

۲ ــ ابارق و اَبرَق و برَقا و بُرقَه همه به معنی سرزمین سنگلاخ آکنده ازسنگهای رنگارنگ‌است وقریب ۱۶۳جایگاه بنامهای مذکور درعربستان است وما تنها برقه‌رامتین را که جزء دوم‌آن‌کلمهٔ فارسی‌است برگزیدیم. وبرقه رامتین ویرانه‌ای است‌که‌دگرگونه و بیکاره شده است .   ۳ـ سه‌جایگاه دیگر درافریقا ومدینه ونواحی دیگراست.

۴ـ بمعنی . استادنگاه‌آب ریگه ، (ازمنتهی‌الادب) .

۵ ــ شش جایگاه دیگر درحجاز یا عربستان است .

بزانه : رجوع به بزان شود .

بزاق : رجوع به‌بساق شود .

بساق[1] نام هشت جایگاه است.

۱ ـ نهری است درسواد عراق وعامه‌آن را بزاق‌گویند و صورت بساق بزبان نبطی است بمعنی‌کسیکه آب را ازپایین دست قطع می‌کند وآن‌را بسوی (ملك)خود می‌کشد . درنهرمزبور فاضلاب آبهای سیب (نام جایی) ومازادآب فرات‌گردمی‌آید و گویند ازینرو آن را بساق خوانند و من بخط ابن بردالخبان دیدم که بزاق و بساق را بتشدید نوشته وصواب همین است[2] .

بُشت : نام دوجایگاه است .

۱ ـ ولایت بزرگی است به نیشابورکه‌گروه بسیاری‌از (محدثان و عالمان) از آن‌جا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان :احمدپسرمحمدبشتی‌لغوی‌خارزنجی(مصنف‌کتاب‌التصائل) فی‌اللغة . یعنی وی درآن‌کتاب‌آنچه را که ازخلیل (پسراحمد) در کتاب‌العین فوت شده بدست آورده است‌کسان دیگری‌هم به‌بشت منسوب‌اند .

۲ ـ جایگاهی ازناحیه‌های بادغیس هرات است .

از منسوبان بدان : احمدپسر صاحب بشتی . وی ازابوعبداللهٔمحاملی وبرادر اومحمد پسر صاحب‌بشتی بادغیسی حدیث‌کرد .

بشیر : نام سه موضع است .

۱ ـ قلعهٔ بشیر از قلاع بشنویه اکراد ازناحیه‌های روزان[3] .

بُصری[1] : نام دوجایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است دربغداد نزدیك عکبرا

---

۱ ـ گاه بصاق وبزاق هم‌گویند کلمه‌ای است نبطی (بساق) بمعنی‌کسی که آب را ازمجرای عادی‌آن قطع‌کند وبرای خود روان سازد .

۲ ـ ولی مؤلف تنها نام سه جایگاه آورده است که دو جای دیگر آن در مدینه و ایله است . رجوع به‌ص ۵۵ متن شود . ۳ـ جایگاه‌های‌دیگردرعربستان واندلس‌است.

از منسوبان بدان : ابوالحسن (پسرمحمد پسراحمد پسرخلف) بصروی‌شاعر. وی دانش‌کلام نزد شریف مرتضی خواند و در ربیع‌اول سال ۴۴۳ درگذشت[۱] .

بَطْحاء : نام چهار جایگاه است .

۱ ـ بطحاء ذی قار جایگاهی است نزدیك ذی‌قار[۲] که در آن جنگی میان ایرانیان و تازیان روی داد و تازیان پیروزشدند .[۳]

بَغداد : نام دوجایگاه است .

شهر مشهور و معروف که در بارهٔ ضبط و اشتقاق نام آن بتفصیل در المعجم (معجم‌البلدان) گفتگوکرده‌ام. (رجوع به‌معجم‌البلدان شود .)[۴]

بُغَیْدِیْد[۵] : نام چهار جایگاه است . (این‌کلمه تصغیر بغداد است) .

۱ ـ گمان میکنم ازناحیه‌های حله مزیدیه درعراق باشد .

۲ ـ شهرکی‌است میان خوارزم و جبل (از جهت ترکستان نزد ترکان مشهور است) نام‌آن را از مردم خوارزم هنگامی‌که درآنجا بودم بسیار می‌شنیدم[۶] .

بَلَجان : نام دوجایگاه است .

شهری است ازناحیه‌های بصره میان‌آن شهر و عبادان (آبادان) و من (یاقوت) بسال ۵۹۰ در آن شهر بودم آنجا لنگرگاه کشتیهایی است که از سرزمین هند کالا می‌آورند وسپس آنها را ازآنجابه‌شهرکی بنام محرزه‌درجزیرهٔعبادان منتقل‌می‌کنند.

۲ ـ دهکده‌ای است درمرو .

از منسوبان بدان : محمد پسرعبدالله بلجانی که بسال ۲۷۶ درگذشت .

---

۱ ـ جایگاه دیگر درشام‌است .

۲ ـ رجوع به‌حرب‌ذیقار دربلعمی و دیگرتاریخها شود ،

۳ ـ سه جایگاه دیگر در مکه و دیگر ناحیه‌های عربستان است کلمه بطحاء بمعنی سیلگاه پهناوری است‌که درآن سنگریزه باشد .

۴ ـ بغداد دیگر در نزدیك مکه است .

۵ ـ مؤلف ازیادکردن بطیحه‌ها بمعنی آبهای شیرین غفلت‌کرده است صاحب‌حدود العالم نه بطیحه آورده‌که هفتم‌آن بطیحه بخارا است وگوید . او راآوازه بیکند خوانند اندر بیابانست . رجوع به‌ص ۱۷ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود .

۶ ـ دوجایگاه دیگر درحلب است رجوع به‌ص ٦١ متن شود .

بَلَد : نام شش جایگاه است .

۱ ـ **بلد** کرج که آن را ابودلف قاسم پسر عیسی عجلی آبادان کرد و بنام بلد خواند.

از منسوبان بدان : ابوالحسن علی پسر ابراهیم پسر عبدالله پسر عبدالرحمان بلدی معروف به علان کرجی . وی از حسن پسر اسحاق عجلی تستری (شوشتری) روایت کرد و گروهی از مردم همدان از وی روایت دارند بیشتر کسانی را که بدان منسوب‌اند کرجی می‌گویند .

۲ ـ شهرکی معروف است از ناحیه‌های دجیل نزدیك حظیره وحَرْبی[1] از ناحیه‌های بغداد .

۳ ـ شهر نسف را نیز بلد خوانند و منسوبان بدان را بلدی گویند همچون ابوبکر محمد پسر ابونصر احمد پسر محمد پسر ابونصر بلدی پیشوای نامور محدثان که از ابوالعباس جعفر پسر محمد مستغفری و جز وی حدیث شنید و اوراجانشینی است که بهمینسان به بلد منسوب است.

۴ ـ منسوب به شهر مروالرود را نیز بلدی خوانده‌اند چون ابومحمد پسر ابو علی حسن پسر محمد بلدی که شیخ شایسته‌ای از مردم پنج ده بود پدر وی را بلدی خواندند چه او از مردم مروالرود بود و اهل پنج ده از مردم دهکده‌های پنجگانه بودند و چون وی در مروالرود سکونت گزید اورا بلدی خواندند بلدی بسال ۵۴۹ یا ۴۸ درگذشت . (از ابوسعد)

بُنان : نام دوجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است درمرو که گروهی از خداوندان دانش و حدیث از آنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان :علی پسرابراهیم بنانی مروزی... وی ازخالدی پسرصبیح[1] وخارجه پسر مصعب و جز آن دو از مروزیان حدیث شنید . چنین است گفتهٔ حاکم ابوعبدالله ومحمد پسرطاهر مقدسی . وابن‌ماکولاگفت :

بتانی (به ت) از دهکده‌های **ترشیز**[2] : از اعمال نیشابور[3] است .

---

۱ ـ ن . ل : صبیح.　۲ ـ معرب آن طریثیث است واکنون آنجا را کاشمر خوانند .

۳ ـ جایگاه دیگر بنام سکه بنانه دربصره است . رجوع به ص ۶۷ متن شود .

بَنّا[1] : نام دوجایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است دربغداد برساحل دجله در پایین کلواذا[2]

بنانه : رجوع به‌بنا شود .

بَوازیج : نام دوجایگاه است .

۱ ـ بوازیج انبار . بلاذری دربخش مربوط به‌فتح انبار بدست خالد پسرولید می‌گوید وجریر پسرعبدالله بجلی بوازیج انبار را فتح کرد و تا هم‌اکنون گروهی از موالی وی درآنجا هستند[3] .

بَوّان : نام سه جایگاه است .

۱ ـ **شِعْب بوان** :که (بزرگترین‌ونامبردارترین‌آنها وپاکیزه‌ترین سرزمین‌خدا است) میان ارجان ونوبندجان در سرزمین فارس است و این همان جایگاهی است که در بارهٔ آن‌گفته شده است : بهشتهای‌گیتی چهار است . غوطهٔ دمشق وشعب‌بوان‌و سغد سمرقند و اُبُلّه (وغوطهٔ دمشق بهترین‌آنهاست) وشعب بوان را شاعران در اشعار خویش‌آورده‌اند شاعر می‌گوید .

اذا اشرف‌المحزون من رأس قلعة علی شعب بوان استراح من‌الکرب[4]

وابیات‌دیگراین قصیده رابا دیگرآثار نظم ونثردرصفت این موضع یادکرده‌ام.متنبی نیز چون ازشعب بوان‌گذشته ازآن درشعرخویش نام برده است .

۲ ـ جایگاهی است پردرخت، باصفا وخرم ... میان سرزمین فارس‌وکرمان.

۳ ـ دهکده مشهوری است بردروازه اصفهان‌که قاضی ابوبکر محمدبن حسن پسر احمد پسرعبدالله پسراحمد بوانی بدان منسوب است . وی دراصفهان ازابوبکر بن مردویه حافظ و دربغداد از ابوبکر برقانی‌حافظ وجزآن دوحدیث شنیدبوانی‌در

۱ـ گاه آن‌را بنانه نویسند .

۲ ـ جایگاه دیگر دژی است در اندلس . رجوع به‌ص ۶۷ متن شود درباره(بند) های مختلف و فهرست سرزمینهای خلافت اسلامی شود .

۳ ـ بوازیج دیگربین تکریت و اربل است رجوع به‌ص ۶۷ متن شود .

۴ ـ هرگاه آدم اندوهگین ازسرپشته یا زمین بلندی بر شعب بوان مشرف شود از اندوه رهایی یابد .

صفرسال ۴۰۱ متولد شد و در ذیقعده سال ۴۸۴ درگذشت .

بُور : رجوع به بوره شود .

بُورَه [۱]: نام سه جایگاه است .

۱ ـ **بوره یا بوری** : دهکده‌ای‌است‌در بغداد نزدیك عکبرا ابو نواس‌گوید .

ولاترکت‌المدام‌بین‌القری المرخ فبوری فالجوسق‌الخرب . (باده‌گساری را میان‌قرای مرخ و بوری وکوشك ویرانه‌ترك نکردم) .

۲ ـ بور شهری است درفارس .

بُوزَنجِرْد [۲]: نام دوجایگاه است.

۱ ـ دهکده‌ای است درمرو برکنارهٔ دشت .

منسوبان بدان : ابواسحاق ابراهیم‌پسرهلال پسرعمرو پسر سیاووس (سیاوش) هاشمی بوزنجردی . وی ازعلی پسرحسن پسر شقیق وجز اوحدیث شنید واحمدپسر محمد پسرعباس از وی روایت‌کرد . ابواسحاق بسال ۲۸۹ هـ درگذشت .

۲ ـ دهکده‌ای است درهمدان [۳] بفاصله یك‌بارانداز ازهمدان در بخش‌نزدیك به‌ساوه .

منسوبان بدان : ابویعقوب یوسف پسرایوب پسر یوسف پسرحسن پسر وهرهٔ همدانی بوزنجردی وی پیشوایی پرهیزکار و پارسا بود ، فقه را نزد علی ابو اسحاق شیرازی فراگرفت و از وی‌وابوبکر خطیب حدیث‌شنید وابوسعد ازابویعقوب سماع حدیث‌کرد وابوسعد درگذشت ابویعقوب را بسال ۵۳۵ نوشته وگفته‌است‌وی دربامین قصبه‌بادغیس هرات زندگانی را بدرودگفته است .

بوزَنشاه : نام دوجایگاه است .

۱ـ گاهی با (ی) مقصوره وگاه با (ه) ونسبت بهردوصورت بوری است.

۲ ـ مؤلف می‌نویسد . «معنی آن بفارسی عمل بوزن است» . در این کتاب و در متنهای دیگر تازی‌گرد یاکرد راکه بمعنی‌کرده یا عمل است معرب‌کرده وبصورت جرد آورده‌اند کرد را نیز درفارسی هم بفتح‌کاف وهم‌بکسرآن درلهجه‌های محلی)تلفظ‌میکنند

۳ ـ یاقوت بنقل‌ازابوسعد می‌نویسد‌که . (ن)دربوزنجردهمدان مفتوح ودربوزنجرد مروساکن است تا تفاوتی میان آن دوباشد ، ولی معنی هردویکی است .

۱ ــ بوزنشاه‌کهنه دهکده‌ای ازمرو بود که ویرانه شد و مردم آن به بوزنشاه نو رفتند .

از منسوبان بدان : ضرارپسرعمرو پسرعبدالرحمان‌بوزنشاهی . وی تابعی‌بود و از ابن‌عمرو روایت‌کرد .

۲ ــ بوزنشاه‌نو ، که‌آن نیز از دهکده‌های مرو است .

بِهقُباد[1] : نام سه جایگاه است و همهٔ آنها ازناحیه‌های بغداد است .

۱ ــ بهقباد بالا از ناحیه‌های بغداد است و از فرات سیراب میشود و شش طسوج[2] است .

۲ ــ بهقباد میانه نیز استانی است از ناحیه‌های بغداد وچهار طسوج است‌که یکی ازآنها نهرالملك است .

۳ ــ بهقباد پایین‌پنج طسوج‌است‌که‌کوفه یکی ازآنها است وطسوج‌مانندکوره (شهر یا استان) یا ناحیه است .

بیار : نام دو جایگاه‌است : ۱ــ شهرزیبایی‌ازناحیه‌های کومش[3](قومس) میان بیهق و بسطام است‌که‌گروهی‌ازخداوندان دانش ازآن برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان :ابوالعباس احمدپسرعلی ادیب وی بگفتهٔ عبدالغافرفارسی درنیشابور حدیث شنید .

دیگری‌ابوالحسن علی پسر محمدبیاری ادیب . اورا تصنیفهایی است(همچون شرح حماسه‌که‌آن را خوب شرح‌کرده است) اومصاحب (قاضی)ابوسعید سیرافی‌بود[4]

---

۱ ــ بمعنی‌زمین‌پاکیزه وطیب قباداست . ازلسترنج و رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ ــ دربرهان تسواست و در حاشیه آقای دکتر معین کلمه را بمعنی محل و ناحیه آورده‌اند وگویند پهلوی‌آن تسوك Tasuk ومعرب‌کلمه‌طسوج است وصاحب منتهی‌الادب طسوج را بمعنی کرانه وناحیه‌آورده است . معنی دیگرکلمه را در مقیاسات بکارمی‌برند. رجوع به‌برهان وحاشیهٔ‌آن شود .

۳ ــ مرکزآن دامغان بود (ازلسترنج در ذیل قومس) درحدودالعالم‌کومش است .

٤ ــ نسخه بدل : از ابوسعید حدیث شنید .

۲ ـ از دهکده‌های نسا درخراسان است .

بیروزکوه [1]: نام‌دوجایگاه است.

(مؤلف جزء اول این نام مرکب رافیروزه انگاشته و گوید معنی آن بفارسی (جبل‌الارزق) کوه کبود یا فیروزرنگ است[2])

۱ ـ دژ استواری است که‌پایتخت جبال غورمیان‌هرات وغزنه است و خاندان سام یا شاهان‌غور : غیاث‌الدین و برادر وی شهاب‌الدین دوپسرسام‌که در روزگارما بر بیشتر خراسان و شهرهای هند دست یافته بودند در آنجا (فیروزکوه) مستقر بودند سپس آن خاندان منقرض شدند و بجز ممالکی ازآنان‌که بر برخی ازشهرهای هند چیرگی داشتندکسی بجای نماند و ممالك مزبور هم اکنون (زمان یاقوت) شاهان مسلمان‌آن سرزمین‌اند ومن دربارهٔ تاریخ آنان کتاب جداگانه‌ای نوشته‌ام .

۲ ـ دژ استواری است که من‌آن را درکنارهٔ طبرستان (از ناحیهٔ ری) دیده‌ام دژ مزبورنزدیك‌کوه دنباوند (دماوند) است . ربضی داردکه آن را وبمه‌گویند من‌آن را بسال ۶۱۶ دیدم و ویرانی بدان راه یافته بود .

بَیْضاء [3]: نام شانزده جایگاه است .

۱ـ شهربنامی‌است درفارس .

از منسوبان بدان : قاضی ابوالحسن محمد پسر قاضی ابوعبدالله محمد پسر احمد پسرمحمد بیضاوی ، وی‌فقیه شافعی‌بود . خطیب ابوبکر وجزوی از اوروایت

---

۱ ـ در لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) فیروزکوه و دراینجا نیزکلمهٔ معرب پیروزکوه است .

۲ ـ لسترنج می‌نویسد یاقوت دربارهٔ پایتخت عظیم غوریان درسالهای میان ۵٤۳ و۶۱۲ هـ درفیروزکوه یا بیروزکوه (یعنی‌کوه فیروز) سخن‌گفته است . رجوع‌به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳ ـ تأنیث‌ابیض است بمعنی سپید ونسبت بدان بیضاوی است در لسترنج بیزا(البیضا ای بلدةالبیضاء) درفارس و درجای دیگر می‌نویسد . این نام ازنامهای عربی نادری‌است که ایرانیان برگزیده‌اند (ولی‌آن را بیزا تلفظ می‌کنند نام فارسی آن نسایك یانسائك است ومعنی آن ، خانه‌سفید یاکاخ سپید است .

کردند امرقضاء یك چهارم کرخ را برعهده داشت . وی درحدیث راستگو بود و در شعبان ۴۶۸ درگذشت .

۲ ـ سرزمینی است دارای نخلستان وآب در پایین ثاج وبحرین .

۳ـ شهری است در پشت باب و ابواب (دربند) دربلاد خرز[۱]

بَیکَنْد[۲] : نام دوجایگاه است .

۱ ـ شهرکی است درماوراءالنهر بەمسافت یك بارانداز ازبخارا که گروهی از عالمان ازآنجا برخاسته‌اند و ویرانه است .

۲ ـ بیکنده . دهکده‌ای است در طبرستان برکنارهٔ باول[۳] و آن رود بزرگی است که سمعانی آن را در ذیل بیکنده آورده است .

بِیل : نام دوجایگاه است .

۱ ـ ناحیه‌ای است به ری .

از منسوبان بدان : عبدالله پسرحسن پسرایوب بیلی پارسا . وی ازسهل پسر زنجله وجز وی حدیث شنید وابوعمرپسر نُجَید از او روایت‌کرد.

۲ـ دهکده‌ایست درسرخس.

از منسوبان بدان : محمدپسرحمدون‌پسرخالدبیلی‌وی‌ازمحمدپسرعبدالوهاب پسر ابوتمام عسقلانی روایت‌کرد وابوالحسن جوهری از وی روایت دارد .

بَیْنَ‌القَصْرَین : (میان دوکاخ) نام دو جایگاه است .

۱ ـ جایگاهی است به‌بغداد درباب‌الطاق ومراد این است‌که میان کاخ اسماء دختر منصور وکاخ عبدالله پسرمهدی واقع بود[۴] .

بِینُونَه : نام چهارجایگاه است .

۱ـ برای شناختن مواضع دیگر رجوع به ص۷۷ متن شود .

۲ـ بکسر (ب) هم آمده است . در حدود العالم درمتن بیکند و در حاشیه پیکند ودرسرزمینهای خلافت شرقی بیکنداست .

۳ ـ درحدودالعالم نیزرود باول . رجوع به‌فهرست آن ذیل رود ونهرشود .

۴ ـ بین‌القصرین دیگر درمصراست رجوع به‌ص ۷۹ متن شود .

۱ ـ جایگاهی است در بحرین میان بحرین وعمان واز آنجا تا بحرین شصت فرسنگ است[۱] .

بَیْنَ النَّهْرَیْن : نام دوجایگاه است .

۱ ـ استانی است در سوی شرقی بغداد نزدیك قاطول دارای دهکده‌ها و کشتزارها[۲] .

---

۴ ـ بینونه‌ها وبینون دیگر دریمن و دیگرنقاط است . رجوع به‌ص۷۹ متن‌شود .

۱ ـ بین‌النهرین دیگر درنصیبین است . رجوع به‌ص۷۹ متن شود .

حرف ت

تارِمْ[1] : نام دوجایگاه‌است .

۱ ـ ناحیهٔ پهناوری است درکوههای بلندی میان قزوین و گیلان که در آن دهکده‌های بسیار است ولی شهری بنام درمیان آنها نیست . (من آن را دیده‌ام)

از منسوبان بدان : احمد پسر یحیی تارمی مقری وجزوی .

۲ ـ شهرکی است درپایان مرزهای فارس .

تُرْبان : نام سه‌جایگاه است .

۱ ـ از دهکده‌های سمرقند .

از منسوبان بدان : ابوعلی محمد پسریوسف پسر ابراهیم تربانی فقیه . وی ازصغانی وجز اوروایت‌کرد .[2]

تُستُرْ[3] : نام‌دوجایگاه است.

۱ ـ شهربزرگ بناهی است ازبزرگترین‌شهرهای خوزستان که‌گروه بسیاری‌از خداوندان فضل بدان منسوب‌اند .

---

۱ ـ در برهان و برخی از متنها تارم آمده است وآن را بصورت طارم وترم هم نوشته‌اند . رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ذیل طارم وفهرست حدودالعالم‌ذیل تارم شود .

۲ـ جایگاه های دیگر در عربستان است .

۳ ـ دیگران تُستَر ضبط‌کرده‌اند . رجوع به فهرست لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) شود . درحدودالعالم شوشتراست و درحاشیه همین متن آمده است : وشهر بزرگی درخوزستان‌گشوده شدکه عامه‌آن را شُشتَر نامند و جامه‌های شوشتری و بسیاری از عالمان بدان منسوب‌اند .

۲ ـ کوهی است در بغداد که آن را تستریون گویند و نسبت بدان تستری است (مانند نسبت به تستر نخست)

از منسوبان بدان : ابوالقاسم هبةالله پسر احمد پسر عمر حریری تستری. ابو سعد سمعانی بدینسان وی را به تستر دوم نسبت داده و گفته است او از ابوطالب عشاری روایت کرد.

تُکاف[1] : نام دو جایگاه است.

۱ ـ ناحیه‌ای در نیشابور دارای دهکده‌ها و مرکز آن نزر[2] آباد است. از بیهقی

۲ ـ تکاف دیگر از دهکده‌های جوزجان (گوزگان) نزدیك بلخ است.

توث : نام چهار جایگاه است.

۱ ـ از دهکده‌های اسفراین.

از منسوبان بدان : ابوالقاسم علی پسر طاهر توثی. وی به بغداد از بومحمد جوهری حدیث شنید و در دهکدهٔ خود بسال ۴۰۸ درگذشت.

۲ـ از دهکده‌های مرواست.

از منسوبان بدان : ابوالفیض بحر پسر عبدالله پسر بحر توثی مروزی، وی ادیب بود.

۳ ـ از دهکده‌های بوشنگ از ناحیه‌های هرات.

۴ ـ توثه (بزیادت هاء) کویی است درسوی غربی بغداد پیوسته به شونیزیه.

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر احمد پسر علی قطان توثی از پارسایان وی از ابوالغنایم محمد پسر علی پسر حسن روایت کرد، وابوبکر پسر موسی گفت گروهی از وی برای ما روایت کرده‌اند.

---

۱ ـ لسترنج بنقل ازمقدسی آن‌را تك آب خوانده است. وتکاب یا تکاو هم میتوان نوشت. وتکاو ضبط فارسی آن‌است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۲ ـ درمتن. نزاباد.

تُوَّج[1]: نام دوجایگاه است .

۱ ـ شهری است نزدیك کازرون از استان اردشیر خرهٔ فارس که گروهی بدان منسوب‌اند[2] .

تُوران : نام دوجایگاه است .

۱ـ توران را برمجموع بلاد ماوراءالنهر اطلاق میکنند یا توران بلادهیاطله است وپادشاه‌آن راتورانشاه‌گویند .[3]

تُوذ : نام دوجایگاه است .

۱ ـ از دهکده‌های سمرقند است .

از منسوبان بدان : محمد پسر ابراهیم پسر خطاب توذی ورسنینی . وی از عباس پسرفضل پسریحیی وجز او روایت‌کرد وپسر وی از ابواللیث‌نصرپسر محمدپسر ابراهیم توذی حدیث شنید و روایت‌کرد .

۲ ـ از دهکده‌های‌مرو . ابوسعد(سمعانی)گویدبیشترمردم‌آن‌را توشعی‌نامند.

تُون[4] : شهری است ازناحیه‌های قوهستان نزدیك قاین ازبلادخراسان . (و مردم‌آن همچنان اهل سنت وصلاح بودند تا ملاحده برآنجااستیلا یافتند و درنتیجه فساد بآنان راه یافت .

از منسوبان بدان : احمد پسر عباس تونی . وی از اسحاق پسر ابواسحاق و جزوی و همچنین از اسماعیل پسر عبدالله تونی خادم مسجد عقیل در نیشابور حدیث کرد[5] .

---

۱ ـ لسترنج توز وتوج هر دو روایت‌کرده . رجوع به‌فهرست (سرزمینهای خلافت شرقی) شود . درحدودالعالم نیز دریك جا توج و در جای دیگر توز آمده و مؤلف آن می‌نویسد ، جامه‌های توزی ازآنجا برند . رجوع به‌فهرست چاپ دانشگاه شود .

۲ ـ توج دیگر دربادیه است ، رجوع به‌ص ۸۵ متن شود .

۳ ـ توران دیگر دهکده‌ای است درحران . رجوع به ص۸۵ متن شود .

۴ ـ هم‌اکنون شهر مزبور را فردوس نامند . با اینهمه هم‌اکنون نیزمردم فردوس درسادگی و درستی و راستی سرآمد مردمان‌آن ناحیه‌اند .

۵ ـ جایگاه دیگر تونه جزیره‌ای است به‌مصر . رجوع به‌ص۸۶ متن‌شود .

حرف ث

ثُرَیّا[1]: نام چهار جایگاه است.

۱ ــ بناهایی بودکه معتضدآ نها را در بغداد (نزدیك تاج) درسوی شرقی بنیان نهاد برای گردشگاه وجایگاه تفریح[2] .

ثَغْر[3] : نام پنج جایگاه است .

۱ ــ ثغراسبیجاب[4] وآن از ثغرهای ترك است درماوراءالنهر .

از منسوبان بدان : طالب پسرقاسم ثغری فقیه اسبیجابی و جز او

۲ ــ ثغر فراوه نزدیك دیلم .

از منسوبان بدان : محمد پسراحمد پسر حسین غطریفی جرجانی ثغری از ثغرفراوه[5] و اسماعیلی در روایت از وی تدلیس میکرد ومی‌گفت . بما خبردادمحمد پسر احمد ثغری[6].

---

۱ ــ بمعنی ستاره پروین ، مؤلف می نویسد نام ستاره‌ای است درآسمان اول

۲ ــ سه جایگاه دیگر درعربستان است. رجوع به‌ص۸۷ متن‌شود. ۳ ــ مؤلف می‌نویسد. هرجایگاه نزدیك دشمن‌را ثغر (مرز ــ سرحد) نامند زیرا این کلمه مأخوذ ازثغره بمعنی شکاف در دیوار است وبنابراین ثغرها بسیار است ومآ نهایی‌را یاد میکنیم که یکی‌ازمردم هوشمند بدان منسوب باشد. ۴ــ درحاشیه آمده است که اسبیجاب پیوسته به بلاد فرنگ است. و صاحب حدودالعالم آرد. ناحیتی است بر سرحد میان‌مسلمانان وکافران (ص ۱۷)

۵ ــ در حدودالعالم (فراو) و در لسترنج فراوه است . رجوع به‌فهرست دو کتاب مزبور شود .

۶ ــ سه جایگاه دیگر درشام وناحیه‌های دیگر است . رجوع به‌ص ۸۸ متن شود .

ثَلثاء[1]: نام سه جایگاه است .

۱ ـ سوق‌الثلثاء . کویی است ازمشهورترین کویهای بغدادکه درآن بازارهای جامه است .

ثَنیَّة[2] : نام ده موضع است .

۱ ـ ثنیةالعسل : میان نهاوند وهمدان است وهمانجایی است‌که فرمانده‌سپاه ایران درجنگ نهاوند بدانجاگریخت و در آنجا استرانی بود که عسل بار داشتند و مانع راه یافتن ونفوذ وی بدانجا گشتند از اینرو دشمنان بر او دست یافتند و کشته شد و ازآن سبب بدین نام شهرت یافت[3].

---

۱ ـ بمعنی روزسه‌شنبه . دوجایگاه دیگر دربادیه است رجوع به‌ص ۸۹ متن شود.

۲ ـ اسم جنس است و دراینجا برخی را که بصورت نام خاص درآمده می‌آوریم. بیگمان باید با مضاف‌الیه آن نقل شود ازنظرلغت ثنیه بمعنی هر راه‌گشاده میان دو کوه است (دره) که انسان از آن به‌فضا و دشت میرسد و برخی گفته‌اند که ثنیه هنگامی بدین اصطلاح بکارمی‌رودکه آن را پیموده باشند ونمی‌توان هر دره را ثنیه نامید .

۳ ـ نه‌جایگاه دیگر درشام وعربستان است . رجوع به‌ص ۹۰ متن شود .

حرف ج

جار : نام چهار جایگاه است .

۱ ـ ازدهکده‌های اصفهان است که گروهی از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان : ابوالطیب عبدالجبار پسر فضل پسر محمد(پسر احمد) جاری وی از ابوعبدالله محمد پسر ابراهیم جرجانی (گرگانی) (بگفتهٔ ابن‌منده) و هم از ابوبکر ذاکر پسر محمد پسر عمر پسر سهل جاری برانی روایت داشت و بسال ۵۵۱ درگذشت .

۲ ـ دهکده‌ای است دربحرین ازآن عبدالقیس وآنگاه ازبنی‌عمرعبدالقیس[1] .

جُبّیٰ[1] : نام چهارجایگاه است .

۱ ـ استان وشهری است دارای دهکده‌ها وکشتزارها ازناحیه‌های خوزستان .

از منسوبان بدان : ابوعلی وپسرش ابوهاشم‌جبایی وپدر وپسر هردو معتزلی بودند . ابوعلی محمد پسرعبدالوهاب بسال ۳۱۳ درگذشت و پسر او هاشم عبدالسلام بسال ۳۲۱ جهان را بدرودگفت .

۲ ـ دهکده‌ای است ازنهروان .

از منسوبان بدان : ابومحمد دَعْوان پسرعلی پسرحمادجبایی (مقری)ضریر وی از ابوالخطاب پسر بطر و ابوعبدالله نعالی روایت‌کرد.

۳ ـ از دهکده‌های شهرابان نزدیك بعقوبا درراه خراسان است . دهکده‌ای

---

۱ ـ دوجایگاه دیگر درمدینه وموصل است رجوع به‌ص ۹۲ متن شود .

بزرگ وآباد است وبرخی‌آن را (جبة) خوانند ونسبت بدان جبّی است . رجوع به جبی شود[1] .

جِبْرِین: نام چهار جایگاه است .

۱ ــ جبرین فستق[2] دهکده‌ای است بردومیلی حلب[3] .

جَبَلْ[4] : نام هشت جایگاه است .

جبل فضه (کوه سیم) وآن‌کوه پنجهیراست وچنین می‌پندارم‌که از ناحیه‌های بلخ باشد .

از منسوبان بدان :ابواسحاق ابراهیم پسرشاذجبلی‌ساکن‌هرات.وی درهرات ازمحمد پسرعبدالرحمان سامی[5] هروی ومحمد پسر اسحاق پسر خزیمه وجز آن دو حدیث روایت‌کرد .

۲ ــ **جبل** : نامی است‌که درمیان عامه بر اقلیم معروف به عراق عجم (اراك) اطلاق میشود همچون همدان (و دینور و جربازقان=گلپایگان) و اصفهان و ری و قزوین و ناحیه‌ها وشهرهای‌میان شهرهای‌مذکورازاین‌اقلیم‌گروه بسیاری (ازخداوندان دانش) برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : علی پسرعبدالله پسرجهضم همدانی جبلی . وی از محمد پسرعلی‌وجیهی روایت‌کردوابوحازم عَبدَوی(نسبت‌وی چنین است)ازوی‌روایت‌دارد .

---

۱ ــ جایگاه دیگر ازناحیه‌های هیت است .

۲ ــ معرب پسته فارسی .

۳ ــ سه جایگاه دیگر از دژهای بیت‌المقدس (بیت جبرین) ودهکده‌های حلب(یا مضاف‌الیه قورسطایا) و دمشق وبعلبك است یاقوت می‌نویسد : این‌کلمه لغتی (لهجه) است درجبریل . رجوع بهص۹۴ متن شود .

٤ ــ یاقوت می‌نویسد . جبال بسیار وبیشمار است و دراینجا اعلامی را می‌آورم‌که گروهی از راویان بدانها منسوب‌اند .

٥ ــ ن . ل شامی .

۳ ـ جبل جور : استانی است در دیار بکر که ارمنیان درآن سکونت دارند[1]

جَبلَة : نام پنج جایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای‌است دربحرین ازآنِ خاندان عبدالقیس وآنگاه خاندان‌عامر ازهمان قبیله[2] .

جُبَّة : نام پنج جایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است درنهروان ازناحیه‌های بغداد .

از منسوبان بدان : ابوالحسین احمدپسرعبدالله پسرحسین پسر اسماعیل پسر جبی مقری ، ابوعلی اهوازی از وی روایت‌کرد و این همان دهکده‌ای است‌که در جبی هم نام‌آن‌آمد (رجوع به‌جبی شود) .

۲ ـ دهکده‌ای است ازبغدادنزدیك بعقوبا وشهرابان ازناحیه‌های راه‌خراسان جایگاهی بزرگ وآبادان است .

از منسوبان بدان : ابوالسعادات محمدپسر مبارك پسرمحمد پسرحسین جبی سلمی . وی به بغداد رفت و درآنجا اقامت‌گزید وکسب دانش‌کرد و حدیث شنید و بسال ۵۸۵ درگذشت . (وی حدیث نیز روایت کرد) . و این دهکده نیز در جبی (ج ب ا) یادکرده شد[3] .

جَرْباذَقان : نام دوجایگاه است .

۱ ـ شهری است بین‌کرج وهمدان وایرانیان‌آن‌را ذربایکان[4] نامند . وگروه بزرگی ازخداوندان علم وکتابت ازآن برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : قاضی ابواحمدعبیدالله پسراحمد پسراسماعیل پسرعبدالله

---

۱ ـ پنج جایگاه دیگر دراندلس وحمص ومصر وبیت‌المقدس واقعند . و در حاشیه آمده است . جبل‌سماق ناحیه‌ای است درسوی غربی حلب که بیشترساکنان آن از ملاحده اسماعیلی‌اند وبخشی ازآن خدایگان حلب وقسمتی ازآن متعلق به‌ملاحده است .

۲ ـ چهار جایگاه دیگر درنجد وتهامه و ساحل دریای شام وحجاز است . رجوع به‌ص ۹۶ متن شود .

۳ ـ سه‌جایگاه دیگر درمصر وبعلبك وعربستان است . رجوع به‌ص ۹۷ متن شود.

۴ ـ ن ل : ذربارگان .

عطار جرباذقانی[1] که قاضی آنجا بود . وی از ابوبکر پسر مردویه اصفهانی حافظ روایت کرد .

۲ـ جرباذقان[2] شهری است میان استرآباد وجرجان .

از منسوبان بدان : نصیر جرباذقانی فقیه حنیفی که درفقه مهارت داشت .

جُرْجسار[3]: نام دوجایگاه است ،

۱ ـ دهکده‌ای درمرو.

۲ ـ از دهکده‌های بلخ .

از منسوبان بدان : ابوجعفر محمد پسر عبدالرحیم پسر محمد پسر احمد جرجساری (بلخی) . وی از ابوبکرمحمد پسرعبدالله شومانی روایت‌کرد وابوحفص عمر (پسرمحمد) پسراحمد نسفی از وی روایت دارد .

جَرکان : نام دوجایگاه است .

۱ ـ از دهکده‌های اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالرجاء محمد پسر احمد پسر محمد جرکانی یکی از حافظان بنام . وی از ابوبکر پسر ریذه و ابوطاهرمحمد پسر احمد پسر عبدالرحیم کاتب وطبقه‌آن دو روایت کرد و در حدود سال ۵۱۴ درگذشت و ابوطاهر (سلفی) و ابوسعد (سمعانی) وی را درمعجم‌های شیوخ خود یادکرده‌اند.

۲ ـ دهکده‌ای است درجرجان .

از منسوبان بدان : ابوالعباس محمد پسر محمد معروف به جرکانی خطیب جرکان وی بر ابوبکر اسماعیلی املاء (حدیث) میکرد .

جَروس : نام دوجایگاه است .

---

۱ ـ درمتن عظار وگویا غلط چاپی باشد .

۲ ـ جرباذقان معرب گلپایگان وجزباذقانی‌معرب گلپایگانی است . نام‌جرباذقان بصورتهای گلبیکان . کرباییکان گلبادکان آمده ومستوفی آن را بمعنی (جایگاه ورود) یادکرده‌است‌رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳ ـ گویا معرب گرگسار باشد .

۱ ـ شهری است درخراسان میان هرات وغزنه درسرزمین غور[1] .

جَزیره[2] : نام پانزده جایگاه است .

۱ ـ جزیرهٔ اقور (وابورهم‌گویند) وآن میان دجله وفرات است و ازشهرهای آن حران ورها[3] ورقه وراس عین ونصیبین وجز اینها است وجزیره را تاریخی‌است‌که آن را (ابوعروبه حرانی) تألیف‌کرده است‌وگروهی بدانجا بصورت جزری‌منسوب‌اند[4]

جِعْرانَه[5] : نام دوجایگاه است . بگفتهٔ سیف‌بن عمر نخستین کسانی‌که به عراق آمدند تا با ایرانیان‌نبردکنند اینها بودند : حرمله پسرمربطه وسلمی پسرقین که هر دو ازمهاجران و ازشایستگان صحابه (پیامبر) بودند . آنها به اطد ونعمان وجعرانه با چهارهزارتن ازقبیله‌های تمیم و رباب فرودآمدند[6] .

جَعْفَرِیَّه: نام سه‌جایگاه است .

۱ ـ کوی بنام وبزرگی است دربغداد .[7]

جَلوْلا : نام دوجایگاه است .

۱ ـ یکی ازتسوی (طسوج) سواد بغداد درراه خراسان است وآن رودی‌است که برکناره‌آن چندین دهکده و(شهرکی[8]) است ودرهمین‌ناحیه مسلمانان باایرانیان

---

۱ ـ جروس دیگرآبهایی است درنجد . رجوع به‌ص ۱۰۱ متن شود .

۲ ـ مؤلف‌گوید : پیداست‌که جزایر بیحد وحصراست ومآآنهایی را یاد میکنیم‌که اسم خاص‌اند و بجزبدین نام شناخته نمی‌شوند و شاید هم در درون آب نباشند و منسوب بدانها جزیری است .

۳ ـ آهنگ رهاوی بدینجا منسوب است .

٤ ـ جزایر دیگر دراندلس و زنگبار ومصر وعربستان و موصل و افریقیه و یمامه واقع‌اند . رجوع به‌ص ۱۰۳ متن شود .

٥ ـ وبروایتی بکسر (ج) و(ع) و(ر) مشدد ضبط نخست لغت (لهجه) مردم عراق وضبط دو لغت (لهجهٔ) مردم حجاز است .

٦ ـ جعرانه دیگرمیان طائف ومکه است . رجوع به‌ص ۱۰٤ متن شود .

۷ ـ جایگاه دیگر درمصر است رجوع به‌ص ۱۰٤ متن شود .

۸ ـ ن. ل. شهری .

نبرد کردند که بشکست ایرانیان منتهی شد چنانکه درکتابهای فتوح آمده است[1] .

جُنبُذ[2] : نام دوجایگاه است .

۱ ـ دهکده‌ای است درنیشابور .

از منسوبان بدان : محمد پسر احمد بخاری جنبذی وجزوی .

۲ ـ شهری است درفارس وعامه ایرانیان‌آن را کنبذ (بکاف)گویند .

جَنْد[3] شهر بزرگ بنامی است در مرزهای بلاد ترك برسمت خوارزم که میان آن و بلاد ترك نزدیك به ده‌روز راه‌است.

از منسوبان بدان : قاضی یعقوب (پسرشیرین) جندی ادیبی فاضل بودویکی از اصحاب ابوالقاسم زمخشری بشمارمیرفت[4] .

جُنْقان : نام دوجایگاه است .

۱ ـ ناحیه‌ای است درفارس .

۲ ـ جنقان‌اَخشـَه جایگاهی‌است درخوارزم.

جوبار[5] : نام چهار جایگاه است .

---

۱ ـ جلولای دیگر در افریقیه است . رجوع به‌ص ۱۰۶ متن شود .

۲ ـ گویا معرب گنبد است مانند جنابذ معرب گناباد که ابن حوقل آن را بنام ینابذ ومقدسی جناود ویاقوت گنابذآورده است و دربرخی ازمتنها بنام گنابذ و گنابدنیز آمده است . گناباد ۷۰ دهکده دارد وآب‌آن ازقنات شگفت آوری است که بگفتهٔ ناصر خسرو ۴۰۰ ذراع عمق چاههای آن‌است وطول قنات آن تا منبع چهارفرسنگ است‌مرکز آن امروز جویمند و دیههای بنام‌آن عبارت‌اند از مند.دلویی خیبری شهر (قصبه)نوغاب بیلند. بیدخت باغ‌آسیاوجزاینهاکه فاصله‌آنها ازهم درحدودنیم تادوفرسنگ است‌وبرخی نیزبهم پیوسته‌اند ازناحیه‌های معروف دیگر آن‌کاخك درچهارفرسنگی وبر اکوه (چندین جایگاه ییلاقی) است . رجوع به‌لسترنج وفرهنگ جغرافیایی ایران ومعجم‌البلدان‌ومنابع دیگر شود . دهکده دیگری نیز درچهارفرسنگی مشهد بدین نام معروف است‌که‌آب‌آن‌را به‌کوهسنگی مشهدآورده‌اند ومؤلف ازیادکردن‌آنها غفلت ورزیده است .

۳ ـ درباره این‌ناحیه به‌ص‌۵۲۹ سرزمینهای خلافت شرقی‌نیزرجوع شود.

۴ ـ جایگاه دیگربنام جنده درسواد بابل است .

۵ ـ جوبفارسی نهرکوچك و باربمعنی مسیلة (سیلگاه) یا محل جریان‌آب است و بنابراین کلمه بمعنی سیلاب‌گاه نهرکوچك است (یاقوت)

۱ ـ دهکده‌ای است درمرو وآن را جوبار بوینه وبوینك نامند .

از منسوبان بدان : ابومحمد عبدالرحمان جوباری (بوینجی) . ابوسعد نام وی را درشیوخ خودآورده وگفته است . وی بعد ازسال ۵۳۰ درگذشته است .

۲ ـ جوبارهرات. ازدهکده‌های‌آن‌است .

از منسوبان بدان : احمد پسر عبدالله جوباری ، وی حدیث ساختگی به پیغمبر میبست . ابوسعد (سمعانی) در جای دیگر این جایگاه را بصورت جویبار (بفتح ی) آورده‌که ما درجای خودآن را یاد خواهیم‌کرد .

۳ ـ جوبار ازکویهای اصفهان است . وگروهی (دانشمند) ازآن برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر علی سمسار جوباری . و ابو مسعود عبدالجلیل پسر محمد پسر عبدالواحد پسر کوتاه جوباری حافظ وی از اصحاب پسر مردویه وجز آنان روایت کرده .

۴ـ جوبار جرجان .

از منسوبان بدان : طلحه پسر ابوطلحهٔ جوباری جرجانی وی از یحیی پسر یحیی حدیث‌کرد وابوبکر اسماعیلی ازوی (حدیث)نوشت و رجوع به‌جویبار شود .

جُوبَرْ : نام سه جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است از نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر علی پسرمحمد پسر اسحاق جوبری. وی از حمزه پسر عبدالعزیز قرشی وجز او روایت کرد .

۲ـ دهکده‌ای است از سواد عراق[۱] .

جُوْبَق : [۲]نام سه جایگاه است :

---

۱ ـ جایگاه سوم در دمشق است . رجوع به ص ۱۱۰ متن شود .

۲ـ اصل کلمه جوبه است که قاف را برای نسبت بدان افزوده‌اند و خراسانیان جایگاهی را که درآن سبزیهای گوناگون بکارند جوبه می‌نامند ومردم نیشابور (بویژه) جوبه را خانه‌کوچك می‌خوانند. در متن «خان» بفتح نون بی‌های ناملفوظ است.ورجوع‌به برهان ذیل «خان» شود جوبه در برهان بمعنی دیگری‌است رجوع به‌کلمهٔ مذکور شود و معنی‌های یاقوت از فرهنگها فوت شده‌است. در جوبك (برهان) نیزاین‌معنی‌دیده نشد.

۱ـ دهکده یاخانی[1] است در ناحیه‌های نسف در ماوراءالنهر .

از منسوبان بدان : احمد پسر علی پسر طاهر جوبقی ادیب شاعر . وی به عراق وخراسان رفت ودرآنجا حدیث شنید وفقه را نزد ابواسحاق مروزی اکفانی آموخت .

۲ـ بصورت جوبه جایگاهی است بمروشاهجان .

از منسوبان بدان : ابوبکر تمیم پسرعلی جوبقی شیخی صالح بود و ابوسعد (سمعانی) وی را در شیوخ خویش آورده است .

۳ـ بصورت جوبه جایگاهی است در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوحاتم احمد پسر محمد پسرایوب پسرسلیمان جوبقی. وی از ابو عمر احمد پسر نصر حدیث شنید و حاکم ابو عبدالله از وی سماع حدیث کرد و گفت وی بسال ۳۵۰ درگذشت .

جُور : نام دو جایگاه است :

۱ـ شهری‌است باصفا وپاکیزه ودارای بوستانها و(میوه‌های) فراوان درفارس.[2] و «وَرْدجُوری»[3] منسوب بدین شهر است و برخی گفته‌اند هم اکنون این شهر را فیروزآباد نامند.[4] که ابواسحاق فیروزآبادی بدان منسوب است . و علت تبدیل

۱ـ خان بمعنی کاروانسرا و سراهم هست .

۲ـ لسترنج می‌نویسد: شهر فیروزآباد را درقدیم جور می‌نامیدند ودر حدودالعالم کلمهٔ گور آمده که گویا جور معرب آن است و در روزگار عضدالدوله دیلمی نیز آن‌را گور می‌خواندند و وی نام فیروزآباد را بر آن نهاد . رجوع به ص ۱۳۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۳ـ وردجوری گل سرخی است از بهترین گونه‌های گل سرخ که درآفاق مشهور است . از این گل گلاب می‌ساختند و بگفتهٔ ابن جوقل آن را به دیگر شهرها بویژه هند و چین و خراسان و مغرب و شام و مصر صادر می‌کردند . از سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۲ و ص ۳۳۰ درحدودالعالم نیز آمده است که : از «گور» گلاب جوری خیزد که بهمه جهان ببرند . ص ۱۳۱ چاپ دانشگاه .

۴ـ ن . ل : گویند که جور فیروزآباد است .

نام آن از جور به فیروزآباد در معجم (معجم‌البلدان خود یاقوت) یاد شده است.

از منسوبان بدان: ابوبکر محمد پسر ابراهیم پسرعمران پسر موسی جوری نحوی از اصحاب ابن درید، وی بسال ۳۵۹ درگذشت.

۲ـ نام کویی است در نیشابور.

از منسوبان بدان: ابوطاهر احمد پسر محمد پسر حسین ظاهری[1] جوری. وی از عابدان مجتهد بود حدیث شنید وآن را روایت‌کرد ودرسال۳۵۳ درگذشت.

همچنین محمد (پسر احمد) پسر ولید پسر ابراهیم پسر عبدالرحمان اصفهانی ابوصالح جوری نزیل کوی جور نیشابور بود. وی بسال ۳۴۱ بجهان آمد.

جَوْزَقْ: نام دو جایگاه است:[2]

۱ـ یکی از ناحیه‌های نیشابور است.

از منسوبان بدان: ابوبکر محمد پسر عبدالله پسر محمد پسر زکریای (جوزقی) صاحب کتاب‌المتفق. وی بسال ۳۸۸ درگذشت.

۲ـ از ناحیه‌های هرات است.

از منسوبان بدان: اسحاق پسر احمد پسر محمد پسر یعقوب ابوالفضل جوزقی هروی حافظ (ادریسی وی را یاد کرده است) وی ثقه بود «در حدیث» در سمرقند سکونت گزید ودر همانجا بسال ۳۵۸ درگذشت.

جَوْسَقْ:[3] نام هشت جایگاه است:

۱ـ از ناحیه‌های دجیل[4] از شهرستانهای بغداد است. جایگاهی بزرگ دارای درختان و بوستانها است و بفزونی میوه‌های گوناگون معروف است.

۱ـ ن. ل: طاهری.

۲ـ لسترنج از جوذقان هم نام می‌برد که یکی از دهکده‌های باخرز در خراسان بوده است. رجوع به فهرست تألیف وی شود.

۳ـ بگفته ابن درید: جوسق معرب کوشك فارسی است. رجوع به برهان ذیل کوشك وحاشیه آقای دکتر معین شود و یاقوت می‌نویسد: اصل کلمه بمعنی قصر (کوشك) واقع در بوستان است.

۴ـ تصغیر: دجله.

۲ـ جوسق محدث (مُحَدّ) «کوشك نو» در دار خلافت بغداد است وآن خانه‌ای است که در روزگار مقتدر بالله (خلیفه) در میان بوستانها بنیاد نهاده شده است در وسط آن برکه‌ای از ارزیز سپید است که درازای آن ۳۰ ارش (ذراع) (در بیست) ارش است. وصف آن در معجم (معجم‌البلدان) آمده است.

۳ـ از دهکده‌های نهروان است.

از منسوبان بدان: ابوطاهر خلیل پسر علی پسر خلیل پسر ابراهیم جوسقی ضریر قعری. وی در بغداد سکونت داشت وابوسعد نام وی‌را در شیوخ خویش آورده و گفته است جوسقی بسال ۵۳۳ درگذشت.

۴ـ جوسق ابن مُهارش: از دهکده‌های بغداد از ناحیه نهرالملك است.

۵ـ جوسق قیرزان از دهکده‌های ری است.

۶ـ دژ یا قلعه‌ای باشد در ری معروف بقلعةالفرجان[1].

۷ـ جوسق خلیفه نزدیك ری از روستای قصران داخل[2].

جُوْف:[3] نام ده جایگاه است:

۱ـ جوف دار یا دارا، دهکده ای است در بحرین ازآن شمس پسر سعد.[4]

جُوَیْبار:[5] نام سه جایگاه است:

۱ـ از دهکده‌های هرات. بنابر آنچه ابوسعد یاد کرده وگفته است:

از منسوبان بدان: دروغزن (خبیث) ابوعلی احمد پسرعبدالله تمیمی قیسی

۱ـ درمتن چنین است ولی صحیح: قلعةالفرخان‌است. زیرا لسترنج بنقل‌ازیعقوبی وابن رسته و ابن حوقل می‌نویسد: و در ری قلعهٔ دیگری بود که آن را قلعهٔ فرخان می‌گفتند و بنام جوسق هم معروف بود. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی‌شود.

۲ـ جوسق دیگر درمصر است. رجوع به ص ۱۱۳ متن شود لسترنج از جوسقی‌هم بنام قصر جوسق در سامراء نام میبرد. رجوع به فهرست کتاب وی (سرزمینهای خلافت شرقی) شود.

۳ـ اصل جوف به معنی زمین هموار پست است.

۴ـ جایگاه‌های دیگر در بصره و سرزمین عاد واندلس و سرزمین مراد و عمان و دیار بنی سعد و یمامه‌است.

۵ـ این ضبط متن است ولی فارسی زبانان کلمه را جویبار تلفظ کنند.

است . وی از ابن عیینه ووکیع روایت کرده و بآنها دروغ بسته است و ما در جوبار نیز از ابوسعد نقل کردیم که وی را جوباری گویند .

۲ـ از دهکده‌های سمرقند است بگمان سمعانی .

از منسوبان بدان : سمعانی ، ابوعلی حسن پسر علی جویباری سمرقندی را به جویبار سمرقند نسبت داده است . وی از عثمان پسر حسن هروی روایت کرد و داود پسر عفان نیشابوری از وی روایت دارد ...

۳ـ کوچهٔ جویبار در شهر نسف است .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر سری پسر عباد جویباری ملقب به جم . وی شیخ صالحی بود و مردگان را می‌شست ، با محمد پسر اسماعیل بخاری دیدار کرد وازابراهیم پسر معقل (مُ قَ) وجز وی روایت آورد و عبدالله پسر احمد پسر محتاج وجز وی از او سماع حدیث کردند.[1]

جُوَیْن :[2] نام سه جایگاه است

۱ـ یکی از استانهای نیشابور است هنگامی‌که درآنجا بودم[3] (یاقوت) جایی خوش‌منظر و با صفا بنظر می‌رسید آبادیهای آن‌همه بهم پیوسته بودکاریزهای بسیار داشت وبستانهائی داشت‌چنانکه مسافت طول آنها سه روز راه و پهنای آنها یك میل بود . نخستین آنها شهر کوچکی است بنام آزادوار که تا نزدیك نیشابور کشیده می‌شود و از آنجا تا نیشابور یك روز راه است . گروهی از پیشوایان بنام از آنجا

۱ـ مؤلف از یاد کردن دو جایگاه بنام جویم غفلت کرده است :

نخست دهکده‌ای است درپنج فرسنگی شمال‌غربی شیراز وآب شیراز ازکاریزی است که از جویم بسوی شیراز می‌آید .

دوم: جویم ابی احمد در جنوب شرقی جهسرم و ترکیب ابی احمد را از اینرو می‌آورندکه باجویم نخست متمایز باشد. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. درحدودالعالم یکی بصورت گویم ودیگری بصورت جویم است رجوع به فهرست‌آن شود.

۲ـ مردم خراسان جوین را کوان می‌خوانند. (یاقوت). اما امروزهم همان جوین متداول است .

۳ـ ن .ل : من بسال ۶۱۴ درآنجا بودم .

برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : امام‌الحرمین ابوالمعالی عبدالملك پسر (ابو محمد) عبدالله پسر یوسف پسر عبدالله جوینی وی وپدر و نیای او از پیشوایان (دین وعلم) بشمار می‌رفتند و پیشوایان دیگر بجز آنان نیز درآنجا بسیار بوده‌اند .

۲ـ از دهکده‌های سرخس است .

از منسوبان بدان : محمد پسر حسن پسر عبدالله ابوالمعالی جوینی . وی فقیهی فاضل وپرهیزکار بود حدیث شنید (و روایت کرد) ابوسعد ازوی حدیث شنیده وگفته است وی در ماه ربیع‌اول بسال ۵۵۵ درگذشته است .[۱]

جُهَیْنَه :[۲] نام دو جایگاه است :

۱ـ دژ استوار شگفتی آوری است در طبرستان .[۳]

جَیّان : نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالقاسم طلحه پسر اعلم حنفی (جیانی) . وی از عامر شعبی روایت کرد . وسفیان ثوری از وی روایت دارد .[۴]

جَیران :[۵] نام دو جایگاه است .

۱ـ دهکده‌ای است نزدیك دروازه اصفهان .

از منسوبان بدان : ابوالعباس‌احمد پسرمحمد پسرسهل بزاز معدل جیرانی وی از لوین وجز او روایت کرد وبسال ۳۰۶ درگذشت .

۲ـ ناحیه‌ای است از شهرستان سیراف از جهت عمان .

۱ـ جایگاه دیگر بنام جوینه بزیادت (ه) در طرابلس است . رجوع به ص ۱۱۶ متن شود .

۲ـ بلفظ تصغیر نام قبیله‌ای .

۳ـ جایگاه دیگر در موصل است . رجوع به ص ۱۱۶ متن شود .

۴ـ جیان دیگر در اندلس است .

۵ـ بکسر (ج) هم آمده است .

جیل:[1] نام دو جایگاه است:

۱ـ نام ناحیه پهناوری است در پهلوی بلادیلم دارای دهکده‌های بسیار ولی درآن شهر بزرگ بنامی نیست. گروهی بزرگ از فقیهان و دیگر عالمان از آنجا برخاسته‌اند

از منسوبان بدان: ابوعلی کوشیار جیلی (حکیم نامور) و منسوب بدان جیلانی برجز لفظ جیل است زیرا این ناحیه را جیلان نیز می‌نامند.

۲ـ دهکده‌ای است در زیر مداین که آن را کیل می‌نامند و ابوعبدالله پسر حجاج آن را کال نامیده وگفته است لعنت خدا برشبی که به کال بودم.

از منسوبان بدان: ابوالعز ثابت پسر منصور پسر مبارك جیلی که از اهل قرآن وحدیث و در زمره متأخران بود.

جَیّ: نام دو جایگاه است:

۱ـ نام اصفهان کهنه است‌که در قدیم (جی) نامیده میشد (سپس آن‌را مدینه «شهرستانه»[2]) خواندند و هم اکنون آن را شهرستان نامند و بیشتر آن ویرانه است واز یهودیه که اکنون شهر بزرگ اصفهان است جدا مانده است ومیان جی و یهودیه ویرانه‌ای نزدیك به یك میل است.

۲ـ جی و سیرا[3] دژ استواری از اعمال ری از ناحیه‌های قصران فوقانی[4]

۱ـ گویا معرب گیل باشد که بر قومی اطلاق می‌شده وگیلان سرزمین آنان بوده است. رجوع به گیلان در فهرست حدودالعالم چاپ دانشگاه (دکتر ستوده). و فهرست لسترنج ذیل جیل وگیلان شود.

۲ـ بفتح (ج) وتشدید (ی) یا شهرستان وبعربی مدینه. رجوع به فهرست لسترنج و فهرست حدودالعالم شود.

۳ـ چنین است در نسخه بدل حاشیه بدینسان آمده: سرا.

۴ـ لسترنج در بحث از ری قصران داخل و قصران خارج را از روستاهای ری آورده است. رجوع به ری در سرزمینهای خلافت شرقی شود.

حرف ح

حایر: نام سه جایگاه است :

۱ ـ جایگاهی است در سرزمین بابل که آرامگاه حسین بن علی (امام سوم شیعیان) پسر ابوطالب (رح) در آنجا است وعامه آن را حیر (ح) نامند.[۱]

حَدیثه: نام پنج جایگاه است :

۱ـ حدیثهٔ موصل شهرکی است بر ساحل دجله در سوی خاوری آن نزدیك زاب اعلا وگویند شهر مزبور مرکز ولایت موصل بوده است .

از منسوبان بدان : ابوالحسن علی (پسر احمد) پسر عبدالرحمان پسرمحمد پسر محمد پسر بابویه سمنجانی حدیثی فقیه . وی باصفهان رفت و (می‌گفت ما) از حدیثهٔ موصلیم .

۲ ـ حدیثهٔ نوره در پنج فرسنگی انبار است ، دژ استواری است در میانه فرات . وآب آن را فرا گرفته است .

از منسوبان بدان : سوید پسرسعید پسر سهل پسر شهریار ابومحمد هروی . وی درحدیثه نوره سکونت گزید واز مالك پسرانس وجز وی حدیث شنید. همچنین دوست[۲] ما حافظ امام ابونصر عبدالرحیم پسر نفیس پسروهبان‌سلمی(س ل ل) حدیثی. وی حافظی استوار و ثقه‌ای بود که گفتار وی حجت بشمار می‌رفت . از اسکندریه

۱ـ گروهی از مجتهدان دوران معاصر ایران بدان منسوبند دو جایگاه دیگر در یمامه و بصره است . رجوع به ص ۱۱۹ متن شود .

۲ـ دراینجا یاقوت یکی از دوستان وعالمان هممصر خویش را یاد می‌کند .

تاسمرقند عالمان را بدید وسماع حدیث کرد، به‌لغت شناسایی کامل داشت ودرحفظ معانی حدیث واصطلاحات زبردست بود، فقیهی مناظره کننده بشمار می‌رفت من در بغداد ومرو و خوارزم هنگامی‌که برشیوخ قرائت وسماع می‌کرد، مصاحب وی بودم، وی (خدای بیامرزاد اورا) در همنشینی نیکو و در دوستی راستگو بود و دوستانش به وی مطمئن بودند شعر را خوب می‌شناخت. من از وی در خوارزم هنگامی که زنده بود جداگشتم (درآغاز سال۶۱۷) وآنگاه شنیدم که وی درغائله تاتار شهید شده است ...[1]

حَرّان : نام شش جایگاه است:

۱ـ حران کبری (بزرگتر) دهکده‌ای است در بحرین.

۲ـ حران صغری (کوچکتر) نیز از دهکده‌های بحرین است و هر دو از آن خاندان عامر از قبیله عبدالقیس است.[2]

حَرف : نام دو جایگاه است :

۱ـ روستای (رستاق) حرف در انبار است[3]

حریم : نام شش جایگاه است : .

۱ـ حریم دار خلافت بغداد وآن باندازه یك سوم مدینةالسلام بغداد است و دارای باره‌ای است هلالی شکل یانیم دایره ازدجله آغاز می‌شود وبدان‌پایان می‌یابد و دارای دروازه‌هایی است‌که نخستین آنها بنام باب‌الغربة برساحل دجله است آنگاه باب سوق‌التمر که بنایی بلند دارد و در آغاز روزگار الناصر (ابوالعباس احمد) بسته شد و تاکنون همچنان بسته است سپس باب‌البدریة و آنگاه باب‌النوبی است. و در این دروازه عتبه یا آستانه‌ای است که فرستادگان و پادشاهان (و جز آنان) هنگامی که ببغداد وارد می‌شوند آن را می‌بوسند (و آن تکه‌ای از ستون مرمر سپید است که در جلو دروازه از طول افکنده شده است) پس‌از آن باب‌العامه است

۱ـ سه جایگاه دیگر در معرةالنعمان و دمشق است. رجوع به ص ۱۲۴ متن شود.

۲ـ چهار حران دیگر در دیار مصر وحلب وغوطه دمشق و بادیه است.

۳ـ حرف دیگر در بلاد بنی سلیم است. رجوع به‌ص ۱۲۶ متن‌شود.

وآن را باب عموریه نیز خوانند و میان این دو دروازه کوی‌هایی‌است‌که عامهٔ مردم در آنها سکونت دارند ومیان آنها ودارخلافت باره دیگری است که درآن چندین دروازه است همچون باب‌البوامات وباب علیان و باب‌الحرم وجز اینها. آنگاه باره‌ای از باب‌العامه قریب یك میل امتداد می‌یابد و در این مسافت دروازه‌ای نیست بجز باب بستان (در پایان مأمونیه) در زیر جای دیده‌بانی یا پنجره‌ای که در پایین آن قربانیها را در عیدها نحر می‌کنند. پس‌از آن باب مراتب است که میان آن ودجله (از جهت باب‌الازج) قریب دو تیرانداز راه است و آن از ناحیه شرق است و همه چیزهایی را که این باره بر آنها مشتمل می‌شود حریم دار خلافت نامند. ودر آن کوی‌ها وبازارها وخانقاه‌ها است وهمچون شهرهای بزرگ خانه‌های بسیاربرای عامه مردم دارد و میان خانه‌های عامهٔ مردم و دجله باره دیگری است که در جلو آن خانه‌های خلافت است و بهیچرو خانه‌هایی از طبقات دیگر درآنجا یافت نمی‌شود. یاقوت سپس می‌نویسد علت اینکه این حریم را بتفصیل یاد کردیم این است که نام آن در تاریخها و خبرها بسیار می‌آید وچه بسا که برخی از راویان بدانجا منسوب باشند.

۴ـ حریم طاهری: در بالای مدینةالسلام بغداد در سوی غربی آن است و خانه‌های خاندان طاهر پسر حسین در آنجا بود و هرکه بدانجا پناه می‌برد در امان بود از اینرو آنجا را حریم نامیدند وگروهی از راویان حدیث بدان منسوب‌اند.[۱]

حَسَناباد:[۲] نام سه جایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است در اصفهان.

از منسوبان بدان: ابوالفتح عبدالرزاق پسرعبدالکریم پسرمحمدحسنابادی وی ازخاندان‌تصوف وحدیث بود از ابوبکر پسرمردویه روایت کرد وحافظ اسماعیل پسر فضل از وی روایت دارد وی در عراق وجاهای دیگر حدیث شنید و از فزون‌ـ

۱ـ حریم های دیگر در یمامه وحجاز و دیار بنی نمیروبلاد بنی‌تغلب است. رجوع به ص ۱۳۰ متن شود.

۲ـ گاهی‌هم: حَسْناباد تلفظ شود.

آوران (مُکثران) حدیث بود و بسال ۴۸۸ درگذشت. همچنین پسر وی ابوطاهر عبدالکریم حدیث شنید و روایت کرد وپس از سال ۵۰۰ درگذشت.

۲- دهکده‌ای است از نهرالملك از ناحیه‌های بغداد که الناصر پسر مستضیئی درآنجا خانه بزرگی بنیان نهاد وهرگاه بشکار می‌رفت (در حدود سال ۵۸۵) بدانجا فرود می‌آمد.

۳- شهری است در کرمان که میان آن وسیرجان سه روز راه است.

حَسَنَة : نام دو جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است در استخر فارس.

از منسوبان بدان: حسن پسرمُکرَم حسنی یکی‌از نامووران اصحاب حدیث. وی در بغداد بجهان‌آمد ولی اصل وی از حسنهٔ استخر بود و بسال ۲۷۴ درگذشت.[1]

حَسَنيْ: نام سه جایگاه است:

۱- کاخ یاقصر حسنی منسوب به حسن پسر سهل است وکاخ مزبور همان تاج است که در دارخلافت بغداد است.[2]

حِصارَكْ : دژی‌میان مروالرود و ذرق عُلیا بود.

۲- جایگاهی در بالای دوالیب[3] در ناحیه مرو نزدیك قَرینَین[4] بود.

حِصْنْ : (دژ) نام ۲۱ جایگاه است:

۱ - حصن اکراد (یا کردان) دژ استواری است روبروی حمص بر بالای کوه جلیل پیوسته به کوه لبنان میان‌بعلبك وحمص.

۱- حسنه دیگر از کوههای صعدة است. رجوع به ص ۱۳۴ متن شود.

۲- حسنی دیگر چاهی است در قروراء وجایگاه سوم: حسنیة درسوی شرقی موصل است. رجوع به ص ۱۳۴ متن وفهرست لسترنج درذیل حسنیة شود.

۳- دوالیب نام جایی است ودر لغت ج، دولاب بمعنی چرخ چاه است.

۴- دهی در مروشاهجان. لسترنج می‌نویسد: علی یزدی در وصف جنگهای تیمور بارها از شومان (در ماوراءالنهر) بنام **حصار شادمان** نام می‌برد وگاه باختصار آن را حصار یا حصارك می‌خواند و امروزهم‌بنام حصار معروف است. وی از حصارهای دیگری نیز نام می‌برد. رجوع به متن مزبور شود.

۲ـ حصن زیّادکه امروز به خِرتَبرت معروف است در ارمینیه (ارمنستان).
۳ـ حصن مهدی شهر معروفی است از ناحیه‌های خوزستان.[1]

حَضر : نام دو جایگاه است :

۱ ـ نام شهر قدیمی است در مقابل تکریت در دشت که خراب شده است و این همان شهری است که عدی‌بن زید دربارهٔ آن اشعار معروف : واخوالحضر اذبناه واذ دجلة تجبی الیه والخابور، سروده است.[2]

حَفصاباد : حفص نام مردی است و در گذشته یاد کردیم که اباذ (آباد) در فارسی بمعنی آبادانی و عمارت است و بنابرین حفصاباد بمعنی آبادانی حفص و نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در سرخس.

از منسوبان بدان : ابوعمرو عثمان پسرابونصر حفصابادی. وی از ابومنصور محمد پسر عبدالملك پسرعلی مظفری حدیث شنید. ابوسعد نام وی‌را در شیوخ خود آورده و گفته است وی بسال ۵۳۳ درگذشته است.

۲ـ یکی از دهکده‌های مرو است که رود معروف به کوال بدان منسوب است وآن رود بزرگ معروفی است.

حَلْبَة : نام دو جایگاه است :

۱ـ کوی بزرگ پهناوری است دارای بازارها در بغداد (در سوی خاوری آن پیوسته به باره شهر) نزدیك باب‌الازج.[3]

حُلْوان : نام چهار جایگاه است :

۱ـ شهرکی است ازناحیه‌های نیشابور وآن درآخرین مرزهای خراسان است از سوی جایگاه‌های نزدیك به اصفهان.

۱ـ حصن‌های دیگر در یمن وشام وکشورهای دیگر اسلامی است.رجوع به ص۱۳۱ متن شود.

۲ـ حضر دیگر جایگاهی است میان مکه و مدینه. رجوع به ص ۱۳۷ متن شود.

۳ـ جایگاه دیگر در تهامه است. رجوع به ص ۱۴۲ متن شود.

۲ـ بشاری گوید: حلوان دهکده‌ای است در قوهستان و من بیم آن دارم که همان جایگاه نخست باشد.[۱]

۳ـ حلوان عراق درپایان مرزهای سواد نزدیك جبال است ومیان آن وبغداد پنج بارانداز (مرحله) است گروه بزرگی ازعالمان بدان منسوب‌اند.

حِلّه:[۲] نام چهار جایگاه است:

۱ـ حله بنی‌مزید (شهری) است در سرزمین بابل میان بغداد وکوفه. نخستین کسی که بدانجا فرود آمد و درآنجا به بنیان نهادن خانه‌ها پرداخت وآن جایگاه را بزرگ کرد سیف‌الدوله صدقه (پسر منصور) پسر دبیس پسر علی پسر مزید اسدی درسال ۴۹۵ بود وجایگاه حله را تاپیش‌ازآمدن وی(جامعین) (م ع) می‌خواندند. گروه بسیاری از اهل ادب وجز آنان بدان منسوب‌اند.

۲ـ حُلّه بنی‌قیله نزدیك مذار ازناحیه‌های میسان میان‌بصره و واسط است. دهکده‌ای است و من (یاقوت) آن را دیده‌ام.

۳ ـ حله خاندان دبیس[۳] پسر عفیف اسدی شهرکی است نزدیك حویزه میان بصره و اهواز.

۴ ـ حله بنی‌المراق دهکده بزرگی است نزدیك موصل از آن گروهی از بزرگان ترکمن که آنان را مراق گویند.

۱ـ جایگاه دیگر در مصر است. رجوع به ص ۱۴۲ متن و فهرست نخبةالدهر و فهرست حدودالعالم شود ولسترنج می‌نویسد آن را شاد فیروز می‌خواندند.

۲ـ کلمه حلة در لغت معنیهای گوناگون دارد چون: گروهی از مردم که بجایی فرود آمده باشند ونوعی از فرود آمدن. وجماعت خانه‌های مردم یاچند خانه و مجلس و جای اجتماع مردم. که گویا معنی اخیر بانام خاص کلمه بی‌تناسب نباشد. رجوع به منتهی‌الارب شود. کلمهٔ حلوان نیز به معنیهای‌بسیاری‌است همچون: مرد دلال و کاهن وکابین زن وجز اینها. رجوع به همان متن (منتهی‌الارب) ودیگر کتابهای لغت شود.

۳ـ درباره دبیس ورابطه برخی از اعضای خاندان وی با سلجوقیان و بویژه سنجر رجوع به وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی تألیف مرحوم اقبال ویادداشتهای‌نگارنده در پایان ج دوم دیوان عبدالواسع جبلی مصحح آقای دکتر صفا شود.

حَلَّه :[1] نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است از ناحیه دجیل از شهرستانهای بغداد که کاروان‌های شام از طریق دشت درآنجا فرود می‌آیند[2]

حُمْران : نام چهار جایگاه است : ۱ـقصرحمران‌نزدیك‌معشوق میان بغداد و تکریت است ودهکده‌ای است که فاصلهٔ آن تاتکریت پنج فرسنگ است[3]

حورة : نام سه جایگاه است :

۱ـ **حَوْرَیٰ**[1]: بجای حورة دهکده‌ای است دردجیل بغداد که‌گروهی‌از زاهدان وعالمان بدان منسوب‌اند .[4]

حَوْض :[5] نام چهارده جایگاه است :

۱ـ حوض داود کویی است در بغداد نزدیك سوق‌العطش (از سوی شرقی) نزدیك رصافة . این جایگاه به داود پسر مهدی پسر منصور و بقولی به داود مولای (غلام) مهدی منسوب است .

۲ـ حوض رزام : کوی مشهوری است در مرو .

۳ـ حوض‌هیلانه: هیلانه زنی ناظر هزینه منصور وبقولی کنیز[6] رشید (هارون)

---

۱ ـ حله دارای چند معنی است چون : ضعف وفتور و جز اینها و بمعنی : منزل و جای نیز هست که مناسب مقام است .

۲ـ ن . ل : از ناحیه دجیل از سوی دشت . میان آنجا وبغداد سه فرسنگ است ، کاروانها بدانجا فرود می‌آیند در متن مسافرة مشافرة چاپ شده است.حله دیگر زمین بلندی است درناحیه اضاخ . رجوع به ص ۱۴۳ متن شود .

۳ـ سه جایگاه دیگردر بادیه ودیار رباب ورقه است. رجوع به ص ۱۴۵ متن‌شود.

۴ـ جایگاه دیگری بنام حورة در عراق و سومی وادیی است . رجوع به ص ۱۴۸ متن شود .

۵ـ یاقوت گوید : حوض‌های آب دراینجاذکر نمی‌شود زیرا ازحد وحصر بیرون‌اند بلکه اسمهای خاص جایگاههای معروف را یاد می‌کنیم .

۶ـ در متن و هم در حاشیه «خطیة» است که بهیچرو معنی آن مناسب مقام نیست و بیگمان حظیةاست‌بمعنی کنیزی که‌ازآن‌پنهان دارند ودراینجابغلط خطیه چاپ‌شده چنانکه کلمه قهرمانة هم درهمان سطر قهرمانه چاپ شده .

بود واو این حوض‌را ساخت وآن را برای استفاده عموم اختصاص داد وآنگاه کویی را که حوض درآن بود بوی نسبت دادند.[1]

حیَره :[2] نام چهار جایگاه است :

۱ـ کوی بزرگی است درنیشابور که‌گروه بسیاری از خداوندان دانش ازآنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان : محمد پسر احمد پسر حفص حیری . وی از یحیی پسر یحیی وجز او حدیث شنید .

۲ـ دهکده‌ای است در سرزمین فارس .[3]

---

۱ ـ جایگاه‌های دیگر درعمان و بصره ومصر است . رجوع به ص ۱۴۹ متن شود.

۲ـ نسبت بدان حیری وحاری است .

۳ ـ دو جایگاه دیگر یکی نزدیك کوفه در عراق است . رجوع به ص ۱۵۰ متن شود . لسترنج در ذیل خانسار نام دو جایگاه آورده است :

۱ ـ کوه خانسار که جایگاه خروج رود قم در ناحیه گلپایگان (کلبیکان متن) نزدیك کوه مزبور است . ۲ـ دهکدهٔ خانسار که مجاور گلپایگان است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود . وهم اکنون خوانسار می‌نویسند .

حرف خ

خانقاه : نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است میان جرجان و اسفراین .

۲ ـ دهکده‌ای است برکناره دشت کعب چنانکه هرگاه از دشت کعب بیرون رویم بدان می‌رسیم و آن از دهکده‌های فاریاب است .

خانِقین : نام دو جایگاه است :

۱ ـ شهری است از ناحیه‌های سواد بغداد میان قصر شیرین و حلوان در راه همدان[1]

خان : نام سه جایگاه است :

۱ـ خان لنجان[2] ولنجان استانی‌است که مرکز آن خان از ناحیه‌های اصفهان است و گروه بسیاری از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابواحمد محمدپسرعبدکویهٔ خانی اصفهانی‌از سرشناسان مردم این شهر بود . وی باصفهان رفت و در آنجا از بغدادیان و اصفهانیان حدیث کرد، فردی شایسته بود و درشعبان‌سال۴۰۶ درگذشت.

۲ـ خان چنانکه می‌پندارم جایگاهی از ناحیه‌های بلخ است .

۱ـجایگاه دیگر درکوفه‌است . رجوع به ص ۱۵۱متن‌شود .

۲ـ لسترنج می‌نویسد : این‌نام را بصورتهای: خالنجان یاخولنجان وخان‌الابرارهم آورده‌اند وتردیدی نیست‌که هرگاه ازخان لنجان شهر را اراده‌کنند بیگمان برفیروزان منطبق می‌شود .

از منسوبان بدان : عبدالله پسر موسی خانی خراسانی . وی از ابو رباح منصور پسر عبدالحمید جزری نزیل بلخ روایت کرد . نسخه‌های روایت وی همانند مطالب ساختگی‌وبی‌اصل‌ومأخذ است (ابوالحسن)دار قطنی گفت : و اورا قُهُندُزی گویند ومردم خراسان خان را «قهندز» نامند .

۳ـ خان ابوعبدالله پسر جرده در بغداد است .

از منسوبان بدان : یحیی پسر هبةالله پسر احمد پسر علی خانی ...

خِذام : نام سه جایگاه است :

۱ـ کوچه خذام در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابراهیم پسرمحمدپسرابراهیم‌ابواسحاق‌خذامی نیشابوری وی فقیه وپیرو مذهب حنفی بود وبرادر وی ابوبشر خذامی دربغداد وخراسان بسیار حدیث شنید . احمد پسر شعیب پسر هارون شعیبی از وی روایت کرد .

خَرَّقان :[۱] نام چهار جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در بسطام در دامنه کوه . من (یاقوت) آن را دیده‌ام .

از منسوبان بدان : ابوالحسن علی پسر احمد خرقانی زاهد که وی را کرامتهایی است . وی در روز عاشورا بسال ۴۲۵ درگذشت .

۲ـ دهکده‌ای است میان قزوین وهمدان ولی به قزوین نزدیکتر است .

از منسوبان بدان : ابوالحسن پسر ابوطاهر خرقانی صوفی بنام که اورا دربارهٔ تصوف تصنیف‌هایی است .

۳ـ ده خرقان در آذربایجان .[۲]

۱ـ دو جایگاه دیگر یکی‌دردیار همَدان‌ودیگری در دیار بنی‌اسد بنجد است. رجوع به ص ۱۵۳ متن شود .

۲ـ برخی به تخفیف (ر) روایت کرده‌اند .

۳ـ جایگاه دیگر بنام خرقانیة از دهکده‌های مصر است و نسبت به همه خرقانی است . از اینرو خرقانیه را هم باخرقان آوردیم . رجوع به ص ۱۵۴ متن شود . دمشقی در ضمن گفتگو از جزیرةالعرب خرقان دیگری را جزو شهرهای عمان آورده است . رجوع به فهرست نخبةالدهر شود .

خُرَّماباد : نام چهار جایگاه است :

۱ـ از دهکده‌های بلخ است .

از منسوبان بدان : ابواللیث نصرپسر سیارخرمابادی فقیه عابد. وی به‌عراق وحجاز و دیار مصر رفت ودرآن شهرها حدیث کرد .

۲ـ از دهکده‌های ری است .

از منسوبان بدان : ابوحفص‌عمر پسرحسین پسر عمر خرمابادی، وی خطیب جامع اصحاب حدیث در ری بود وابوطاهر سلفی از وی روایت کرد .

۳ـ دهکده‌ای است در مرو نزدیك شهر پیوسته به اربقاباد .

۴ـ دهکده‌ای در طبرستان است . وهمهٔ اینها بنقل از ابوسعد است .[1]

خَرْو :[2] نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکدهٔ بزرگی است میان طوس ومیهَنَه دربین دو کوه .

۲ـ دهکده بزرگی است در دامنه کوه در فاصلهٔ چهار فرسنگی نیشابور . از سمعانی .

خُرَیْم :[3] نام دو جایگاه است :

۱ـ آبی است نزدیك قادسیه .[4]

---

۱ ـ خرمابادی را که امروز معروف است مؤلف یاد نکرده است لسترنج در ذیل جبال ، مهمترین شهرهای لر کوچك را برحسب گفته مستوفی در قرن هشتم (۱۴ م) بدینسان یاد کرده است :

بروجرد و خرماباد و شاپور خواست . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ومأخذهای استرنج در متن و حاشیه شود .

۲ـ معربه خروالجبل . (یاقوت) لسترنج بنقل از یاقوت در معجم می‌نویسد: خرو الجبل جایگاه مهمی از روستای ابیورد یاخابران یاخاوران است. رجوع به معجم‌البلدان و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و حاشیه ص ۴۲۷ بیهقی چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی شود .

۳ـ بلفظ تصغیر .

۴ـ خریم دیگر در مدینه است . رجوع به ص ۱۵۵ متن شود .

خُسر آباد : نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکدهٔ بزرگ پر خیر و برکتی از ناحیهٔ بیهق .

۲ـ دهکده‌ای است در مرو که چندین فرسنگ از شهر دور است و درمیان مردم آن شروران و دزدان یافت می‌شود .

خُسْرُوْجِرْد : نام دو جایگاه است :

۱ ـ شهر بزرگی است که مرکز ناحیهٔ بیهق بوده است[۱] و از آن گروهی از پیشوایان قدیم و جدید برخاسته است .

از منسوبان بدان : امام ابوبکر بیهقی صاحب تصنیفها در دانشهای حدیث.

۲ـ از دهکده‌های ابیورد. بنقل از ابوسعد .

خُسرَوْشاه : نام دو جایگاه است :

۱ـ قریه‌ای است در دو فرسنگی مرو .

از منسوبان بدان : ابوسعدمحمد پسراحمد پسرعلی پسرمجاهد خسروشاهی. وی شیخی صالح بود، از ابوالمظفر سمعانی حدیث‌شنید و ابوسعد نام وی‌را در شیوخ خویش آورده است .

۲ ـ شهرکی است در آذربایجان که فاصله آن تا تبریز نزدیك به هفت[۲] فرسنگ است .

خَصا: نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکدهٔ بزرگی است در کناره دجیل از ناحیه‌های بغداد ...[۳]

۱ـ صاحب حدودالعالم در ذیل نشابور خسروگرد را نزدیك سبزوار آورده وگفته است شهرکی است خرد ص ۸۹ چاپ دانشگاه و دمشقی بیهق و خسروجردرا باهم آورده و گفته است : خسروجرد را کیخسرو بنیان نهاده است ص ۲۲۵ نخبةالدهر ولسترنج نیز سبزوار وخسروجرد را جزو روستای بیهق آورده و گفته است میان سبزوار و خسروگرد یك فرسنگ فاصله است . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ـ ن . ل: شش .

۳ـ جایگاه دیگر دهکده‌ای است در موصل . رجوع به ص ۱۵۶ متن شود .

خُفتیان : [۱] نام دو جایگاه است :

۱ و ۲ ـ دو قلعه‌اند از ناحیه‌های اربل :[۲] در روزگار ما (یاقوت) یا هنگام فرمانروایی مظفرالدین کوکبری پسر (زین‌الدین) علی‌کوچك یکی‌را خفتیان ابوعلی زرزاری گویند و آن میان اربل[۳] و مراغه برفراز کوه بسیار بلندی است و در دره آن کوه شهرك و بازارکی است و رودی درآن روان است ومن آنجا را دیده‌ام . و قلعه دیگر را خفتیان سرخاب[۴] پسر بدر گویند و آن در راه شهر زور و بزرگتر از نخستین است همچنین دژ دوم استوارتر است و نواحی بیشتری دارد .

خُمّ : [۵] دو جایگاه است :

۱ـ تالاب یا غدیر خم میان مکه و مدینه

خَنْدَق : [۶] نام سه جایگاه است:

۱ـ کوی بزرگی است در جرجان .

از منسوبان بدان : ابوتمیم کامل پسر ابراهیم خندقی جرجانی . زاهر پسر احمد حلیمی و ابوعبدالله نسفی و جز آن دو از وی سماع حدیث کردند .

۲ـ خندق شاپور دردشت کوفه است‌که شاپور ذوالاکتاف به کندن آن فرمان داد تا از تباهکاری عربان در سرزمین سواد پیشگیری کند .[۷]

۱ـاین‌صورت راعامه‌مردم‌تلفظ می‌کنندوکاتبان‌آن‌را خفتیذکان‌می‌نویسند .(یاقوت)

۲ ـ لسترنج بنقل از مستوفی آرد : چهار شهر دیگر در کردستان عبارت‌اند از : الانی والبشتروخفتیان و دربیل . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شود .

۳ـ ن بدل : تبریز

۴ـ ن . ل : سرجاب .

۵ ـ از نظر ایرانیان که شیعی مذهب‌اند ترجمه‌شد خم دیگر چاهی است بمکه . کلمه خم از نظر لغت در تازی بدین معانی است : گوی (گودالی) در زمین که در آن خاکستر بگسترند وبچه‌های گوسپند را درآن‌کنند. وقفس ماکیان و زنبیل یاخمره مانندی از بوریا که درآن کاه کنند تاماکیان درآن تخم نهند (از اقرب‌الموارد ـ منتهی‌الارب).

۶ـ معرب کنده .

۷ـ جایگاه سوم در مصر است . رجوع به ص ۱۶۰ متن شود .

خُوار : نام چهار جایگاه است :

۱ـ شهر (بزرگ بنامی‌است) از ناحیه‌های ری میان ری وسمنان که کاروان‌ها[1] مسافت بیست فرسنگ را از سمنان تا ری می‌پیمایند.[2]

از منسوبان بدان : ابویحیی زکریا پسر مسعود اشقر خواری . وی از علی پسر حرب موصلی حدیث کرد .

۲ـ دهکده‌ای از ناحیه‌های بیهق از اعمال نیشابور .

از منسوبان بدان : ابومحمد عبدالجبار پسر محمد پسر احمد خواری وی امام مسجد جامع نیشابور ویکی از پیشوایان دین بود . از ابوبکر احمد (پسرحسین بیقهی و ابوالحسن علی پسر احمد) واحدی روایت کرد و شیخ ما مؤید پسر محمد پسر علی طوسی وجز وی از او روایت دارند . وی بسال ۵۳۶ درگذشت .

۳ـ دهکده‌ای است در فارس.[3]

خُوجان :[4] نام دو جایگاه است :

۱ـ عامه خوشان‌گویند. شهرکی‌است درقصبه (مرکز) استان استوا از ناحیه‌های نیشابور که گروهی از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : امیرابوالفضل احمدپسرمحمدپسراحمد پسر اُبَیّ فرانی خوجانی . وی از فرزندان عالمان بود ودر قصبهٔ خوجان کار قضا را برعهده داشت . ابوسعد نام وی را درشیوخ خویش یاد کرده و گفته است او بسال ۵۴۴ ﻫ درگذشت. ونیای او ابوعمرو احمد پسر ابی از هیثم پسر کلیب و ابوالعباس اصم و جز آن دو روایت کرد . (از گفتهٔ ابوسعد)

۱ـ ن ل : کاروانهای خراسان .

۲ـ صاحب حدودالعالم می‌نویسد : شهرکی است از ری آبادان .

۳ـ جایگاه دیگر در ناحیه‌های مکه است . رجوع به ص ۱۶۱ متن شود .

۴ـ درلسترنج بصورتهای : کوچان وخبوشان یاخوجان آمده است . وامروز قوچان گویند سپس می‌نویسد : جغرافیا دانان « اسلام » روستای آن را استوا نامند . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شود . و صاحب حدودالعالم خوجان را از حدود نیشابور داند . و دمشقی : خوشان وخبوشان آورده است . رجوع به فهرست نخبةالدهر شود .

۲ـ دهکده‌ای است به مغرب و آن را نمیشناسم . ولی در معجم‌البلدان ابوسعد خواندم که خوجان یکی‌از دهکده‌های قدیم مرو است که فاصله آن تامرو سه‌فرسنگ است وگروهی ازمردم شایسته در آن بودند ولی وی آن را درکتاب النسب بدینسان ضبط نکرده است وخدا داناتر است .

خَور :[1] نام شش جایگاه است :

۱ـ خورالسیف : [2] شهرکی‌است‌نزدیك سیراف[3] که‌کشتی‌ها داخل‌آن می‌شوند چنانکه وصف کردیم وآن از سرزمین فارس است .

۲ـ خوردبیل از سرزمین سند است . عثمان پسر ابوالعاصی ثقفی برادر خود حَکَم را بدانجا گسیل‌کرد ووی آن شهر را بگشود[4]

خُور : [5] نام‌سه جایگاه است :

۱ـ از دهکده‌های بلخ است .

از منسوبان بدان : ابوعبدالله محمد پسر عبدالله پسر عبدالحکیم خوری . وی از علی پسر خشرم روایت‌کرد و ابوعبدالله محمد پسر جعفر وراق از وی روایت دارد خوری بسال ۳۰۵ درگذشت .

۲ـ خورسفلق از دهکده‌های استراباد است (بگمان ابوسعد)

از منسوبان بدان : ابوسعید محمد پسر احمد خورسفلقی از مردم‌استراباد .

۱ـ بعربی : شاخی از دریا و ریختنگاه آب در دریا . (از منتهی‌الارب) . و مؤلف آرد : اصل آن خلیجی (شاخه‌ای) از دریا است که به برخی از ناحیه‌ها بکشند .

۲ـ سیف بمعنی کناره دریا است .

۳ـ ن . ل : نسف

۴ـ جایگاههای دیگر در هند وساحل بحر عمان وبادیه است . لسترنج خورجنابه را نیز در فارس یاد می‌کند . رجوع به فهرست کتاب وی شود .

۵ـ لسترنج می‌نویسد: واحه بیابانك را که (جندك «تلفظ امروز جندق») یاخورهم خوانده می‌شود تاورنیه در قرن ۱۷ میلادی یادکرده است وصاحب حدودالعالم هم خور و خسب را دو شهرکرانه بیابان دانسته است وباز لسترنج می‌نویسد: دو شهرخور وخوست در حدود سه باراندازجنوب شرقی طبس است و هم از خورا و اذان یا خویذان در فارس نام می‌برد رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

وی از ابوعبیده احمد پسر جواس روایت‌کرد وابونعیم عبدالملك پسرمحمداسترابادی از وی روایت دارد .

۳ـ مراد از خور در حدیث سراسر سرزمین فارس است . ومن در این باره تردید دارم وبیم آن دارم که این خور به (ز) باشد زیرا بلاد خوز معروف ومجاور سرزمین فارس است .

خَوَرْنَق : نام سه جایگاه است .

۱ـ رودی است در سرزمین کوفه و برخی گویند : کاخی است که نام آن در اشعار و اخبار عرب آمده است ودر تفسیر ومعنای کلمه گویند که اصل‌آن خورنگاه یعنی جایگاه آشامیدن وخوردن است .

۲ـ دهکده‌ای است در نیم فرسنگی بلخ که آن را خَنبَك می‌گویند .

از منسوبان بدان : ابوالفتح محمد پسرمحمد پسرعبدالله پسرمحمد بسطامی خورنقی . وی برادر عمر بسطامی بود و در خورنق سکونت داشت از اینرو بدانجا منسوب گشت . بسطامی خورنقی از وزیر نظام‌الملك حسن پسر علی پسر اسحاق وابوالقاسم خلیلی حدیث شنید . ابوسعد نام وی را در شیوخ خویش آورده است.[۱]

خُوزان : نام سه جایگاه است :

۱ـ از ناحیه‌های هرات است .

۲ـ دهکده‌ای است از ناحیه‌های پنج ده که جایی سرسبز و خرم است و دو ناحیه مذکور جزو خراسان بشمار می‌رود .

۳ ـ دهکده‌ای است در اصفهان . ابوبکر پسر موسی حازمی گوید آن را دیده‌ام .

از منسوبان بدان : ابوموسی حافظ گفت عبیدالله فقیر بدان منسوب است و نمیدانم احمد پسر محمد خوزانی شاعر متأخر بکدام خوزان منسوب است هبةالله پسر محمد پسر علی شیرازی از وی روایت کرد یا ممکن است بجز آنچه ما یاد

۱ـ خورنق دیگری در مغرب است . رجوع به ص ۱۶۳ متن شود درباره خورنق و سدیر نام دو کاخ رجوع به فهرست لسترنج شود .

کردیم منسوب است و خدا داناتر است .

خُوز : نام سه جایگاه است :

۱ـ نام همهٔ بلاد خوزستان است (وآن اقلیم پهناوری است مشتمل بر شهرها وقلعه‌ها ودهکده‌ها ، میان بصره و فارس وکوه لر) (ومردم آنجا را خوز گویند) .

از منسوبان بدان : عمر پسر سعید خوزی که عباد پسر صهیب و جز او از وی روایت دارند .

۲ـ کوچه خوز در اصفهان است .

از منسوبان بدان : ابوالعباس احمد پسر حسن پسر احمد خوزی معروف به ابن نجوکه. وی از ابونعیم حافظ حدیث شنید و گویند او آخرین کسی است که از ابونعیم استماع حدیث کرد . خوزی بسال ۵۱۸ یا ۵۱۹ درگذشت .[۱]

خُوَیّ : نام دوجایگاه است :

۱ـ شهر بنام بزرگی است از ناحیه‌های آذربایجان .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر یحیی پسر مسلم خویی[۲] وی ازجعفر پسر ابراهیم مؤذن روایت کرد وابوالقاسم عبدالله پسر محمد پسر ابراهیم پسر ادریس شافعی از وی روایت دارد وگروه بسیاری از عالمان درهرفنی‌ازآنجا برخاسته‌اند[۳]

خَیل : (بلفظ خیلی که مرکوب است «یعنی اسب» و مفردی از لفظ خود ندارد بلکه یکی آن فرس یا اسب است وآن نام شش جایگاه است :

۱ـشهرکی است میان ری و قزوین (وآن قصبه یا مرکز ولایتی درآنجا است) ازآنجا تا قزوین نزدیك به ده فرسنگ است[۴].

۱ـ جایگاه دیگر بنام شعب الخوز درمکه است . رجوع به ص ۱۶۴ متن شود.

۲ ـ در متن نیز بهمین رسم خط است در لهجه امروز این خوی را بضم (خ) و سکون (و) مخفف تلفظ کنند .

۳ـ خوی دیگر وادیی است در عربستان . رجوع به ص ۱۶۴ متن شود .

۴ـ جایگاه سوم در مدینه بنام نقیع‌الخیل است . رجوع به ص ۱۶۶ متن شود .

حرف د

دارا: شهری است در دامن کوه ماردین در جزیره[1] که به دارا پسر دارا پادشاه (ایران) منسوب وبنام وی معروف است[2] و شاعر دراین بیت از دارا همان را اراده کرده است:

ولقد قلت لرجلی بین حران و دارا اصبری یارجل حتی یرزق‌الله حمارا[3]

۲ـ دژ استواری است در کوه طبرستان[4]

دارابجرد:[5] نام سه جایگاه است:

۱ـ منظور از جزیرهٔ مطلق بلاد بین‌النهرین علیا است.

۲ـ صاحب حدودالعالم دربارهٔ این دارا گوید: شهرکی است بر دامن کوه. رجوع به ص ۱۵۹ چاپ دانشگاه وفهرست لسترنج (سرزمینهای خلافت ...) شود.

۳ـ میان حران ودارا به پای خویش گفتم: ای پا! شکیبایی کن تا خدای خری روزی کند.

۴ـ دو جایگاه دیگر در بلاد بنی عامر وهجر (بحرین است) و دارای اخیر را با الف ممدود: (داراء) تلفظ کنند.

۵ـ صاحب حدودالعالم در ضمن سخن از ناحیت پارس، داراگرد را شهری خرم وآبادان یادکرده است. رجوع به فهرست چاپ دانشگاه کتاب مزبور وفهرست نخبةالدهر و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. ویاقوت گوید: وگاه بصورت مخفف الف اول آن حذف می‌شود و درابجرد گویند و اصل کلمهٔ اول ترکیب است و معنی آن به فارسی کار داراب (عمل داراب) است(وداراب همان دارا است که اسکندر وی را کشت) (ابوالقاسم زجاجی ودیگران گفته‌اند) که نسبت بدان دراوردی است برخلاف قیاس (ومطابق قیاس‌هم «دارابجردی» بدان نسبت دهند. درابجندهم آمده است. رجوع به فهرست نخبةالدهرشود.

۱ ـ درابجرد از بزرگترین ناحیه‌های مشهور فارس است‌وقصبه (مرکز) آن ناحیه درابجرد و از شهرهای آن فسا است . گروهی از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابوعلی حسن پسرمحمد پسریوسف پسرمحمد پسریوسف دارابجردی . وی از ابراهیم پسر حسن‌صوفی روایت کرد وپسر برادر وی (ابومحمد عبدالله پسر یوسف پسر محمد پسر یوسف دارابجردی‌خطیب) از وی روایت دارد .

۲ـ جایگاهی است در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوالحسن علـی (پسر حسن) پسر موسی پسر میسرهٔ دارابجردی .

۳ـ دهکده‌ای است دراستخرفارس، که درآن‌کان‌جیوه است.ازگفته‌اصطخری.

دَبیل : نام سه جایگاه است :

۱ـ شهری‌است در ارمینیه (ارمنستان) هم مرز اران وابوالحسن علی‌بن مفضل مقدسی‌از حافظ ابوطاهر سلفی بمن خبر داد که نسبت دَوین شهر ... صلاح‌الدین یوسف پسر ایوب پسر شاذی پادشاه شام و مصر ونجات دهندهٔ بیت‌المقدس از چنگ فرنگ ، دبیلی است .

از منسوبان بدان : عبدالرحمان پسر یحیی دبیلی، وی ازصباح پسرمحارب وجدار پسر ابوبکر دبیلی روایت کرد .[1]

دجله:[2] نام دو جایگاه است :

۱ـ رود عظیمی‌که سرچشمه آن روم است (وچشمه‌های بسیاری‌بدان می‌پیوندد وفرات نیز در چند جایگاه در آن می‌ریزد واز شهرهای آمد و حصن‌کیفا و جزیرهٔ ابن عمر وبلد و موصل و تکریت و بغداد وواسط و بصره می‌گذرد آنگاه در دریای هند می‌ریزد .[3]

۱ـ دوجایگاه دیگر در یمامه و رمله است . رجوع به ص۱۷۵ و ۱۷۶ متن شود .

۲ـ الف ولام برآن داخل نمی‌شود .

۳ـ جایگاه دیگر در بادیه است . رجوع به ص ۱۷۶ متن شود .

دُجَیل : نام دوجایگاه است :

۱ـ رودی است دربالای بغداد که از دجله در روبروی قادسیه بیرون می‌رود (درسوی غربی میان تکریت وبغداد [پایین سُرَّ مَن‌رَای[1]] وبرساحل‌آن استان بزرگی است مشتمل بر شهرها و دهکده‌ها .

۲ـ رودی‌است دراهواز (که برساحل آن دهکده‌ها وشهرها است) رود مزبور ازکوههای اصفهان سرچشمه می‌گیرد ونخستین کسی که آن‌را روان ساخت ، اردشیر پسر بابك بود .

دَرب[1] : نام چهار جایگاه است :

۱ـ جایگاهی است در بغداد .

از منسوبان بدان : عمر پسراحمد پسر علی قطان دربی . وی از حسن پسر عرفه و جز وی حدیث کرد . ودارقطنی و دیگران از وی روایت دارند.[2]

دَرَك :[3] نام سه جایگاه است :

۱ـ قلعه‌ای است در خراسان از ناحیه‌های طوس یا قهستان .

۲ـ شهری‌است درمکران

دَرَبْجَق :[4] نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در یك فرسنگی مرو . ومن چندین بار آن را دیده‌ام .

۲ـ دهکده دیگری است هم در مرو پیوسته به داشیل از بالای شهر نزدیك

۱ـ این کلمه دراصل معرب (در) فارسی است‌که چون در تازی اسم دوحرفی نیست حرف (ب) را برآن افزوده‌اند وکلمه را به معنای : دروازه بکار می‌برند .

۲ـ دو جایگاه دیگر میان طرسوس و بلاد روم و یمن است . رجوع به ص ۱۷۷ متن شود .

۳ ـ جایگاه دیگر در مدینه است . رجوع به ص ۱۷۷ و ۱۷۸ شود . و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت ذیل : دره و ص ۱۷۵ نخبةالدهر دمشقی شود . وی درك را از شهرهای کرمان آورده است .

۴ـ یاقوت گوید: سمعانی ضبط کلمه را بدینسان آورده است ولی من ازمردم مرو دربجه شنیدم ونسبت بدان دربجقی است .

حیرینج [1] وفاصله آن تا شهر پنج فرسنگ است .

دَزَق : [2] نام هفت جایگاه است :

۱ـ دزق حفص در مرو است .

از منسوبان بدان : علی پسر خشرم دزقی [3]

۲ـ دزق شیرازاد [4] نیز در مرو است .

۳ـ دزق باران هم در مرو است .

۴ـ دزق مسکین نیز در مرو است .

۵ـ دزق علیا در مروالرود است .

از منسوبان بدان : ابوالمعالی حسن پسر محمد پسر ابوجعفر بلخی دزقی قاضی. ابوسعد نام وی را درشیوخ خویش یاد کرده و گفته است وی بسال ۵۴۸ درگذشته‌است. و از دیار پسر ابراهیم پسرحسین پسر اخوین دزقی وی‌ازمردم دزق علیا بود ولی‌در مروالرود سکونت گزید ومردی صالح ونیك روش بود.

قطعه‌ای ازمسند یحیی پسرعبدالحمید حمانی از قاضی ابوبکرمحمد پسراحمد پسرعلی دزقی شنیدازدیاربسال چهارصد وشصت واندی دردزق متولد شد وبسال ۵۴۱ در مروالرود درگذشت .

۶ ـ **دزق سُفلا :** از دهکده‌های پنج ده است .

از منسوبان بدان: ابوجعفرمحمد پسرعلی‌پسر (محمدپسرابو)الحسن دزقی‌از دزق سفلا، شیخی مسن وصالح و فقیه بود در مرو فقه را نزد سیدابوالقاسم علی پسر ابویعلی دبوسی حسینی بیاموخت و از وی حدیث شنید وامالیی از او نوشت. ابوسعد عبدالکریم وی را در شیوخ خود یاد کرده و گفته است در دزق در نوبت نخست از

---

۱ ـ در متن چنین است ولی لسترنج در گفتگوی از مرو آرد: شهرجیرنج (وآن در مقدسی‌کیرنك است) و بیگمان غلط چاپی است کلمهٔ داشبل هم در متنهای دیگر که در دسترس بود دیده نشد!

۲ـ اصل آن دزه (دزّ) است قاف را برای نسبت عربی بدان افزوده‌اند .

۳ـ در متن بغلط الذرقی است .

۴ـ ن . ل : شیرزاد .

وی حدیث شنیدم ولادت وی در ماه رمضان سال ۴۵۳ در دزق سفلا بود ودر همانجا روز ۴ شنبه بهنگام سپیده دم یازدهم جمادی‌الاخرهٔ سال ۵۴۱ درگذشت .

۷ـ دزق وساباط از دهکده‌های سمرقند است .

از منسوبان بدان : ابوبکر احمد پسر خلف دزقی معروف به ابن ابی‌شعیب است .[۱]

دستجرد:[۲] نام ده جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است در مرو نزدیك ریگزار (رمل)

از منسوبان بدان : ابومحمد سعد پسر عبید دستجردی . وی حدیث شنید و روایت کرد ودر دستجرد بسال ۵۵۲ درگذشت .

۲ـ دهکدهٔ کوچك دیگری است در مرو ، پیوسته به کازه فرنیاد[۳] در مرو . ابوسعد به برادر من گفت بدان کشتزاری است .

۳ـ دستجرد جموکیان در بلخ .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر حسن دستجردی . بگفتهٔ ابوموسی حافظ ابواسحاق مستملی از وی حدیث کرد .

۴ـ دستجردی هم در اصفهان است . ابو موسای اصفهانی گفت : و در اصفهان

۱ـ دزك نام جایی در سند بوده است . رجوع به حدودالعالم ص ۱۲۵ شود و نیز صاحب همان تألیف دزك دیگر در ماوراءالنهر یادکرده وآن را شهرکی دارای آب روان وصف کرده است ص ۱۱ چاپ دانشگاه همچنین مؤلف مذکور یکی از (دزه)های مرو را که‌رودمرو ازمیان آن‌می‌گذرد در ص ۹۳آورده است و رجوع به ص ۳ همان کتاب شود و لسترنج از (دزك) در مکران و دزك نشناك در فارس نام می‌برد و از شهر دزه‌ای که بر چهار فرسنگی مروالرود بوده است نیز گفتگو می‌کند . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ـ معنی‌آن بفارسی کار یاعمل دست است. «وپیداست که معرب دستگرد می‌باشد».

۳ـ بهمین صورت کلمه دوم پس‌از (ن) نقطه ندارد درباره کلمهٔ نخست از نظر لغوی رجوع به‌برهان شود ولی کلمه دوم درفرهنگهایی‌که دردسترس بود دیده نشد و روبهمرفته دو کلمهٔ را در متنهای جغرافیایی‌هم که در دسترس بود نیافتم .

چندین دهکده است که هریك از آنها را جداگانه دستجرد نامند و بسیاری از مردم آنها را دیده‌ایم که در جستجوی دانش و سماع (حدیث)اند ولی هیچکس را بآنها نسبت نداده‌اند . و در تاریخ دمشق آمده است که احمد پسر عبدالله پسر مرزوق ابوالعباس اصفهانی دستجردی به دمشق آمد و در ۵۴۷ از سال برجی (شمسی) درآنجا حدیث کرد ...

۵ــ دهکده‌ای است در نوقان طوس وآن را دستجرد [1] گویند .

۶ــ و نیز دهکده‌ای است از طوس وآن رادستجرد خوش انکور گویند .

۷ــ دستجرد لقمان در سرخس .

۸ــ شهری است در چغانیان. بنقل از بشاری .

۹ــ دهکده‌ای است نزدیك نهاوند . مِسعَر پسر مهلهل‌گوید واز پل نعمان (قنطرةالنعمان) نزدیك نهاوند به دهکده‌ای می‌رسند که به دستجرد معروف است بنای آن قدیمی است.

۱۰ــ یکی از دهکده‌های ری است . [2]

دَسْکَرَه : [3] نام سه جایگاه است :

۱ــ دهکده بزرگی‌است دارای منبر و بازار از ناحیه‌های بغداد از دهکده‌های نهرالملك . [4]

۱ــ بهمینسان بی‌نقطه . ومعلوم نیست تصحیف شده چه کلمه‌ای است .

۲ــ لسترنج در فصل عراق در ذیل دسکرهٔ ملك می‌نویسد : این رسته آن را چنین وصف کرده‌است : شهر بزرگی است ودرآن کاخی از بناهای ساسانیان (اکاسره) است... سپس می‌نویسد از جایگاه این دسکره آشکار می‌شود که آنجا باجایگاه دستجرد مشهور مطابقت دارد همانجایی که خسروپرویز کاخ عظیمی درآن بنیان‌نهاد. ومعروف به دستجرد کسروی‌است سپس گفتهٔ ابن مهلهل‌را بنقل از یاقوت می‌آورد. ولی مترجم کتاب لسترنج (بعربی) درحاشیه می‌نویسد: وصف ابن مهلهل‌مربوط به دستجرد بلاد فارس است وآن‌بجز دستجردی‌است که دسکرهٔملك درعراق‌بود.رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی‌شود .

۳ــ اصل کلمه در لغت عرب بمعنی زمین همواراست.

۴ــ رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

از منسوبان بدان : ابومنصور منصور پسر احمد حسین پسر منصور دسکری یکی از رئیسان آنجا ، ابوسعد از وی شعری روایت کرده‌است .

۲ـ دهکده‌ای است در راه خراسان نزدیك شهرابان (از ناحیه‌های بغداد).

از منسوبان بدان : ابوالعباس احمد پسر بکرون پسرعبدالله عطار دسکری. وی از ابوطاهر مخلص سماع (حدیث) کرد و ابوبکر خطیب از وی روایت دارد . دسکری بسال ۴۳۴[۱] درگذشت .

۳ـ دهکده‌ای است در خوزستان . بنقل از بشاری .

دَشْت :[۲] نام شش جایگاه است :

۱ـ از دهکده‌های اصفهان است .

از منسوبان بدان : قاضی ابوبکر محمد پسرحسین پسر حسن پسرمحمد پسر جریر پسر سوید دشتی . وی از ابوبکر پسر دحیم وجز وی روایت کرد .[۳]

۲ـ **دَرْدَشت :** کویی است دراصفهان .

از منسوبان بدان : ابومسلم عبدالرحمان پسرمحمد پسر احمد پسرسیاه‌دشتی مذکر یا واعظ «وی از راویان بود» وابوبکر پسر مردویه از او روایت‌کرد. ابومسلم بسال ۳۴۶ درگذشت .

۳ـ **خان دشت :** جایگاهی است در نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوبکر محمد پسر احمد پسر شعیب دشتی کرابیسی نیشابوری . چه او در خان‌دشت سکونت داشت. وی از ابوبکر پسر خزیمه روایت کرد وحاکم ابوعبدالله از وی روایت‌داشته ویاد کرده است که وی درمحرم سال ۳۴۹ درگذشته است .

۱ـ ن.ل: ۴۳۱

۲ـ معنی کلمه بعربی صحرا است .

۳ـ دربارهٔ دشتاباد ، دشتارژن (مرغزار) ، دشت بارین ، دشت‌بیاض ، دشت‌روان (مرغزار)، دشتك، دشتی به‌ترتیب‌رجوع به صفحه‌های ۱۳۰-۱۶۲-۱۵۴-۱۷۶-۱۶۱-۵۵ نزهةالقلوب چاپ دبیرسیاقی شود .

۴ـ دشت: شهرکی‌است درمیانه کوههای[1] بین اربل و آذربایجان (از ناحیه‌های اربل) و همهٔ مردم آن کرد اند،من آنجا را چندبار دیده‌ام

۵ ـ **دشت ارزن:** در فارس است[2] متنّبی آن را نام برده و گفته است : سقیاً لدشت‌الارزن الطوال.[3] وآن دهکده‌ای است از شیراز که‌در آن این عصاها است و عضدالدوله در آن شکار می‌کرد .

۶ ـ دشت بارین :ازشهرهای فارس است‌آن را روستایی است‌که درخت و نهر آب ندارد و آب، آشامیدن مردم‌آن ازآبهای پست(ناگوار)است واین‌گفته را بشاری آورده است ونبرد عظیم مهلب با خوارج دراین دشت روی داده‌است .

دَقُوقا : [4] نام دوجایگاه است :

نام شهری است میان بغداد و اربل، در آن قلعه‌ای است و دارای روستاهایی می‌باشد وگروهی بدان منسوب‌اند .

۲ـ دهکده‌ای است در بحرین که ابوالقاسم قطاع آن را درکتاب خود بنام الابنیة آورده است .

دُور: [5] نام ده جایگاه است :

۱ـ ن.ل : میان کوههایی که .

۲ـ ن.ل در سرزمین فارس نزدیك شیراز است در آنجا عصاهای ارزن می‌روید و متنبی در شعر خود بدان اشاره کرده‌است .

۳ـ سیراب باد دشت ارزن دراز . و کلمهٔ ارزن در تازی بمعنی درختی است سخت که از آن عصا سازند . (منتهی‌الارب) و لسترنج دشت ارزن را بمعنی دشت بادام تلخ (سهل‌اللوز المر) آورده و شاید درختی که از آن عصا می‌سازند بادام تلخ باشد . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود . و اصطخری در صفحهٔ ۱۰۹ و ۱۱۴ از دشت ارژن ودر ص ۱۱۸ از دشت بوسقان و در صفحه‌های ۱۰۰ و۱۰۷ و۱۱۸ و۱۲۳ از دشت دستقان یادستیقان و در ص ۱۱۴ از دشت شوراب ودر ص ۱۰۰ و ۱۳۲ و ۱۳۴ از دشت وارین یا بارین گفتگو می‌کند . رجوع بترجمه مسالك‌الممالك چاپ ایرج افشار شود .

۴ـ گاه بصورت دقوقاء هم آمده است .

۵ـ گویا ج ، دار (خانه) است (یاقوت) صاحب حدودالعالم کرخ و دور را دو شهرك از عراق شمرده که معتصم بنا نهاده است. رجوع به ص ۱۵۴ چاپ دانشگاه شود.

۱ـ دور بنی‌اوقر (از دهکده‌های دجیل از ناحیه‌های بغداد) و آن دور وزیر عون‌الدین (ابوالمظفر) یحیی پسر محمد پسر هبیره (وزیر مقتفی‌بالله ومستنجد بود، زیرا وی از مردم آن بشمار می‌رفت) از آنجا تا بغداد پنج فرسنگ است .

۲ـ دور حبیب: نیز از ناحیه دجیل نزدیك دور وزیر است .

۳ـ کویی است درکناره بغداد (درباب‌الطاق) نزدیك شهادتگاه امام ابوحنیفه که ویرانه شده است .

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسر مخلد(پسر حفص) دوری (عطار) وی از یعقوب دورقی وزبیر پسر بکار وجز آن دو حدیث شنید ومحدثی ثقه بود دررمضان سال ۲۳۳ بجهان آمد و در جمادی‌الاخرهٔ سال ۳۳۱ درگذشت .

۴ـ کویی است در نیشابور .

از منسوبان بدان: ابوعبدالله دوری . وی حکایتهایی برای احمد پسر سلمه نیشابوری روایت کرد .

۵ ـ **دورراسبی** : شهرمشهوری است نزدیك (طیب‌از ناحیهٔ) اهواز که برخی بدان منسوب‌اند[1]

دَوْرَق :[2] نام سه جایگاه است :

۱ ـ شهر بناهی است از ناحیه‌های خوزستان و آن مرکز (قصبه) استان سُرَّق است و آن را دورق فرس می‌خوانند .

از منسوبان بدان: ابوعقیل بشیر پسرعقبه ازدی دورقی(باجی ازگروه بصریان شمرده می‌شود) در بصره سکونت گزید واز حسن بصری وقتاده و جزآن دو(حدیث) شنید و از ابن سیرین و ابونضره روایت کرد. مسلم پسر ابراهیم فراهیدی و هشیم و یحیی (پسر سعید) قطان و جز ایشان از وی روایت دارند .

۱ـ پنج جایگاه دیگر در عراق وعربستان وبادیه وبیت‌المقدس (دورة) ومصر واقع است . رجوع به ص ۱۸۴ متن شود .

۲ـ رجوع به ص۴۶ و۱۳۷ حدودالعالم چاپ دانشگاه وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ـ **دورقستان:** نیز شهرکی‌است دریایی (از ناحیه‌های خوزستان‌میان عبادان (آبادان) وعسکر مکرم (نزدیك دریای‌شور برکناررود عسکرمکرم نزدیك مصب آن در دریا.[۱]

دولاب[۲] نام چهار جایگاه است.

۱ـ دولاب مبارك در سوی شرقی بغداد است.

از منسوبان بدان: ابوجعفر محمد پسر صباح بزاز دولابی. وی از ابراهیم پسر سعد واسماعیل پسر جعفر وجز آنان حدیث شنید و احمد پسر حنبل وپسر وی و ابراهیم حربی از وی روایت کردند و اصل وی از هرات بود و از موالی مزینه بشمار می‌رفت، در بغداد سکونت گزید و پسر وی احمد پسر محمد پسر صباح از پدر خویش وجز او حدیث کرد.

۲ـ دهکده‌ای است در ری.

از منسوبان بدان: قاسم رازی دولابی ازمشایخ متقدم ری. وی به مکه رفت و در آنجا درگذشت او را خبری است بامعروف کرخی.

۳ـ دولاب خازن.[۳]

از منسوبان بدان: ابومحمد احمد پسر محمد پسر حسین خرقی دولابی. ابوسعد گوید بر او سماع کردم و در این دولاب بسال ۵۴۶ درگذشت و نیز ابوسعد گفت: ابوالفتح محمد پسر عبدالرحمان پسر احمد ثابتی صوفی. حدیث بسیار شنید وغزان او را بسال ۵۴۸ در دولاب خازن بر دره مرو بکشتند.

۴ـ دهکده‌ای است بفاصله چهار فرسنگ از اهواز درآنجا نبردی میان مردم بصره و خوارج ازرقیان روی داد ودر آن نافع پسر ازرق (رئیس آنان که ازرقیان

۱ـ جایگاه دیگر بنام دورقة در اندلس است. رجوع به ص ۱۸۵ متن شود.

۲ ـ صاحب حدودالعالم در رودیان گیلان یازده ناحیت شمرده که یکی از آنها دولاب است. رجوع به ص ۱۴۹ چاپ دانشگاه شود و لسترنج بنقل از مقدسی دولاب را قصبه جیل‌شمرده واز ابوالفدا نقل کرده‌است که دولاب را کسکر نامند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شود.

۳ـ ن.ل: جاز

یا ازارقه بوی نسبت‌داده می‌شدند) کشته گشت وعمرو قناء وخوارج دیگر ومسلمانان آن وقعه را در اشعار خویش یاد کرده‌اند .

دُون : نام سه جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است از ناحیه‌های دینور

از منسوبان بدان: ابومحمد عبدالرحمان پسر حمد دونی صوفی. وی راوی[1] کتابهای ابوبکر سنی دینوری بود . ابوبکر پسر موسی گفت گروهی برای ما از وی روایت کردند .

۲ـ **دُونه**[2] از دهکده‌های نهاوند است .

برخی از صالحان بدان منسوب‌اند که محمد پسر موسی آنها وکسانی را که پیش از وی بوده‌اند همچنانکه ما یاد کرده‌ایم بی‌تفاوت یاد کرد است .

۳ـ ونیز دونه با ها دهکده‌ای است از همدان .

از منسوبان بدان: (با افزودن قاف نسبت) عمیر پسر مرداس دونقی وی از عبدالله پسر نافع مصاحب وپیرو مالك پسر انس حدیث کرد وابوعبدالله محمد پسر دیرك بروجردی وجز وی از او روایت دارند .

دَوِین:[3] نام دو جایگاه است :

۱ـ شهری است از ناحیه‌های ارمینیه (ارمنستان) نزدیك تفلیس .

از منسوبان بدان: پادشاهان شام خاندان ایوب (بنی ایوب) بدان منسوب‌اند وابوالفتوح نصرالله پسر منصور دوینی حیری فقیه شافعی . ابوسعد نام وی را در شیوخ خویش یادکرده و گفته است وی بسال ۵۴۱ درگذشته‌است . ودر قدیم منسوبان باین دوین را دبیلی می‌گفتند واین موضوع را ابن‌حاجب بنقل از ابوالحسن مقدسی

۱ـ در متن بجای : راویة ، روایة چاپ شده است .

۲ ـ وگاه برخی از کسان در نسبت به این دو دونه پس‌از آن قافی می‌افزایند و دونقی تلفظ می‌کنند .

۳ـ لسترنج می‌نویسد : قصبه (مرکز) ارمینیه اسلامی در روزگارهای نخستین دبیل بود وآن را دوین وتوین هم می‌نامیدند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی‌شود.

و او از سلفی بمن خبر داد .

۲ـ دهکده‌ای است از استوا[1] از ناحیه‌های نیشابور .

دِهِسْتان:[2] نام سه جایگاه است .

۱ـ بنام ترین آنها شهری است میان گرگان وخوارزم (وآن پایان مرزهای طبرستان است) نخستین کسی که آنجا را بصورت شهری بساخت عبدالله پسر طاهر (پسر حسین) بود وبسیاری از دانشمندان بدانجا منسوب‌اند .

۲ـ شهری است درکرمان . از بشاری .

۳ـ ناحیه‌ای است در بادغیس . بازهم از بشاری .

از منسوبان بدان : محمد پسر احمد پسر ابوالحجاج بشاری هروی .

دَیرِسِمْعان:[3] نام چهار جایگاه است :

سمعان همان شمعون صفا (از حواریان) بود و اورا دیرهای بسیاری است که یکی از آنها دیر سمعان در غوطه دمشق است و در آن عمربن عبدالعزیز مدفون شده است[4] .

دَیرِعاقول:[5] شهرکی از ناحیه‌های نهروان میان بغداد ونعمانیه درسوی شرقی دجله بود و از بغداد بیست فرسنگ فاصله داشت . گروهی از دانشمندان از آنجا

۱ـ نزدیك قوچان کنونی (م).

۲ـ معنی‌آن بعربی (موضع قری) جایگاه دیهها است . استرنج می‌نویسد : بفاصله چهار باراندار از گرگان جایگاهی‌است معروف به دهستان در ناحیه‌ای بهمین نام و بنقل ازابن حوقل‌آرد: که دهستان نزدیك بحر قزوین است و در جای دیگر دهستان را قصبهٔ قسمتی از بادغیس می‌شمرد و گوید : دهستان در قرن ۴ دومین شهربزرگ بادغیس بود. رجوع به فهرست تألیف وی شود .

۳ـ چون در ادبیات فارسی نام آن آمده است بایجاز نقل شد .

۴ـ سه دیر دیگر در انطاکیه ومعرة .

۵ـ درباره این جایگاه رجوع به ص۱۵۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود. یعقوبی جرجرایا را که در۴۰ فرسنگی دیر عاقول بوده دیار اشراف ایران شمرده‌است . رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: ابویحیی پسر عبدالکریم پسر هیثم پسر زیاد پسرعمران قطان دیر عاقولی. وی از فضل پسر دکین و مسدد و ابوالیمان حمصی و جز ایشان روایت کرد و ابو اسماعیل ترمذی و عبدالله بغوی از وی روایت دارند. محدثی ثقه بود وبسال ۲۷۸ درگذشت [۱].

دَیرِ مارَت مریم[۲] نام‌سه جایگاه است:

۱ـ ازنواحی حیره بود که خاندان منذر آن را میان خورنق و سدیر بنیان نهاد [۳].

دیرمَرجُرجُس: نام دو جایگاه است:

یکی در مرزقه بود و تابغداد چهار فرسنگ فاصله داشت و از گردشگاههای بغداد بشمار می‌رفت[٤]

دَیلَم: نام دو جایگاه است:

۱ ـ اقلیمی است درجبال در پشت طبرستان که گروه عظیمی از نامداران از آنجا برخاسته‌اند.[۵]

---

۱ ـ جایگاه‌های دیگر بنام دیر عاقول در مغرب ودهکده‌ای‌در موصل است رجوع به ص ۱۹۰ متن شود.

۲ـ بمعنی دیر گور مریم. دیرهای دیگری بنامهای دیر نجران و دیر هند نیز درمتن آمده که نخست در یمن و دوم در حیره است. رجوع به ص۱۹۱ و۱۹۲ متن شود.

۳ـ دوجایگاه دیگر در شام و مصر است. رجوع به ص ۱۹۱ متن شود.

۴ـ جایگاه دیگر در نزدیك جزیره ابن عمر است. رجوع به ص۱۹۱ متن شود.

۵ـ دیلم دیگر جایگاهی در بادیهٔ عرب است. رجوع به ص ۱۹۲ متن شود.

حرف ر

راذان : نام سه جایگاه است :

۱ و۲ـ راذان بالا (اعلا) و راذان پایین (اسفل) دو استان‌اند درسواد عراق که گروهی از راویان (حدیث) از آنجا برخاسته‌اند :

از منسوبان بدان : ابوعبدالله محمد پسر حسن راذانی زاهد درگذشته بسال ۴۸۰.[۱]

رازان : نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در اصفهان در حومه بحار.

از منسوبان بدان : ابوعمرو خالد پسر محمد رازانی. وی از حسن پسر عرفه وجز وی روایت کرد وابوالشیخ حافظ از وی روایت دارد. در اصفهان دهکدهٔ دیگری هم بنام رازان هست که نباید آن دو را بهم اشتباه کرد.

۲ـ کوی بزرگی است در بروجرد.

از منسوبان بدان: ابوالنجم بدر پسرصالح پسر عبدالله رازانی فقیه. ابوسعد نام وی‌را درشیوخ خویش آورده وگفته است وی درغرهٔ محرم سال ۵۴۷ درگذشته‌است.

رَاسُ‌الْعَین :[۲] نام پنج جایگاه است :

۱ـ راذان سوم دهکده‌ای از نواحی مدینه است. رجوع به ص ۱۹۶ متن شود. واصطخری جایگاهی را بنام راذان از ناحیه‌های استخر یاد کرده است رجوع به فهرست ترجمه مسالك ومسالك چاپ ایرج افشار وفهرست نزهةالقلوب چاپ دبیر سیاقی شود.

۲ ـ در باره برخی از جایگاههای پنجگانه به فهرست نخبةالدهر و ص ۱۵۹ حدودالعالم چاپ دانشگاه وفهرست لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) نیز رجوع شود.

۱ـ جایگاهی است در مالین هرات در دامنه کوه ودرآن مزارهای گروهی از مردم صالح است که از همه گونه کسان در شب نیمهٔ شعبان بدانجا می‌روند و نماز می‌گزارند و زیارت می‌کنند.

۲ـ جایگاهی است نزدیك رباط خرتیك و در آن مسجدی است که مردم با چشم از آن تبرك می‌جویند (چشم خودرا بدان می‌مالند) ودرآن نماز می‌گزارند .

۳ ـ دهکده‌ای از دهکده‌های هرات است و دارای مسجدی است[1].

رافقه : نام دو جایگاه است :

۱ـ از دهکده‌های بحرین است . بنقل از نصر[2].

اَرّان :[3] شهر و استانی‌است هم مرز نواحی آذربایجان ومن گمان می‌کنم بجز استان اران است یا الران شهر اران است و خدا داناتر است .

۲ـ الران دژی است در بلاد روم (در ثغر) که سیف‌الدوله درآنجا غزا کرد .

رایان : (شبیه‌به تثنیهٔ رای است) نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در ناحیه اعلم میان همدان و زنجان.شیرویه‌گفت: مطهر پسر احمد پسر عمر پسر محمد پسر صالح از مشایخ ما روایت کرد و در رایان اعلم

۱ـ دو راس‌العین دیگر در نابلس وجزیره است . رجوع به ص ۱۹۷ متن شود .

۲ـ رافقه دیگر در کناره فرات است . رجوع به ص ۱۹۷ متن شود .

۳ ـ این کلمه‌بصورتهای :الران واران و الان وآلان در متنهای‌مختلف‌آمده‌است‌در حدودالعالم گاه اران و گاه آلان آمده است . رجوع به فهرست چاپ دانشگاه شود. لسترنج می‌نویسد : اران‌را الران نامیدن‌هیچ علتی‌ندارد جزاینکه نامی‌عربی‌بسازند. ودر حاشیه ترجمه عربی آن آمده است که: جغرافیدانانی چون ابن‌حوقل ومقدسی وابوالفدا اقلیم اران را بصورت الران آورده‌اند ویاقوت معتقد است که الران و اران یکی است . در نزهةالقلوب اران و الان نام دوجایگاه آمده در اصطخری نیز چنین بنظر می‌رسد که اران نام ناحیه و الان شهری درآن ناحیه است ولی یاقوت دراین‌کتاب یکی بودن الران و اران را بتردید یاد می‌کند . اما دردمشقی ارّان نام ناحیه‌ای در ارمینیه و آرّان در آذربایجان است و الان بر ساکنان اقلیم ششم اطلاق شده است رجوع به فهرستهای کتب مذکور شود . در اینجا یاقوت کلمه را بصورت الران آورده است .

بین همدان و زنجان بسال ۵۰۰ درگذشت و محدثی راستگو بود [1].

رِباط : نام چهار جایگاه است :

۱ــ رباط خواجه : دهکدهٔ نیکویی است دارای مسجد جامع و بازار در پنج فرسنگی سمرقند .

۲ــ رباط رود : جایگاهی است درکناره طبرستان میان کوههای بلند. هرگاه از ری بقصد طبرستان بیرون روند رباط رود را میان دیمه وشمله خواهند یافت .

۳ــ رباط کنزهٔ مزار: در مرو برپنج یاشش فرسنگی آن . رباط مزبور در وسط دشت وریگزار و میان جنوجرد وشاوان است .

۴ــ رباط عبدالله پسر مبارك در مرو .

از منسوبان بدان: ابونصر محمد پسر نصر پسر معن مروزی صاحب اخبار و حکایات وی ازعلی پسرحجر سماع کرد وابوعمر ضریر نیشابوری از وی روایت دارد.

رَبَض [2]: نام نوزده جایگاه است :

۱ــ ربض ابوحنیفه : در سوی غربی بغداد نزدیك حریم طاهری است ربض مذکور منسوب به یکی از سرداران منصور بنام ابوحنیفه است .

۲ــ ربض ابوعون : در بغداد است و ابوعون از موالی منصور بود .

۳ــ ربض اصفهان .

از منسوبان بدان: ابوشکر احمد پسرمحمد پسرعلی ربضی. وی‌از اصفهانیان (محدثان اصفهان)حدیث شنید و ابوسعد سلیمان پسر ابراهیم حافظ اصفهانی از وی روایت کرد .

۱ــ رایان دیگر نام کوهی است در حجاز رجوع به ص ۱۹۸ متن شود .

۲ــ دیوار گرد شهر. (از منتهی‌الارب) ویاقوت می‌نویسد: ربض‌ها بسیاراند وکمتر شهری‌یافت می‌شودکه جایگاهی درآن بنام ربض نباشد وما دراینجا آنهایی‌را یاد می‌کنیم که شخصی بدانهامنسوب باشد یاشناخته نشود جز باضافه‌کردن شخصی بدان وربض دراصل بمعنی حریم چیزی است گویند رُبض اساس شهر است و رَبَض عبارت است از آنچه در گرداگرد شهرازبیرون باشد وگویند دو لغت‌اند وگروههایی به ربضها نسبت‌داده شده‌اند که ناگزیر باید آنهارا جداگانه یاد کرد .

۵ـ ربض حرب: و آن کوی معروفی است وهم اکنون (زمان یاقوت) آن را حربیهٔ بغداد نامند وحرب از سرداران منصور بود .

۶ـ ربض حمزه : کویی بود در سوی غربی بغداد که ویرانه شده است .

۷ـ ربض حُمَیّد پسر قحطبهٔ طایس‌دربغداد پیوسته به نصریه.

۸ـ ربض خوارزمیه : در بغداد پیوسته به ربض ایرانیان از سوی غربی .

۹ـ ربض رشید: دربغداد پیوسته به ربض خوارزمیه و رشید از موالی منصور و پدر داودبن رشید محدث بود .

۱۰ـ ربض زهیر: پسر مسیب در بغداد پیوسته به ربض سعید پسر حمید .

۱۱ـ ربض زیاد در شیراز.

از منسوبان بدان: ابراهیم پسراحمد پسرعثمان پسرمثنی باهلی شیرازی ربضی.

۱۲ـ ربض سلیمان پسر مجالد مولای منصور در بغداد .

۱۳ـ ربض عثمان پسر نهیك پیوسته به ربض خوارزمیه .

۱۴ـ ربض مرو .

از منسوبان بدان: احمد پسر بکر پسر یونس پسرخلیل‌ابوبکر مؤدب ربضی، وی از علی پسر جعد حدیث کرد .

۱۵ـ ربض نصر پسر عبدالله در بغداد که امروز به نصریه معروف است .

۱۶ـ ربض هیلانه میان کرخ و دروازه محول و هیلانه ناظر هزینه منصور یا کنیز[1] رشید بود .[2]

رَجا : نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در سرخس خراسان .

از منسوبان بدان: عبدالرشید پسر نصر رجایی واعظی بود که در اصفهان اقامت گزید[3].

۱ـ در اینجاهم حظیه ، خطیه چاپ شده است .

۲ـ ربض دارین در حلب و ربض قرطبه در اندلس است .

۳ـ رجای دیگر در وجره است . رجوع به ص ۲۰۱ متن شود .

رجان : نام دو جایگاه است :

۱ـ شهری است درفارس و نمیدانم که آیا همان ارجانی است که در شعرمتنبی آمده یا جز آنست .[1]

رَحا :[2] نام هفت جایگاه است :

۱ـ جایگاهی است در سیستان .

از منسوبان بدان: محمد پسر احمد پسر ابراهیم رحابی سیستانی . وی از ابوبشر احمد پسر محمد مروزی وحسن پسر نفیس پسر زهیر سکزی (سیستانی) وجز آن دو روایت کرد .[3]

رُحبَه : نام شش جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است روبروی قادسیه کوفه بریك بار انداز از کوفه بر سمت راه حاجیانی که بمکه می‌روند . برخی از قاریان بدان منسوب‌اند و هم اکنون ویرانه است .[4]

رُحیَه: نام نه جایگاه است :

۱ـ رحبهٔ یعقوب دربغداد است و یعقوب پسرداود وزیر مهدی بدان‌منسوب‌است.

رَدْمْ :[5] نام سه جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای‌است دربحرین ازآن خاندان عامر پسرحارث‌ازقبیلهٔ‌عبدالقیس.[6]

۱ـ جایگاه دیگر در نجد است رجوع به ص ۲۰۲ متن شود .

۲ـ بلفظ رحی (آسیا که درآن آرد کنند) .

۳ـ شش رحای دیگر دربغداد و رقه و جز اینها است رجوع به ص۲۰۳ متن شود.

۴ـ جایگاههای دیگر در مکه و یمن و دیگر نواحی است رجوع به ص ۲۰۳ متن شود . مؤلف می‌نویسد : رحبه در اصل برفضا اطلاق گردد وکمتر شهری یافت می‌شود که درآن کویی بنام رحبه نباشد ولی ما تنها اعلام کلمه را می‌آوریم .

۵ـ این کلمه در لغت به معنیهای : آنچه از دیوار ویران و شکسته برافتد . وآواز کمان وجز اینها است . رجوع به منتهی‌الارب شود .

۶ـ دو جایگاه دیگر در مکه است .

رَس : [1] نام شش جایگاه است :

۱ ـ رودی است در آذربایجان و آن مرز میان اران و آذربایجان است و گویند برساحل این رود هزار شهر بوده‌است ودربرخی ازروایات‌آورده‌اندکه رس [۲] مذکور در قرآن همین ارس است ولی این روایت بعقیده من بعید بنظر می‌رسد زیرا جایگاه مزبور از منازل پیامبران (ع) نبوده‌است [۳].

رُصافه : [۴] نام یازده جایگاه است :

۱ـ کویی است در سوی شرقی بغداد که آن را منصور برای پسرش مهدی آبادان کرد وآنجا را عسکر مهدی نیز گویند وگروهی محدث ازآنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: محمد پسر بکار پسر ریان ابوعبدالله رصافی مولای خاندان هاشم . وجعفر پسر محمد پسر علی ابوالحسن سمسار و بسیاری (از محدثان دیگر)

۲ـ دهکده‌ای در نیشابور .

۳ـ موضعی است در انبار که آنرا ابوالعباس سفاح احداث کرد .

۴ـ دژی است ازآن اسماعیلیان از ناحیه‌های خوابی که نوبنیاد است [۵].

رَعن : [۶] نام دوجایگاه است :

---

۱ ـ مؤلف گوید: جایگاهی که درکتاب عزیز(قرآن)نام‌آن آمده‌است(اصحاب‌الرس) گویند چاهی بود که اهل آن به پیامبر خود دروغ گفتند و او را در چاه بند کردند و گویند دیار طایفه‌ای از ثمود است .

۲ـ این رس نباید مشدد باشد بلکه منظور ارس است چنانکه لسترنج می‌نویسد : یونانیان آن را اراکسس وسیرس می‌خواندند وتازیان آنرا نهر رس (یا ارس) نامیدند. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ذیل ارس یا رس و ص ۴۹ و ۵۰ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود .

۳ـ ۵جایگاه دیگر دریمامه ونجد وعربستان بوده‌است. رجوع به ص۲۰۵ متن‌شود .

۴ـ در لغت بمعنی هر رویدنگاه حومه یا سواد شهر است و بصورت اسم خاص و برمحله‌ای در بغداد اطلاق شده است . (از اقرب‌الموارد) .

۵ـ هفت موضع دیگر در بصره وشام و قرطبه (اندلس) وکوفه و واسط وافریقیه و حجازاست . رجوع به ص ۲۰۵ و۲۰۶ متن شود .

۶ـ بمعنی کوه دراز (از منتهی‌الارب)

۱ـ موضعی است در بحرین [۱].

رَقّه : [۲] نام شش جایگاه است :

۱ـ شهری است در قوهستان (از ناحیه‌های خراسان). از بشاری. [۳]

۲ـ بوستان‌های مشهور بزرگی‌است در برابر تاج درسوی غربی‌دارخلافت بغداد.

رَمادَه : نام ده جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در بلخ.

۲ـ کوی یا دهکده‌ای است در نیشابور. [۴]

رَمْلَه : نام پنج جایگاه است :

۱ـ کویی است به سرخس.

از منسوبان بدان: ابوالقاسم صاعد پسر عمر رملی وی از شیوخ بود و از سیدابوالمعالی‌محمد پسرمحمد پسرزید حسینی وجز وی حدیث‌شنید.

۲ـ کویی در بغداد بود(درجایگاه درآمدن آب‌کرخ به‌دجله) آنگاه ویرانه شد.

۳ـ دهکده‌ای است در بحرین ازآن خاندان عامر پسر عبدالقیس [۵].

رَم : [۶] نام پنج جایگاه است :

۱ـ جایگاه دیگر در حجاز است. رجوع به ص ۲۰۷ متن شود.

۲ـ در لغت برهر زمین لب رود اطلاق شود که آب در هنگام مدّ برآن برآید و آنگاه فرو رود و بمعنی زمین هموار که آب آن فرو رفته باشد نیز آمده است. (از منتهی‌الارب)

۳ـ این رقه نزدیك طبس است. رقه دیگر در واسط و بغداد است.

۴ـ جایگاه‌های دیگر در یمن وفلسطین واندلس و حلب و جز اینها است. رجوع به ص ۲۰۹ متن شود.

۵ـ دوجایگاه دیگر در فلسطین ونجد است. رجوع به ص۲۱۰ متن شود.

۶ـ جمع کلمهٔ رموم است ورموم برکویهایی از قبیله‌های کردان در سرزمین فارس اطلاق شود که هر یك به قبیله‌ای از آنان اضافه می‌شود «در برخی از متنها زم و زموم آمده است» رجوع به ص ۱۱۹ ترجمه مقدمه ابن خلدون (حاشیه) از نگارنده و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ذیل زموم اکراد شود. زم به‌کردی بمعنی قبیله است و صحیح آن زومه است وصورت رم غلط است. رجوع به حاشیه ص ۳۰۲ لسترنج بعربی شود.

۱ـ رم حسن پسر حیلویه و به رم بادنجان معروف است ، از آنجا تا شیراز ۱۴ فرسنگ است .

۲ـ رم اردام پسر جوانابه در ۲۶ فرسنگی شیراز .

۳ ـ رم قاسم پسر شهریار و آن را کوریان نامند . از آنجا تا شیراز پنجاه فرسنگ است .

۴ـ رم حسن پسر صالح وآن را رم سوران می‌نامند وفاصله آن تاشیراز هفت فرسنگ است .

۵ ـ رم احمد پسر صالح وآن را رم ریزان[۱] نامند و رم درنزد کردان بمعنی تیره است که بتازی حی گویند.[۲]

رُمَیلَه : [۳]نام سه‌جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در بحرین از آن خاندان محارب پسر عمرو پسر ودیعه از عبدالقیس[۴] .

روذان : نام سه جایگاه است :

۱ـ شهری‌است نزدیك ابرقوه از ناحیه‌های فارس و روزگاری‌هم از ناحیه‌های کرمان بشمارمی‌رفت[۵].

۲ـ ازنواحی بست از شهرهای کرمسیان وبقولی (شهری‌است نزدیك) نواحی سیستان برراه رخج و بیشتر درآمد آن نمك است .

۳ـ از دهکده‌های خوارزم است . از عمرانی خوارزمی .

رودبار :[۶] نام هشت جایگاه است :

۱ـ ابوموسی [حافظ] اصفهانی‌گفت ناحیه‌ای ازتسوی (طسوج) اصفهان است

۱ـ ن.ل: زیران .

۲ـ حی و بطن‌کوچکتر از قبیله است .

۳ـ بلفظ تصغیر رملة (ریگزار)

۴ـ دوجایگاه دیگردرراه‌بصره‌به مکه وبیت‌المقدس است.رجوع‌به‌ص۲۱۱متن شود.

۵ـ رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۶ـ در متن روذبار .

مشتمل بر دهکده‌های بسیار که در آنها گروهی از خداوندان دانش بسر می‌برند.

۲ـ از دهکده‌های بغداد است .

از منسوبان بدان: احمد پسر عطای رودباری خواهرزاده ابوعلی رودباری . و این گفته ابوموسی حافظ است .

۳ـ جایگاهی است بر دروازه تابران[1] از سرزمین طوس .

از منسوبان بدان: ابوسعدسمعانی، ابوعلی پسر حسین پسرمحمد[پسر محمد] پسر علی رودباری را بدان نسبت داده است . حاکم ابوعبدالله از وی سماع حدیث کرد وگفت ابوعلی محمد پسر احمد پسر قاسم رودباری صوفی درمصر سکونت گزید [و او را تصنیفهای نیکویی در تصوف است وی از فرزندان رئیسان بود و با جنید مصاحبت می‌کرد وبسال ۳۲۳ درگذشت از اینرو ابوسعد اورا به رودبار طوس نسبت داده وابوموسی و نسوی وباطرقانی نسبت وی را به رودبار بغداد نوشته‌اند و بظاهر گفتهٔ ابوموسی وکسانی‌که وی‌را به رودبار بغداد نسبت‌داده‌اند درست است چه‌ابوبکر خطیب گفته است وی بغدادی است .

۴ـ دهکده‌ای است در مرو نزدیك جیرنج .

۵ ـ از دهکده‌های چاچ در پشت رود جیحون است .

۶ـ وزیر ابوسعد منصور پسر حسین آبی در تاریخ خود گفته‌است که رودبار قصبه (مرکز) بلاد دیلم است .

۷ـ کوی بزرگی‌است در همدان که گروه بسیاری از دانشمندان و محدثان ازآنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: عبدوس پسر عبدالله پسر محمد پسر عبدالله پسر عبدوس ابوالفتح . وی‌از پدرش ابومحمد وعموی پدرش ابوالحسن علی پسرعبدالله پسرعبدوس و گروهی از مردم همدان وغریبانی که نام بردن آنان بدرازا می‌کشد روایت کرده است شیرویه [پسرشهردار]وی را محدثی راستگو واستوار وخداوند حشمت ونعمت

۱ـ تابران یاطابران مرکز طوس ونوغان و رادکان از شهرهای عمده آن بودند.

وشهرت و از خاندان ریاست یاد کرده است، خطی خوش داشت و شیرین زبان بود، در پایان زندگی دیدگانش کور وگوشهایش کر شد و سماع متقدمان از وی تا سال چهارصد وهشتاد و اندی صحیح‌تر است . وی در جمادی‌الاخره سال ۴۹۰ درگذشت وپسرش ابوعبدالله حسین بر وی نماز گزارد ودر خانجاهٔ رودبار دفن شد. مولد وی بگفتهٔ خود او بسال ۳۹۵ بوده است .

۸ـ از دهکده‌های بلخ است . حافظ ابوالقاسم دمشقی محمد پسر احمد پسر هیثم گفت که ابوبکر بلخی مقری رودباری از رودبار بلخ قرائت قرآن عظیم را در دمشق نزد ابوعلی اهوازی فرا گرفت سپس در غزنه سکونت گزید و درآنجا قرآن قرائت‌می‌کرد واز اهوازی حدیث روایت می‌کرد . ابونصر عبدالسلام پسر عبدالرحیم پسر عبدالملك هروی مقری از وی برای من حدیث کرد وبمن گفت که اودر دانش قرائت‌ها (تجوید) بصیر بود .

روذه:[1] نام دوجایگاه است :

۱ـدهکده‌ای‌است در ری‌که عمرو پسر معدی‌کرب زبیدی در آنجادرگذشت.

۲ـ ونیز روده از جایگاه‌های ری است .

از منسوبان بدان: ابوعلی حسن پسر مظفر پسر ابراهیم رازی رودی . وی از ابوسهل موسی پسر[ابو]نصر رازی روایت کرد وابوبکرمقری ازوی روایت دارد.

رویان : نام سه جایگاه است :

۱ـ شهر بزرگی است در کوههای طبرستان وآن را ناحیه‌هایی است .

از منسوبان بدان: قاضی ابوالمحاسن‌عبدالواحد پسراسماعیل پسر محمد پسر احمد رویانی امام شافعی مصنف کتاب البحر درفقه مذهب شافعی وآن کتاب بزرگ پر ارزشی است. وی سماع حدیث کرد وبسبب تعصب درمسجد جامع آمل طبرستان کشته شد واین‌واقعه در ماه رمضان سال ۵۰۰ و بگفتهٔ سلفی درمحرم سال۵۰۲ روی داد و مولد وی بسال ۴۱۵ بود .

۱ـ در متن (ذ) است . و رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۲ـ کویی است در ری . از ابوالحسن خوارزمی.[1]

رَهْوَة : [2] نام چهار جایگاه است :

۱ـ صحرایی است نزدیك خلاط در سرزمین ارمینیه .[3]

رَیّان : نام ده جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای در نسای خراسان .

از منسوبان بدان: احمد پسر محمد پسر ابوعون ریانی نسایی. وی از ابومصعب (زهری) ومحمد پسر ولید و جز آن دو روایت کرد .

۲ـ کویی است در بغداد آبادان (تاهم اکنون) (زمان یاقوت) نزدیك باب ازج.

از منسوبان بدان: ابوالمعالی هبةالله [پسر حسین] پسر حسن پسر ابوالاسود ریانی معروف به ابن التل . وی از قاضی بیمارستان وجز او حدیث کرد .[4]

۱ـ جایگاه دیگر در حلب است . رجوع به ص۲۲۶ متن شود .

۲ـ این کلمه از اضداد است بمعنی بلندی و پستی .

۳ـ جایگاه‌های دیگر درطایف و دیار بنی جشم وسرزمین روم است . رجوع به ص ۲۲۷ متن شود .

۴ـ جایگاه‌های دیگر در عربستان ومدینه و یمامه و مکه است . رجوع به ص۲۲۸ متن شود .

حرف ز

زاب : نام پنج جایگاه است :

کلمهٔ زاب نام یکی‌از پادشاهان ایران قدیم است که رودهای زاب را درعراق حفر کرد واز اینرو بنام وی خوانده شد و گاهی هریك ازآنها را زابی خوانده‌اند (بتخفیف ب) وتثنیهٔ آنها زابیان وجمع زاب، زوابی است :۱ـزاب (اعلا) بالا را بنام زاب مجنون می‌خوانند و آن میان موصل و اربل است جایگاه خروج یا سرچشمهٔ آن از آغاز حدود آذربایجان است ونزدیك سن در دجله می‌ریزد وجنگ زاب که درآن عبیدالله پسر زیاد پسر ابیه (خدای بوی جزا دهاد) کشته شد ، برساحل این رود بوده است .

۲ـ زاب پایین (اسفل) تامیان اربل ودقوقا امتداد می‌یابد و سرچشمه آن از کوههای شهرزور آغاز می‌شود وآن‌هم در دجله می‌ریزد .

۳ـ زاب بالای دیگر (میان شوراء وواسط) است این‌رود ازفرات جدا می‌شود و (بین نیل و واسط) نزدیك دهکده‌ای بنام زرفامیه دردجله می‌ریزد [وآن استانی است‌که هم اکنون‌آن را قوسان می‌نامند] ومرکز آن نعمانیه است .

۴ـ زاب پایین دیگر نیز ازفرات جدا میشود و نزدیك واسط دردجله می‌ریزد وآن استانی است که مرکز آن نهرسابس است وگاهی هریك از دو استان را زابیاه می‌خوانند .

ازمنسوبان بدان : موسی زابی بیکی ازاین‌دوزاب منسوب‌است اورا احادیثی

است درباره قرائتها (تجوید).[1]

زار: نام دو جایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است از استیخن از ناحیه‌های سمرقند در ماوراء النهر.

از منسوبان بدان: یحیی پسر خزیمه زاری استیخنی وی از عبدالله پسر عبدالرحمان سمرقندی سماع (حدیث) کرد وطیب پسر محمد پسر خشویه سمرقندی از وی روایت دارد.[2]

زاره:[3] نام سه جایگاه است:

۱ـ دهکدهٔ بزرگی است در بحرین که نام آن در (کتابهای) فتوح آمده است ومرزبان زاره از مردم آنجا است.

زاوه: نام دو جایگاه است:

۱ـ از روستاها (رساتیق) و استانی از استانهای نیشابوراست.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسر احمد پسر مثنی پسر سعیدزاوهی[4] است. وی از ابن راهویه وعلی بن حجر و گروهی از پیشوایان حدیث شنید.

۲ـ از دهکده‌های پوشنگ از استان هرات نزدیك بوزجان است.

از منسوبان بدان: ابوالحسن حمیل پسر محمد پسر حمیل زاوهی است وی از حاتم پسر محبوب شامی وجز اوحدیث شنید وحاکم ابوعبدالله حافظ از وی سماع حدیث کرد.

زُبَیدیَّه:[5] نام پنج جایگاه است:

---

۱ ـ زاب پنجم در مغرب در بلاد بربر است. رجوع به ص ۲۳۰ شود. درباره چهار زاب نخست رجوع به فهرست لسترنج شود.

۲ـ زار دیگر جایگاهی است در شعر عدی پسر زید. رجوع به ص۲۳۰ متن‌شود.

۳ ـ دوجایگاه دیگر در مصر و طرابلس غرب است.

۴ـ مؤلف (ه) را ملفوظ (محض) دانسته و نسبت بدان را زاوهی آورده ولی امروز مردم خراسان زاوه را باهای ناملفوظ (مختفی) تلفظ می‌کنند و نسبت بدان را زاوه‌ای می‌گویند.

۵ـ منسوب به زبیده دختر جعفر پسر منصور مادر محمد امین پسر رشید.

۱ـ کویی است در سوی غربی بغداد نزدیك باب‌التبن .
۲ـ کوی دیگری است باز درهمان بغداد درسوی غربی درپایین مدینةالسلام.
۳ـ دهکده‌ای‌است درجبال.[۱]

زَرَنْد: شهر بنامی است از ناحیه‌های قدیم کرمان .
۲ـ دهکده‌ای است در اصفهان .

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسرعباس پسر احمد پسر محمد پسرخالد پسر یزید زرندی شیرازی نحوی . وی از ابوالحسن احمد پسر ابراهیم پسر احمد عبقسی و ابوالحسین احمد پسر عبدالله خرگوشی حدیث شنید .

زَعْفرانیّه : نام دو جایگاه است :
۱ ـ دهکده‌ای است در همدان بریك بار انداز . [از جهت عراق] (بسوی اسد آباد) .

از منسوبان بدان: ابو احمد قاسم پسر عبدالله پسر عبدالرحمان پسر زیاد زعفرانی همدانی . وی از ابو رزعةٔ رازی وجز او روایت کرد و دارقطنی وابوحفص پسر شاهین از وی روایت دارند .

۲ـ دهکده‌ای است نزدیك کلواذا در پایین بغداد .

از منسوبان بدان: حسن پسر محمد پسر صباح زعفرانی و درب‌الزعفرانی در بغداد به وی منسوب است وی از یاران شافعی بود وهنگامی‌که شافعی به بغداد آمد زعفرانی کتابهای خویش‌را نزد او قرائت کرد. شافعی بوی گفت: تو از کدام (قبیله) عرب هستی؟ گفت : من عربی نیستم بلکه از مردم دهکده زعفرانیه‌ام . وی همچنین از ابن عیینه وجز اوحدیث شنید . وابو داود سیستانی (سجستانی) وترمذی وجز آن دو از وی روایت دارندزعفرانی درسال۲۴۹ ﻫ درماه ربیع‌الآخر درگذشت وگروهی نیز به درب‌الزعفرانی منسوب‌اند .[۲]

۱ـ دوجایگاه دیگر در مکه و واسط است .
۲ـ زعفرانیه‌ای نیز در شمال غربی تهران جزو ناحیه شمیران تهران است (م)

زَمْلَکان: نام دوجایگاه است :

۱ـ یکی از گردشگاه‌های بلخ واقع در یك فرسنگی آن شهر.[۱]

زَندان : نام سه جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در مالین هرات .

۲ـ دهکده‌ای است در مرو .[۲]

زَند: نام دو جایگاه است :

۱ـ از دهکده‌های بخارا است .

از منسوبان بدان: ابوبکر احمد پسر حمدان پسر عارم زندی (از امیر ابونصر ابن ماکولا و ابوسعد) وگویند وی منسوب به زندیه است که آن را مختصر کرده‌اند.[۳]

زَوراء : نام ده جایگاه است :

۱ ـ از نامهای دجلهٔ بغداد است و از اینرو بدین نام خوانده شده است که گرایش و خمیدگی بسوی چپ و راست دارد .

۲ـ نام شهرستان (مدینه) منصور در بغداد است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانده‌اند که دروازه‌های درونی آن راست و بی‌کژی است نسبت به دروازه‌های بیرونی آن .[۴]

زُوراَبَد :[۵] نام دو جایگاه است :

۱ـ یاقوت زملکان دیگر را بنقل از ابوسعد دهکده‌ای در دمشق نقل کرده و سپس گفته‌است : بعقیده من جایگاهی که در دمشق است معروف به : زملکا بی نون است زیرا نسبت بدان با نون است چون صنعاء که نسبت بدان صنعانی است .

۲ـ ناحیه‌ای است در مصیصة . رجوع به ص ۲۳۴ متن شود .

۳ ـ ولی یاقوت ننوشته است زندیه در کجا است آیا همان زند بخارا است یا جای دیگر . زند دیگر کوهی است در نجد رجوع به ص۲۳۵ شود . وزند رامش شهرکی است در ماوراءالنهر . رجوع به ص ۱۱۳ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود . درباره زند هرات رجوع به فهرست لسترنج شود .

زند رود نیز بجای زاینده رود آمده است . رجوع به فهرست لسترنج شود .

۴ـ هشت جایگاه دیگر در عربستان وحیره و دیگر جاهای بادیه است .

۵ـ گویا معرب زورآباد باشد .

۱ـ ناحیه‌ای است در سرخس مشتمل برچندین دهکده .

۲ـ از دهکده‌های نیشابوراست و برخی گفته‌اند از دهکده‌های ترشیز (کاشمر) است.

از منسوبان بدان: ابوالفضل محمد پسر احمد پسر حسن پسر زیاد زورابذی نیشابوری . وی از محمد پسر یحیی ذهلی و جز او حدیث شنید و ابوعلی حافظ و دیگران از وی روایت کردند . زورابذی بسال ۳۱۶ درگذشت.[۱]

زُهَیریَّة : [۲] نام دو جایگاه است :.

۱ـ ربضی[۳] در بغداد بود وکسانی بدان منسوب‌اند .

۲ـ کویی در بغداد بود .[۴]

زیدیه : [۵] نام دو جایگاه است :

دهکده‌ای است در سواد بغداد از ناحیه‌های بادوریا .[۶]

۱ـ هم اکنون نیز زورآبادی درناحیه‌های مشهد هست رجوع به فرهنگ جغرافیایی ایران شود .

۲ـ بلفظ تصغیر .

۳ـ رجوع به همین کلمه در ردیف ربض شود .

۴ـ رجوع به ص ۲۳۷ متن شود .

۵ـ منسوب به مردی بنام زید .

۶ـ کسانی‌هم بدانجا منسوب‌اند جایگاه دیگر درحجازاست رجوع به‌ص۳۷ متن‌شود.

حرف س

ساباط : [۱] نام دو جایگاه است :

۱ـ ساباط مداین شهری‌است نزدیك مداین خسرو(کسری) ودربارهٔ آن مثلی است بدینسان : فارغ تر ویا بیکارتر از حجامتگر ساباط .[۲]

از منسوبان بدان: ابوسعد گوید : بگمان من ابوالعباس احمد پسر عبدالله پسر مفضل ساباطی حمیری بدانجا منسوب است . وی از علی پسر عاصم ویزید پسر هارون وجز آن دو حدیث کرد .

۲ـ شهرك معروفی‌است‌درماوراءالنهر نزدیك‌اسروشنه‌در بیست فرسنگی‌سمرقند.

از منسوبان بدان: ابوالحسن بکر پسراحمد فقیه ساباطی اسروشنی . وی از

۱ـ گویند اصل کلمه بلاس (بلاش) آباد بود و عرب آن را بصورت ساباط تعریب کرد ومعنی آن آبادانی بلاس (بلاش) است .

۲ ـ افرغ من حجام ساباط . مورد مثل‌را چنین آورده‌اند: چون حجامتگر ساباط یك بار خسرو (کسری) را در سفری که از آنجا می‌گذشت حجامت کرد وخسرو وی‌را توانگر ساخت از اینرو دیگر بجایگاه حجامتگری خویش باز نگشت یا ازین سبب که وی سپاهیان رهگذر از ساباط را در برابر یك دانگ به نسیه حجامت می‌کرد تا هنگام بازگشت آنان به ساباط و با اینهمه یك هفته ودو هفته می‌گذشت و هیچکس نزد وی باز نمی‌گشت و در چنین هنگامی ناگزیر مادرش را بیرون می‌آورد واو را حجامت می‌کرد (نظیر مثل فارسی که گویند سلمانی‌ها وقتی بیکار می‌شوند سر همدیگر را می‌تراشند) تا به بطالت وبیکاری سرزنش‌نشود واو همچنان این شیوه‌را ادامه می‌داد تا ناگهان درگذشت وکار اومثل شد . از (منتهی‌الارب)

فتح پسر عبید سمرقندی حدیث کرد و ابوذر عثمان پسر محمد پسر مخلد تمیمی بغدادی از وی روایت دارد.[1]

سابور:[2] نام چهار جایگاه است:

۱ـ استان و شهر بنامی است در سرزمین فارس و گویند بلکه (شابور) نام استان است و نام مرکز آن نوبندجان (نوبندگان) است و خوارج را با مهلب در آنجا رویدادها و زد و خوردهایی است..

۲ـ جایگاهی است در بحرین که در هنگام خلافت ابوبکر، علاء پسر حضرمی آن را بگشود.

۳ـ شاپور خوست[3] شهر و دژ بنامی است در کوههای لر از همدان و خوزستان.

۴ـ سابوریه[4] و نسبت بدان شاپوری (سابوری) است و ازینرو آن را باشاپور آوردم ... دهکده ای برکناره فرات روبروی بالس. و خدا داناتر است.[5]

ساجرد: نام دو جایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است در چهار فرسنگی مرو نزدیك قاشان.

۲ـ از دهکده‌های بوشنگ (بوشنج) است و خدا داناتر است.

سامان: نام دو جایگاه است:

۱ـ از جایگاههای اصفهان است.

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر علی سامانی صحاف وی از ابوشیخ حافظ و جز وی حدیث کرد.

۲ـ دهکده‌ای است از ناحیه‌های سمرقند و خاندان سامانیان که بر ماوراءالنهر

۱ـ درباره هردو ساباط رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و درباره ساباط ماوراءالنهر رجوع به ص ۱۱۱ حدودالعالم شود.

۲ـ معرب شاپور.

۳ـ لسترنج شاپورخواست یاد کرده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۴ـ معرب شاپوریه.

۵ ـ درباره شاپور خره نیز رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و همچنین دربارهٔ شاپور خواست رجوع به ص ۱۴۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود.

وخراسان فرمانروایی می‌کردند بدانجا منسوب‌اند. این گفتهٔ بشاری است. ودیگران میگویند سامان نام یکی از نیاکان سلسلهٔ مزبور بوده است.

ساوه وساو : ساوه شهر بنامی است میان ری وهمدان که گروهی از راویان وجز آنان بدان منسوب‌اند[1].

سَبید:[2] نام دو جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای در مرو درکنار دشت از جهت جیحون و آن را حصار یا دژ و مسجد جامعی است.

۲ـ سبیده (سپیده) دهکده‌ای است در ساری مازندران در طبرستان.

سیستان یا(سجِستان) [3] نام دو جایگاه است :

۱ـ نام اقلیم عظیم بنامی است مشتمل بردهکده‌ها وشهرها ونام مرکز (قصبه) آن زرنگ[4] است جز اینکه نام زرنگ از یادها رفته و نام اقلیم را برشهر اطلاق کرده‌اند و آن میان خراسان ومکران وسند وکرمان است گروه بیشماری ازخداوندان دانش در هرفنی از آنجا برخاسته‌اند.[5]

سَدیر : نام سه جایگاه است :

۱ـ ساو دهکده‌ای در مصراست. رجوع بهص ۲۳۹ متن و درباره ساوه به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی وص ۱۴۲ حدودالعالم شود.

۲ـ گویا سپید یاسفید یا اسپید یا اسفید باشد. در فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی چندین جایگاه بنامهای اسپیذ و اسفیدان و اسفید باذ واسفیذان وسپیدان و سفید (قلعه) و سفیدرود یا سپیدرود است رجوع به فهرست کتاب مزبور و ص ۴۹ و ۱۴۹ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود. تلفظ (س) در فارسی امروز بکسرهم معمول است.

۳ـ نسبت بدان سجستانی براصل وسجری(سکزی)برغیر اصل است. وآن تغییری شگفت است در نسبت (یاقوت)

۴ـ در حدودالعالم نیز زرنگ است ص ۱۰۲ و دراین متن معرب آن زرنج آمده است ولی لسترنج آن را بهردو صورت آورده است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی درباره زرنگ و سجستان (اقلیم) وسجستان (شهر) شود.

۵ـ سجستان دیگراز دهکده‌های بصره است رجوع به ص ۲۴۱ متن شود.

۱ـ گویند رود[1] مشهور و بنامی است در ناحیه حیره[2]
۲ـ سرزمینی‌است در یمن که گونه‌ای از جامه‌های خط دار بدان منسوب‌است.[3]

سَرْجَه: نام پنج جایگاه است:

چنین می‌نماید که معنی کلمه بفارسی سرچاه است[4] (مخفف چاه = چه)

سُرّ: نام دو جایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است در ری.

از منسوبان بدان: زیاد پسرعلی رازی سری ...[5]

سَرقُسْطَه: نام‌دوجایگاه است:

۱ـ شهرکی‌است از ناحیه‌های خوارزم[6] که ابوالحسن عمرانی خوارزمی آن را در کتاب خویش آورده است.

سُرماری: نام دو جایگاه است:

۱ـ دژ استواری است دارای روستاهای بزرگ میان تفلیس وخلاط که بسیار معروف است.

۲ـ دهکده‌ای است از بخارا.

سَریر: نام سه جایگاه است:

۱ـ اقلیم سریر کشور پهناوری‌است میان بلاد الان و باب‌الابواب(دربند) دارای

۱ـ ن.ل: موضع

۲ـ لسترنج می‌نویسد: نشانه‌های ویرانهٔ حیره برکمتر از یك فرسنگی جنوب کوفه است و آن شهر عظیمی در روزگار ساسانیان بود و نزدیك آن دو کاخ مشهور خورنق و سدیر است و بنابر آنچه گویند کاخ خورنق‌را نعمان پادشاه حیره برای بهرام‌گور شکارگر بزرگ بنیان نهاد. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۳ـ سدیر دیگر درمصر است. رجوع به ص ۲۴۲ متن شود.

۴ ـ و جایگاه‌های پنجگانه در نصیبین و کنارهٔ فرات و حلب ومعره است. رجوع به ص ۲۴۴ متن شود.

۵ـ جایگاه دیگر در حجاز است. رجوع به ص ۲۴۵ متن شود.

۶ـ شهر مشهوری است در اندلس (معرب: ساراگس Saragosse)

سلطان وملت و دینی مستقل وکلمه سریر بمعنی تخت است.[1]

سِلْسِل: نام دو جایگاه است:

۱ - دره‌ای است در سواد عراق که چندین نسو (طسوج) از راه خراسان بدان اضافه میشود.[2]

سِمْنان: نام سه جایگاه است:

۱- شهر بنامی‌است مجاور کومش(قومس) وآن میان ری ودامغان است برخی آن را به کومش نسبت می‌دهند وبرخی به ری. من آن‌را دیده‌ام شهر بزرگی نیست ولی گروهی از خداوندان صلاح ودانش از آن برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله حسین پسر محمد پسر حسین [پسر محمد پسر حسین] پسر علی پسر فرحان صوفی سمنانی. وی ازمتأخران وشیخی بنام است حدیث بسیارشنیده وعمری دراز کرده وبسیار روایت آورده است. وی بسال ۵۳۱ درگذشته است.

۲- دهکده‌ای است در نسای خراسان.

از منسوبان بدان: ابوالفضل محمد پسراحمد پسر اسحاق نسوی‌سمنانی، وی دانشمندی ثقه بود از احمد پسر عدی وابوبکر اسماعیلی و جزآن دو روایت کرد.[3]

سَنام: نام چهار جایگاه است:

۱- قلعه‌ای است‌که آن‌را مقنع خارجی در ماوراءالنهر احداث کرده است.[4]

سِنْجان: نام سه جایگاه است:

۱- دهکده‌ای است بردروازه مرو که آن را دژ سنگان گویند.[5]

۱- دوجایگاه دیگر دریمامه ودیگری دره‌ای است نزدیک کوهی بنام غریف رجوع به ص ۲۴۶ متن شود.

۲- جایگاه دیگر کوهی است در سرزمین بنی‌تمیم. رجوع به ص۲۵۱ متن شود.

۳- سمنان دیگر در شام است. رجوع به ص۲۵۳ متن شود.

۴- جایگاه‌های دیگر در بصره وحجاز ویمامه است. رجوع به ص۲۵۴ متن شود.

۵ تاج‌الاسلام ابوسعد آن را بفتح (س) و ابوبکر پسر موسی حازمی بکسر (س) یاد کرده است. در لسترنج سنگان آمده است وبنابراین کلمه معرب است.

از منسوبان بدان: قاضی ابوالحسن علی پسر حسن پسر محمد پسر حمدویه فقیه شافعی . وی فقه را در نزد ابوالعباس احمد پسر عمر پسر سریج در بغداد فرا گرفت وعهده دارکارهای قضای نیشابورگردید، مردی‌صالح وپرهیزگار بود، در مرو از ابوالموجه محمد پسرعمر فزاری ودر بغداد ازیوسف پسر یعقوب قاضی حدیث‌شنید وابوالولید حسان‌پسرمحمد فقیه وابوالحسن علی‌پسرمحمد عروضی‌از وی‌روایت‌کرد.

۲ـ جایگاهی است در باب‌الابواب (دربند)

۳ـ از دهکده‌های نیشابور است .[۱]

سنج : نام سه جایگاه است :

مردم مرو آن را شنگ گویند و بدین نام دو دهکده در مرو شاهجان است که یکی را سنج عباد[۲] خوانند .

از منسوبان بدان: ابومنصور مظفر پسر اردشیر عبادی واعظ . وی در بغداد نامور بود و بسال ۵۴۷ درگذشت .

۲ـسنج بزرگتر شهر بزرگی است از ناحیه‌های مرو که پنج فرسنگ از مرو فاصله دارد وگروه بسیاری از خداوندان دانش از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: ابوداود سلیمان پسر معبد پسر کوسجان‌سنجی وی حدیث بسیار می‌دانست و اورا تاریخی است که آن را از عبدالرزاق پسر همام ویزید پسر هارون واصمعی و جز آنان روایت کرده است ومسلم پسر حجاج وابوداود سجستانی

۱ـ لسترنج سنجان یا سنگانی از ناحیه خواف آورده و آن را در شمار شهرهای ناحیه مزبور یاد کرده است . و توان گفت سنگانی را که یاقوت از دهکده‌های نیشابور یاد کرده همین سنگان باشد. بویژه‌که صاحب حدودالعالم هم سنگان وسلومد را از حدود نشابور شمرده و سلومد را هم اکنون سلامی می‌گویند و متعلق به قوام‌السلطنه بود (هنگامی که والی خراسان بود) و ایرج میرزا گوید : من سلامی و سده را زکف آسان ندهم (از قول قوام) رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی ص ۹۱ وحدودالعالم شود درباره سنگان دوم نیز رجوع به ص ۱۶۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود .

۲ـ در حدودالعالم شنگه عبادی است . رجوع به متن وحاشیه ص۹۴ کتاب مزبور شود و لسترنج می‌نویسد مقدسی آن را ستنگ نوشته است رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

(سیبتانی) وجز آن دو از وی روایت دارند. سنجی دانشمندی شاعر و دیندار بود وبسال ۲۵۷ درگذشت.

۳ـ روستای سنج در اصفهان است. و این سنج را مداینی در کتاب الفتوح آورده است.

سِندیّه: نام دو جایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است در بغداد بر کناره رودعیسی میان بغداد وانبار و نسبت بدان سندوانی است گویا خواسته‌اند فرقی میان نسبت به سند وسندیه باشد (وخدادانا تر است)

از منسوبان بدان: ابوطاهر محمد پسر عبدالعزیز سندوانی. وی در بغداد سکونت داشت و شیخی صالح بود از ابوالحسن علی پسر محمد قزوینی زاهد حدیث شنید وابوطالب محمد پسرعلی پسرخضر صیرفی از وی روایت کرد واو در ربیع‌الآخر سال ۵۰۳ درگذشت.[1]

سِنّ: نام چهار جایگاه است:

۱ـ شهرکی است[2] بر کناره دجله در بالای تکریت.

از منسوبان بدان: ابومحمد عبدالله پسرعلی سنی فقیه. وی مصاحب قاضی ابوالطیب طبری بود واز ابن شاذان حدیث شنید.

۲ـ جایگاهی است از ناحیه‌های ری.

از منسوبان بدان: ابراهیم پسر عیسی سنی رازی. وی از نوح پسر انس روایت کرد وابوبکر نقاش مفسر وهشام پسر عبدالله سنی رازی ازوی روایت دارد...[3]

سوس: نام چهار جایگاه است:

۱ـ شهری قدیمی است در خوزستان که در آن آرامگاه دانیال (ع) است[4]

۱ـ سندیهٔ دیگر آبی در یحموم است. رجوع به ص۲۵۷ متن شود.

۲ـ ن.ل شهری.

۳ـ دوجایگاه دیگر در مدینه و نزدیك رها و آمد است.

۴ـ این سوس معرب شوش است که خود مؤلف هم درشوش بدان تصریح کرده است. رجوع به شوش در همین کتاب وص ۱۳۹ حدودالعالم چاپ دانشگاه وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

از منسوبان بدان: ابوشعیب صالح پسر زیاد سوسی. وی ازعبیدالله پسرموسی روایت‌کرد وابوعروبه جرانی از وی روایت داود. ابوشعیب در محرم سال ۳۶۱ در رقه درگذشت .

۲ـ شهری است در ماوراءالنهر .[1]

سوق: نام شانزده جایگاه است :

۱ـ سوق‌الاربعاء[2] شهری است در ناحیه خوزستان .[3]

۲ـ سوق‌الاهواز : وآن در خوزستان است و بیشتر آن ویرانه شده است.[4]

۳ـ سوق بحر : جایگاهی است در خوزستان که در آن باجهای (سنگینی) می‌گرفتند ووزیر علی پسرعیسی پسر داود پسر جراح هنگام وزارت نخستین خویش آن را لغو کرد.[5]

۴ـ سوق‌الثلثاء :[6] در نهرالمعلی از کویهای مدینةالسلام بغداد بودکه درآن در هرماه بازاری در روز سه‌شنبه برپا می‌شد از اینرو کوی را بنام روزی که بازار در آن تشکیل می یافت نسبت دادند و آن پیش از روزگاری بود که منصور بغداد را آبادان ساخت واکنون آنجا از آبادترین کویهای بغداد است و بازار بزازان در آنجا است .

۵ـ سوق‌السلاح نیزکویی در بغداد بود .

از منسوبان بدان: ابوالحسین محمد پسر محمد پسر مظفر پسر عبدالله دقاق سلاحی معروف به ابن سراج وی بغدادی بود ولی در سوق‌السلاح سکونت داشت از

۱ـ دو جایگاه دیگر در افریقیه وبلاد بربر است . رجوع به ص ۲۵۹ متن شود.

۲ـ بفارسی : چهارشنبه بازار. یاقوت گوید چنانکه ما میدانیم درسخن تازی کلمهٔ اربعاء هموزنی ندارد .

۳ـ درباره سوق‌الاربعاء رجوع به ص۴۵و۱۳۸ حدودالعالم چاپ‌دانشگاه وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۴ـ رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۵ـ ورجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود .

۶ـ سه‌شنبه بازار .

ابوالقاسم پسر حبابه‌وعلی پسر عمر حربی وابوعبیدالله مرزبانی حدیث شنید و حافظ ابوبکر احمد پسر علی خطیب از وی سماع حدیث کرد و محدثی راستگو بود . سلاحی در سال ۳۷۴ بجهان آمد ودر سال ۴۴۸ درگذشت .

۶ـ سوق عبدالواحد نیز درسوی غربی بغداد مجاور باب‌الکوفه (دروازهٔ ...) نزدیك باب‌البصرة بود .

۷ـ سوق‌العطش[1] ازبزرگترین‌کویهای بغداد میان رصافه و نهرالمعلی بود. این کوی‌را سعید خرسی برای مهدی بنیان نهاد وهنگام بپایان رسیدن آن مهدی به وی گفت : آن را بنام سوق‌الری [ری‌ی] (بازار سیرابی) نامگذاری کن ولی بنام سوق‌العطش معروف شد و خرسی نسبتی است به خراسان و سعید خدایگان شرطهٔ[2] بغداد بود .

۸ـ سوق‌یحیی نیزدر بغدادمیان‌رصافة و دارالمملکة(پایتخت) بود وآن‌منسوب به یحیی پسر خالد برمکی است[3]

سُوَیقَه : به دو معنی است یکی تصغیر سوق بمعنی بازارچهٔ خرید و فروش و دیگر تصغیر ساق بمعنی قرارگاه مستطیلی همانند ساق انسان . وسویقه‌هایی که در بادیه‌ها است بدین معنی است و سویقه‌های شهر به معنی نخست است.این کلمه نام هفده جایگاه است :

۱ـ سویقهٔ حجاج ، منسوب به حجاج وصیف مولای مهدی‌که در سوی شرقی بغداد بود واکنون ویرانه شده است .

۲ـسویقه خالد نیز دربغداد منسوب به‌خالد پسر برمك است‌که درباب‌الشماسیة

۱ـ دربارهٔ این‌سوق به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی‌نیز رجوع شود. سوق‌العطش دیگری هم درمصراست رجوع به ص۲۶۰ متن‌شود.

۲ـ شرطه دراینجا بمعنی شحنه است .

۳ـ سوقهای دیگر درکوفه ومصر ویمن است ویك‌سوق راهم مؤلف‌بصورت‌سوقه آورده که دریمامه است ورجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست حدودالعالم چاپ دانشگاه شود که علاوه‌بر سوقهای مزبور سوق‌الجبل (حدودالعالم) و سوق‌الامر و سوق جرجان (بم) (لسترنج) آمده‌است.

در سوی شرقی بغداد بود .

۳ـ **سویقة العباسة :** دخت رشید پسر مهدی میان رصافه ودارالمملکة بودکه ویرانه شده است .

۴ـ سویقهٔ عبدالوهاب نیز کوی قدیمی در سوی غربی بغداد است و منسوب به عبدالوهاب از خاندان عبدالله پسر عباس است .

۵ـ سویقه غالب نیز ازکویهای بغداد استکه برخیاز راویان بدانمنسوباند.

۶ـ سویقهٔ نصر ، یعنی نصر پسر مالك خزاعی در سوی شرقی بغداد است که مهدی (خلیفه) آنرا بعنوان اقطاع (تیول) به نصر بخشید و نصر پدر احمد پارسا بود که در قضیه «محنت»[1] (بروزگار واثق) درباره مسئله خلق قرآن بدار آویخته شد و نگفت قرآن مخلوق است .

۷ـ سویقهٔ ابوالورد نیز در سوی غربی بغداد میان کرخ وضرات است و آن منسوب به ابوالورد عمر[2] پسر مطرف خراسانی است که خدایگان مظالم (دادرسی) در روزگار مهدی بود .

۸ـ سویقهٔ هیثم نیز درسوی غربی بغداد ومنسوب به هیثم پسر سعید پسر ظهیر مولای منصور است در نزدیك شهر منصور[3]

سیاکوه :[4] نام دو جایگاه است :

۱ـجزیرهای است درکنار شمالی دریای خزر دارای آبها ودرختان وفراوانی

۱ـ آزمایش عقاید یا تفتیش عقاید راکه در روزگار عباسیان در بارهٔ مخلوق بودن قرآن معمول گشته بود «محنت» میگفتند واینامر به تبهکاریهایی چون تازیانهزدن امام احمد پسرحنبل و امام مالك دو پیشوای حنبلیان و مالکیان و بدارآویختن کسانی چون همین احمدپارسا ودیگران منجر گشت. ورجوع بهخاندان نوبختی مرحوم اقبال ص۴۲ـ ۴۶ شود .

۲ـ ن . ل : عمرو .

۳ـ جایگاههای دیگر درمدینه ومصر و واسط وبرقه است رجوع به ص۲۶۱ تا ص ۲۶۳ متن شود.

۴ـ معنیآن بعربی جبلالاسود (کوه سیاه) ومخفف یامعرب سیاهکوه است.

نعمت[1] که گروهی از ترکان آن را به زور برای چارپایان خود تصرف کرده‌اند.[2]

۲ـ کوهی‌است بنام سیاه کوه پیوسته به کویر[3] خراسان که تا سرزمین گیلان کشیده می‌شود و به‌کوه‌های کرمان هم پیوستگی دارد.[4]

سیب : نام سه جایگاه است :

جایگاهی‌است در ناحیهٔ پایین خوارزم وگمان می‌کنم جزیره‌ای است . واین گفتهٔ عمرانی خوارزمی است .[5]

سیحان :[6] نام سه جایگاه است :

۱ـ رودی است در بصره که شاعران تازی ازآن نام برده‌اند و بگفتهٔ بلاذری برمکیان آن را کنده وبدین نام خوانده‌اند[7]

سیرَوان :[8] نام چهار جایگاه است :

۱ـ درمتن بغلط بجای خصب حضب آمده است.

۲ـ صاحب حدودالعالم می‌نویسد: گروهی ترکان‌اند ازغز آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشك‌دزدی کنندص۲۴

۳ـ درمتن به‌غلط مفازه مغازه چاپ شده است.

۴ـ ورجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۵ـ دوجایگاه‌دیگر درکوفه‌وبصره است. رجوع به‌ص۲۶۳ متن وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی وفهرست ترجمه‌مقدمه ابن‌خلدون شود

۶ـ جایگاه‌های دیگر درمصیصه (شام) وبادیه است.

۷ـ مؤلف در ذیل همین کلمه می‌نویسد و سیحون وجیحون در سرزمین هیاطله است رجوع به ص ۳۶۴ متن و فهرست لسترنج و فهرست ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون و فهرست حدودالعالم شود.

۸ـ درحدودالعالم ص۱۴۱ چاپ دانشگاه شروان وشیروان‌هردو آمده‌است. همچنین در حدودالعالم جایگاه نخست بصورت متن (سیروان) است ودر ذیل عنوان : ناحیت‌جبال آرد : صیمره ـ سیروان دوشهرك اند آبادان وخرم. دمشقی نیزدرذیل جبال سیروان و ماسبذان ومهرجان قذق را باهم‌آورده وگوید : مهمترین شهرهای‌آنها سیروان و صیمره است. رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شودهمچنین لسترنج در ذیل‌اران شروان آورده وچنین بنظر می‌رسدکه جغرافیانویسان همچنانکه ازنظر جایگاه تفاوت میان‌سیروان جبال و شروان اران هست ازلحاظ لفظی‌نیز میان‌آنها فرق قائل شده‌اند .

۱ـ استانی است درجبل و آن استان ماسبذان است و گویند بلکه آن استانی است در پهلوی ماسبذان و برخی گفته‌اند سیروان دهکده‌ای است در جبل و بتحقیق آن را معین نکرده‌اند.

۲ـ از دهکده‌های نسف است.

از منسوبان بدان: ابوعلی احمد پسر ابراهیم پسر معاذ سیروانی. وی از اسحاق پسر ابراهیم دبری وهمگنان وی روایت کرد و بگفتهٔ حازمی درآنجا درگذشت ودیگران گفته‌اند وی به‌نسف نقل مکان کرد ودرآنجا بسال۳۲۹زندگی‌را بدرودگفت.

۳ـ جایگاهی است در فارس برحسب گفتار ادیبی.

۴ـ جایگاهی‌است نزدیك ری‌که مهدی پسرمنصور بهنگام حیات پدر خویش بدانجا آمد ودرآنجا بناهایی بساخت که تاکنون هم مشهور است.[۱]

۱ـ هم‌اکنون شیروانی‌هم درخراسان کنونی میان قوچان وباجگیران است. رجوع بفرهنگ جغرافیایی ایران ودیگر متنهای جغرافی ایران (در دوره معاصر) شود.

حرف ش

شاذیاخ: [1] نام دو جایگاه است :

۱ـ نام بوستانی بود از آن عبدالله پسر طاهر در نیشابور سپس بصورت مقر امیران نیشابور در آمد وچون غزان نیشابور را ویرانه ساختند شادیاخ شهر نیشابور گشت وبنابراین تاتارها (لعنت خدای برایشان) آن را ویران کردند . وگروهی از محدثان بدانجا منسوب‌اند .

۲ـ دهکده‌ای است در بلخ و نسبت بدان شاذیاخی است ولی من آن‌را در کتاب ابوسعد چنین یافتم : وشاذخ از دهکده‌های بلخ است و نسبت بدان شاذیاخی است و نمیدانم آیا شاذخ غلط کاتب نسخه است یا واقع امر چنین است .

شارع: نام چهار جایگاه است :

۱ـ شارع‌الانبار از کویهای بغداد است نزدیك مدینهٔ منصور از سوی انبار و از اینرو بنام شارع‌الانبار خوانده شده است .

۲ـ شارع دارالرقیق نیز در بغداد است کویی‌پیوسته به حریم طاهری است از سوی غربی وتاکنون هم (قرن ۷ زمان یاقوت) آبادان است .

۳ـ شارع‌المیدان : هم ازکویهای بغداد در سوی شرقی‌است در بیرون رصافه وآن را رهگذری بود که از باب‌الشماسیة تاسوق‌الثلثاء امتداد می‌یافت . ونام این

۱ـ درمتنهای‌فارسی‌به‌سکون (د) بجای(ذ) هم‌آمده‌است ورجوع به‌فهرست‌سرزمینهای خلافت شرقی شود.

شارعها در اخبار وشعرها بسیار آمده است ازینرو یادکردن آنها لازم بود.[1]

شَبا : نام سه جایگاه است :

۱ـ شهر ویرانی است در اوال بحرین[2]

شُتُرُج :[3] دهکده‌ای است برپنج فرسنگی مرو میان قرتباذ و سینان .

۲ـ شترج والا: یکی ازدهکده‌های قدیم معروف به بالای مرو نزدیك کمشان است :

شَرقیّه : نام پنج جایگاه است :

۱ـکویی درسوی غربی بغداد بود و ازینرو بدین نام خوانده شد که در سوی شرقی مدینه منصور بود ومسجد شرقیه هم در آن کوی بود. برخی‌از محدثان بدان منسوب‌اند .

۲ـ کویی است در سوی شرقی نیشابور .

از منسوبان بدان : ابوحامد محمد پسرحسن شرقی نیشابوری حافظ شاگرد مسلم پسرحجاج . وی از ابوحاتم رازی ویحیی پسر یحیی وجز آن دو روایت کرد وابو احمد پسر عدی وابواحمد حاکم و ابوعلی نیشابوری وجز آنان از وی روایت کردند . وی بسال ۳۲۵ درگذشت .

۳ـ نام مسجدی است که منصور آن‌را برای پسر خود مهدی درنزدیك رصافه (بغداد) بنیان نهاد .

۴ـ نام دهکده‌ای بود که مسجد مذکور در آنجا بنا شده بود سپس در شمار کویهای بغداد درآمد و نام دهکده برکوی نهاده شد.[4]

شِعْب :[5] نام دوازده جایگاه است :

۱ـ شارع دیگر ازکوههای دهناء است. رجوع به ص۲۶۵ متن شود.

۲ـ دوجایگاه دیگر درمصر ومدینه است. رجوع به‌ص۲۶۶ متن شود.

۳ـ لسترنج درذیل اقلیمهای رودسیحون ازشهری‌بنام: اشتورکث یا شترکث بمعنی (شهرشتر) نام می‌برد. رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۴ـ شرقیه‌های دیگری نیز درواسط ومصر هست. رجوع به ص۲۷۳ متن شود.

۵ـ درلغت برهر آبراهی‌که در زیرزمین باشد اطلاق گردد .

۱ـ شعب بوان در سرزمین فارس ونواحی نوبندجان (نوبندگان) که در بوان یاد کرده شد.

۲ـ شعب ضره بلاد پهناوری است در کوههای نزدیك بلخ که در آنها قلعه‌ها وروستاها است[1]

شعیر: نام سه جایگاه است:

۱ـ کویی است در سوی غربی بغداد که تا کنون (قرن ۷) در میان ویرانه‌ای همچنان بجای مانده است.

از منسوبان بدان: ابوطاهر عبدالکریم پسر حسن پسر علی پسر رزمه خباز شعیری. وی شیخی صالح و راستگو بود، از ابوعمر عبدالواحد پسرمحمد پسر مهدی حدیث شنید وابوالقاسم سمرقندی وجز او از وی روایت کرد. وی بسال ۳۹۱ بجهان آمد ودر سال ۴۶۹ درگذشت.[2]

شَوی: نام دو جایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است در سغد از ناحیه‌های اشتیخن.

از منسوبان بدان: احید[3] پسر لقمان شوایی.[4]

شوش: نام پنج جایگاه است:

۱ـ کویی است در جرجان (گرگان) نزدیك باب‌الطاق آن شهر.

۲ـ نام دیگر سوس درخوزستان است که معرب گشته وس به ش بدل شده‌است. واین گفتهٔ حمزه اصفهانی است و نیز وی گفته است معنای آن بزبان فارسی نیکویی وپاکیزگی و صفا است.[5]

۱ـ جایگاه‌های دیگر درمکه وبادیه ومدینه ویمامه‌است. رجوع به‌ص۲۷۴متن شود.

۲ـ جایگاه دیگر دراشبیلهٔ اندلس است. رجوع به ص۲۷۴ متن شود

۳ـ در متن چنین است و در فهرست اعلام نام وی نیامده است در (حید) أحَید اسم‌خاص آمده است اگر احمد بغلط احید چاپ نشده‌باشد.

۴ـ جایگاه دیگر نزدیك مکه است. رجوع به ص۲۷۷ متن شود.

۵ـ جایگاه دیگر درنزدیکی جزیره ابن‌عمرو موصل است وجایگاه‌پنجم شوشه در سرزمین بابل است. رجوع به‌ص۲۷۸ متن شود.

شوکان:[1] نام سه جایگاه است:

۱ـ جایگاهی است در بحرین یا یمامه و درشعر امرؤالقیس آمده است.

۲ـ شهرکی است میان سرخس و ابیورد از ناحیه خابران (خاوران).[2]

شهرستان: نام سه جایگاه است:

شهر بزبان فارسی مدینه و استان بمعنی ناحیه است بنابراین کلمه شهرستان بمعنی شهر یا مدینه ناحیه است.

۱ ـ شهرستان[3] خراسان شهر بنامی است میان نیشابور و خوارزم در پایان مرزهای‌خراسان وآغاز مرزهای ریگزارهای خوارزم که‌گروه بسیاری‌از دانشمندان از آن برخاسته‌اند و من (یاقوت) آن را دیده‌ام.

از منسوبان بدان: ابوالفتح محمد پسر عبدالکریم پسر احمد فقیه و امام آزموده و دانا به‌دانش کلام برحسب مذهب اشعری مؤلف نهایةالاقدام فی‌علم‌الکلام والنحل والملل و جز اینها وی بسال ۵۴۹ در شهرستان درگذشت.

۲ـ قصبه (یامرکز)استان شاپور از سرزمین فارس. واین‌گفتهٔ ابوالبناء بشاری است و درصفحه‌های پیش یاد کردیم که قصبهٔ آن نوبندجان (نوبندگان) است وشاید دو نام اند برای یك جایگاه.

۳ـ نام شهر اصفهان معروف به جی بود که اکنون میان آن و یهودیه نزدیك به یك میل راه است دارای بازارهایی است وبرکنار زرند رود (زاینده رود) است و آرامگاه راشد درآن است و این شهرستان همان است که آن را مدینه می‌گویند و منسوب بدان مدینی است و جی نیز همین شهرستان است.[4]

۱ـ لسترنج بضم (ش) آورده است.

۲ـ درباره این‌جایگاه رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود. جایگاه دیگر دریمن است، رجوع به ص۲۷۸ متن شود.

۳ـ دربارهٔ این شهرستان رجوع به‌ص۲۲۵ نخبةالدهر دمشقی شود.

۴ـ و رجوع به حدودالعالم ص۱۴۰ شود صاحب حدودالعالم در ص ۱۴۳ دربارهٔ گرگان نیز می‌نویسد: واین شهر بدونیم است شهرستان و بکرآباد. دمشقی شهرستان اصفهان‌را شهرستانه آورده است رجوع‌به ص۱۸۳ نخبةالدهر‌شود. لسترنج‌می‌نویسد در←

حرف ص

صالحیة : نام سه جایگاه است :

۱ـ کویی است در بغداد منسوب به صالح پسر منصوربالله معروف به مسکین [1]

صَرْصَرْ : نام سه جایگاه است :

۱ و ۲ـ صرصر علیا برعمود رود عیسی در بغداد است وصرصر سفلی که بزرگتر است برسمت راست راه‌حج‌است‌هنگامی‌که درنخستین روز از بغداد بیرون‌روند . [2]

صَریفین : نام سه جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای‌بزرگ وپر ازبوستانها است نزدیك عکبراء و اوانا برکنارهٔ رود دجیل که چندین تن از محدثان از آنجا برخاسته‌اند . [3]

صَفا : نام پنج جایگاه است :

۱ـ رودی است در بحرین .

۲ـ دژی است در بحرین که گویند قصبهٔ هجر است و نام آن در اخبار و

←همدان نیز قلعه‌کهنهٔ وسط شهررا شهرستانه می‌گویند. و اونیز مانند دمشقی شهرستان اصفهان‌را بصورت شهرستانه آورده است. رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود کلمهٔ شهرستان یا شارستان یا شارسان مخففهای‌آن دراصطلاح جغرافیای‌قدیم برخود شهر که‌اغلب قهندزی آن‌را احاطه می‌کرده وسوری‌بر گردآن‌بوده است نیزاطلاق‌می‌شده‌وآنچه بیرون‌سوربوده(ربض)خوانده‌می‌شده‌است‌وکلمهٔ(مدینهٔ)عربی‌نیز گاه‌دارای‌این‌مفهوم‌بوده‌است.

۱ـ دوجایگاه دیگردر جزیره ودمشق است. رجوع‌به ص۲۸۱ متن شود.

۲ـ جایگاه دیگر درمغرب است. رجوع به‌ص۲۸۲ متن شود.

۳ـ جایگاه‌های دیگر در واسط وکوفه است. رجوع به ص۲۸۳ متن شود.

جنگهایی آمده است.[1]

صَیْمَرَه: نام دو جایگاه است:

شهری‌است از نواحی جبل ازسوی خوزستان وآن را بنام مهر جا تقذق[2] خوانند و آن آبادان ودارای میوه‌ها وآبها است.

از منسوبان بدان: ابو تمام ابراهیم پسر احمد پسر حسین پسر احمد پسر حمدان همدانی صیمری از مردم بروجرد که اصل وی از صیمره ولی رئیس بروجرد بود وی از ابویعقوب پسر یوسف پسر محمد پسر یوسف خطیب وابواسحاق ابراهیم پسر احمد رازی حدیث شنید و ابوسعد از وی سماع حدیث کرد.[3]

صین یاچین: نام شش جایگاه است:

۱ـ دوجایگاه است درکسکر[4] که آنهارا بنام صین بالا وصین‌پایین می‌خوانند واین را مفجع بصری در کتاب خود بنام المنقد یاد کرده است.[5]

۱ـ جایگاه‌های دیگر درمکه وبلاد عرب است.

۲ـ درمتن بغلط هرجا تقذق چاپ شده‌است درصورتی‌که دربیشتر متنهای‌جغرافیایی قدیم بصورتهای: مهرجان قذف (بلاذری) ومهرجانقذق آمده‌است وکلمه مرکب‌ازمهرگان فارسی و پساوندکده ـ مهرگان‌کده است‌که بصورتهای مذکور معرب شده و هرجا تقذق بی‌تردید غلط است.

۳ـ جایگاه دیگر دربصره است.

۴ـ نام قدیم‌آن‌شاد شاپوربوده است رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی شود.

۵ـ جایگاه‌های دیگر کشورمعروف چین وموضعی‌درکوفه وجزانیها است رجوع به ص۲۸۹ متن شود.

حرف ط

طاق :[1] نام چهار جایگاه است :

۱ـ طاق اسماء در سوی شرقی بغداد میان رصافه و دارالمملکة است منسوب به‌اسماء دخت منصور وآن همان‌است که بنام راس[2] الطاق خوانده می‌شود طاقی عظیم بود که شاعران در آنجا می‌نشستند .

۲ ـ طاق‌الحرانی کویی است در سوی غربی بغداد گویند طاق مزبور از حد قنطره جدید است واین حرانی ابراهیم پسر ذکوان پسرفضل حرانی از موالی ووزیر منصور وهم وزیر هادی موسی پسر مهدی بود .[3]

۳ـ طاق (بی‌مضاف‌الیه) دژی است در طبرستان و آن جایگاهی استوار است که بدان راه‌نیست درقدیم خزینه پادشاهان ایران‌بود ودر معجم‌البلدان مطالب مفصلی دربارهٔ آن یاد شده است .

طالَقان : نام دو جایگاه است :

۱ـ شهر بنامی است میان مروالرود و بلخ، بسیاری ازخداوندان دانش ازآن برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان : ابومحمد پسر خداش طالقانی وی از یزید پسر هارون

۱ـ دربارهٔ معانی مختلف طاق رجوع به‌لغتنامه دهخدا شود.

۲ـ ن ل : باب

۳ـ چندین طاق دیگر همچون طاق‌کسری وطاق بستان و جایگاه‌هایی بنام طاق (بی‌مضاف‌الیه) درلغتنامه دهخدا آمده است.

وفضیل پسر عیاض و عبدالله پسر مبارك وجز آنان سماع حدیث کرد وابویعلی موصلی و ابراهیم حربی وجز آن دو از وی روایت دارند. طالقانی بسال ۲۵۰ در نودسالگی درگذشت .

۲- شهر و استانی است میان قزوین و ابهر و نام طالقان برچندین دهکده شامل می‌شود .

از منسوبان بدان : صاحب ابوالقاسم اسماعیل پسر عباد وزیر و پدر او عباد هردوروایت دانش کردند وگروه بسیاری از آنان روایت دارند .

طاهِریَّه :[1] نام سه جایگاه است :

و چنانکه من گمان می‌کنم هرسه منسوب به طاهر پسر حسین است .

۱- ناحیه‌ای است میان آمل و خوارزم که ناحیه خوارزم از بالای جیحون از آنجا آغاز می‌گردد .

۲- دهکده‌ای است از بغدادکه‌در قسمتی از زمینهای آن تالابی از مسیلهای بارانها و جویبارها پدید می‌آید و در آن ماهی بسیار تولید می‌شود ومردم عراق آن گونه ماهی رابُنّی می‌نامند و از بهترین گونه‌های ماهی است و سلطان مال وافری از آن بدست می‌آورد .[2]

۳- طاهری (بی‌ه) حریم طاهری‌کویی‌است ببغدادکه در حریم نام آن آمد .[3]

طَبَس :[4] نام دو جایگاه است :

۱ و۲- و آنها در یك ناحیه‌اند از نواحی قهستان میان نیشابور و اصفهان و

۱- دربارهٔ هردو طاهریه رجوع به لغت‌نامه دهخدا شود

۲- طاهریهٔ دیگری‌نیز هم‌اکنون از دیه‌های‌اهواز است. رجوع به‌فرهنگ‌جغرافیایی ایران ج ۶ شود.

۳- چند جایگاه بنام طبریه درلغت‌نامه دهخدا آمده‌است رجوع به‌متن‌مزبور شود.

۴- درباره طبس رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست نخبة‌الدهر دمشقی و حدودالعالم چاپ دانشگاه و لغت‌نامهٔ دهخدا شود. طبس دیگری هم در بیرجند است. رجوع به‌فرهنگ جغرافیایی ایران ولغتنامه شود. طبسین‌هم جایی دربیرجند است. رجوع به‌فرهنگ جغرافیایی ایران شود.

فارس که یکی را طبس عناب و دیگری را طبس تمر نامند و تازیان گویند : طبس دروازهٔ خراسان است و ابوسعد گوید : طبس شهری است در کویر میان نیشابور و اصفهان و کرمان و آن دو طبس است (طبسان) یکی بنام طبس گیلکی و دیگری بنام طبس مسینان و از هردو طبس گروهی برخاسته‌اند که باز شناختن آنها از یکدیگر برای ما دست نداده است .

از منسوبان بدان : ابوالفضل محمد پسر احمد پسر ابوجعفر طبسی صاحب تصنیفهای مشهور . وی از حاکم ابوعبدالله حافظ نیشابوری و جز وی روایت کرد و درحدود سال ۴۸۰ درگذشت و بجز وی منسوبان بدان بسیاراند .[1]

طَنجْ: روستا و دهکده هایی است درخراسان نزدیك مروالرود.

طَنزَة: نام دو جایگاه است :

۱ـ طنز بی(ة) بصورت شارع‌الطنز در بغداد در کنار نهر طاق .

از منسوبان بدان : ابوالمحاسن نصر پسر مظفر پسر حسین پسر احمد پسر محمد پسر یحیی پسر خالد پسر برمك برمکی طنزی است وی در بغداد از ابوالحسین پسر نقور بزاز و در اصفهان از عبدالوهاب پسر منده حدیث شنید . ابوسعد حافظ (رحمت خدای براو باد) در شیوخ خویش نام وی را آورده است وی بسال ۵۵۰ درگذشت.[2]

طوران :[3] دهکده‌ای است در هرات .

از منسوبان بدان: خالد پسر ربیع پسر احمد پسر ابوالفضل پسر ابوعاصم مائلی طورانی . وی کاتب بود و شعر می‌سرود و در بدیهه گویی دستی داشت .

۲ـ ناحیه‌ای است در سند که شهر مرکزی آن قصدار است و دارای روستاها و شهرهایی است . نام آن در کتابهای فتوح بسیار آمده است .

۱ـ دربارهٔ دیگر منسوبان به‌طبس رجوع به‌انساب سمعانی و لغتنامه دهخدا شود . منظور یاقوت ازجمله بازشناختن آنها ازیکدیگر ، ازلحاظ نسبت آنها بکدام‌یك از دو طبس است .

۲ـ طنزة در دیار بکر است. رجوع به ص۲۹۵ متن شود.

۳ـ گویا معرب توران باشد. رجوع به‌فهرست نخبة‌الدهر وفهرست حدودالعالم و لغتنامه دهخدا وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

طوس:[1] نام دو جایگاه است:

۱ـ استانی است دارای دهکده‌های بسیار مرکز (قصبه) آن طابران و نوقان و این دو شهر بیش از هزار دهکده دارد و بطور عموم نسبت به همهٔ این دهکده‌ها طوسی‌است ومنسوبان بدان ازخداوندان دانش‌وفضل بیشمار وازحد وحصرفزون‌است.

۲ ـ دهکده‌ای است در بخارا. بنقل از ابوسعد.

از منسوبان بدان: ابوحفص رضوان پسر عمران طوسی از مردم بخارا. وی ازاسباط پسر یَسَع‌وابوعبدالله پسر ابوحفص‌روایت‌کرد وخلف پسرمحمدپسراسماعیل خیام و جز وی از او روایت دارند.[2]

طِهران[3] : نام دوجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای در ری.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسرحماد طهرانی وی از عبدالرزاق‌پسر همّام وجزاو روایت‌کرد وپیشوایانی از وی روایت دارند. وی پیشوایی فاضل‌وبنام ازخداوندان تحقیق وجهانگرد بود.

۲ ـ دهکده‌ای دراصفهان‌که گروهی ازمحدثان ازآنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: ابراهیم پسر سلیمان ابوبکرطهرانی وی از ابراهیم پسر نصر وجز وی حدیث شنید وهمچنین ازمحمد پسراحمدپسر محمود طهرانی وابوبکر اصفهانی نزیل شیراز که شیخی بود و بیش از نود سال ازعمر وی می‌گذشت استماع حدیث‌کرد. طهرانی از دارکی‌کبیروصغیرومحمد پسراحمد پسر مَخلَد قرقدروایت کرد وابوعبدالله قصار شیرازی وجز وی از اوروایت دارند. وی‌بسال ۴۲۳درگذشت.

۱ـ درباره این‌طوس به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی وفهرست نخبةالدهر دمشقی وفهرست حدودالعالم ولغتنامه‌دهخدا ومطلع‌الشمس رجوع شود.

۲ـ رجوع به معجم‌البلدان ولغتنامه دهخدا شود درلغتنامه جاهایی بنام طوسان و جایی بنام‌طوس خیمه درکهکیلویه‌آمده است دربارهٔ نام‌اخیر به فرهنگ جغرافیایی‌ایران نیز رجوع شود.

۳ـ ونیز درباره این‌نام رجوع به لغتنامه دهخدا و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

طَیِّبَه: نام سه جایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای نزدیک زرود[1].

طیب (بی‌ة) شهری قدیمی است میان واسط و اهواز در آن شگفتیهایی است ومردم‌آن نبط‌اند وتاکنون بر نبطی بودن باقی‌اند.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله حسین پسرضحاك پسرمحمد انماطی طیبی. وی از ابوبکر شافعی وجز او روایت‌کرد.[2]

طَیفورآباد:[3] نام دوجایگاه است:

۱ـ بگفتهٔ یحیی پسرمنده، دهکده‌ای است دراصفهان.

از منسوبان بدان: احمد پسرمحمد پسرابراهیم طیفورآبادی ابوالفتح، وی‌از محمد پسر ابراهیم مقری حدیث‌کرد و از وی حدیث نوشت.

۲ ـ شیرویه پسر شهردارگفت [کویی است درهمدان]

از منسوبان بدان: احمد پسرحسین[4] پسرخیاط ابوالعباس طیفورآبادی‌معروف به ابن حداد. وی ازفضل‌پسرفضل کندی و جزوی روایت‌کرد و طاهرپسراحمدبصیر ازاو روایت‌دارد. طیفور آبادی محدثی ثقه بود آنگاه شیرویه در ترجمه طاهر پسر عبدالله پسرعمرپسریحیی پسرعیسی پسرماهله ابوبکر زاهدگوید وی درصفرسال۴۰۲ درگذشت و درقبرستان نشیط درهمدان مدفون‌گشت و نیزگوید مسجد وی درپهلوی خانه وی درطیفور آباد است و این‌نشان می‌دهد که این طیفورآباد کویی درهمدان

۱ـ مؤلف تعیین نکرده است‌که زرود ازچه ناحیه‌ایست. احتمال می‌رود محرف یا لهجه‌ای از زاینده‌رود باشدکه درمتنهای مختلف بصورتهای: زرنرود، زرن‌رود و زندرود آمده است.

۲ـ رجوع به‌فهرست حدودالعالم و فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و فهرست نخبةالدهر ولغتنامه دهخدا شود.

۳ـ کلمهٔ طیفور درلغت بمعنای مطلق پرنده خواه مرغ وخواه ملخ ونام مرغ‌خردی است. رجوع به قطرالمحیط شود اصطلاح هیئت ونام اشخاص هم هست ومعانی دیگری هم دارد رجوع به‌دزی ولغتنامه دهخدا درهمهٔ معانی‌آن شود.

۴ـ ن. ل: حسن

است زیرا ابن ماهله همدانی است .

طین : نام سه جایگاه است :

۱ ـ عقبهٔ طین[1] ازناحیه‌های فارس است که نام‌آن درکتب فتوح آمده است[2] .

حرف ظ

ظَهران : نام سه جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است دربحرین ازآن خاندان عامرپسرعبدالقیس[3] .

۱ـ صاحب برهان‌قاطع در ذیل پَژ می‌نویسد : زمین پست و بلند وکوه‌وکتل و بعربی عقبه خوانند . و درحاشیه برهان این‌شعر نقل شده است :

سفر خوش است کسی را که بامراد بود　　اگر سراسرکوه و پژ آیدش در پیش

خسروانی لغت فرس ۱۷۸

و درحقیقت معنی عقبهٔ طین درفارسی پژ خاك است.

۲ـ جایگاه‌های دیگر یکی در حیره بنام قصرالطین ودیگری طینة در مصر است رجوع به ص۲۹۹ متن شود.

۳ـ جایگاه‌های دیگر درقنان ومکه است .

حرف ع

عَباسیّه: نام پنج جایگاه است :

۱ ـ کویی در بغداد بود میان صراتین منسوب به ابوالعباس پسر محمد پسر علی پسر عبدالله پسر عباس و درباره آن داستانی است که در المعجم آمده است[۱]

عَبدان : نام دوجایگاه است :

دهکده‌ای است در مرو .

از منسوبان بدان: ابوالقاسم عبدالحمید پسر عبدالرحمان پسر احمد عبدانی معروف به ابوالقاسم خُواهر زاده زیرا وی پسر خواهر قاضی علی بود وی از دایی خود قاضی ابوالحسین[۲] علی پسر حسن دهقان روایت کرد واو پیشوایی فاضل بود وی هم از دایی خود وهم از مکی پسر عبدالرزاق کُشمیهَنی[۳] و جز آن[۴] دو روایت دارد.

عَتیك : نام سه جایگاه است :

۱ ـ درب (دروازهٔ) عتیك[۵] درمدینه است منسوب به عتیك پسر هلال فارسی یکی از سرداران عباسیان . (چون به یکی ازمردم فارس منسوب است نقل شد)

۲ ـ عتیکیه کویی در سوی غربی بغداد میان حربیه ومدینه منصور بود که

۱ـ جایگاه‌های دیگر در مصر و افریقیه است .

۲ـ ن. ل : الحسن

۳ـ کشمیهن شهرکی خردی است ازعمل مرو . حدودالعالم ص۹۴ چاپ دانشگاه

۴ـ جایگاه دیگر دربصره است. رجوع به ص۳۰۳ متن شود.

۵ـ عتیك نام قبیله‌ای است از ازد .

ویرانه شده است و آنهم منسوب به عتیك پسر هلال (فارسی) است[1].

عَسْقَلان : نام دوجایگاه است .

۱ ــ دهکده‌ای است در بلخ یا کویی از کویهای آن است که گروهی ازراویان از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: عیسی پسر احمد پسرعیسی پسروردان ابویحیی عسقلانی وی‌از عبدالله پسروهب و نضرپسرشُمَیل و جزآن دوحدیث شنید وابوحاتم رازی‌از وی روایت‌کرد واورا موثق شمرد و پیشوایان از وی روایت‌کردند[2].

عَسْکَر : نام ده جایگاه است :

۱ ــ عسکر ابوجعفر منصور و آن مدینهٔ منصور است که امروز آن را بنام باب‌البصرة می‌خوانند وهمان جایگاهی است که جامع (مسجد جامع) منصور وکاخ وی در بغداد است .

۲ ــ **عَسْکَرمُکْرَم** : ازناحیه‌های خوزستان ومنسوب به مکرم یکی از خاندان جُعونه عامری ویا مکرم مولای حجاج است که بدانجا فرود آمد تا با خرزاد پسر پارس[3] پیکارکند سپس آنجایگاه بنام وی‌معروف‌گشت وگروهی بزرگ از دانشمندان ازآنجا برخاسته‌اند.

منسوبان بدان : دوتن عسکری که هردو ادیب بودند یکی ابواحمدحسن پسر عبدالله عسکری و دیگری شاگرد وی ابوهلال حسن پسر عبدالله عسکری .

۳ ــ عسکرمهدی بالله محمد پسر ابوجعفر منصور امیرالمؤمنین و آن کوی بنامی است دربغداد در سوی شرقی رصافه وگروهی بدانجا منسوب‌اند .

۱ــ جایگاه دیگر درشعر آمده است. رجوع به ص۳۰۴ متن شود.

۲ــ جایگاه دیگر در شام است وآن را عروس شام خوانند رجوع به ص ۳۰۸ متن شود.

۳ــ لسترنج می‌نویسد مکرم برای فرونشاندن آشوبی نزدیك خرابه‌های شهری‌فارسی بنام رستم‌کواذ فرودآمد وعربها آن‌را به(رستقباذ) تصحیف‌کردند وآنگاه بعسکر مکرم معروف‌شد رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی وفهرست نخبةالدهر وفهرست‌حدودالعالم چاپ دانشگاه شود .

۴ ـ عسکر نیشابور شهر مشهور خراسان که در آن کویی بنام عسکر بود .[1]

عَقَبَة: نام پنج جایگاه است.

۱ ـ نام کویی است در بغداد در پشت نهر عیسی نزدیك دجله. و گروهی از محدثان بدان منسوب‌اند .

۲ ـ عقبه طین جایگاه معروفی است درفارس[2].

۳ ـ عقبه رکاب نزدیك نهاوند است و داستانی دارد .[3]

عَقْر : نام شش جایگاه است :

۱ ـ عقر نخیل از دهکده‌های دجیل از ناحیه‌های بغداد است نزدیك خضا.

۲ ـ دهکده‌ای است در راه بغداد به دسکره از ناحیه‌های راه خراسان که ابوسعد ابوالدر لؤلؤ ... را بدان نسبت داده و براین چیزی نیفزوده است[4]

عَیْنَیْن : نام سه جایگاه است :

۱ ـ چشمه‌ای است در بحرین ..

از منسوبان بدان: خُلَید عینین شاعر[5]

عَین[6] : نام شانزده جایگاه است :

۱ـ عین مُحَلِّم، دریای[7] بزرگی است در بحرین آکنده ولبریز که دهکده‌ها و کشتزارها ونخلستانهای بسیاری را سیراب می‌کند .

۲ ـ عین التمر : نزدیك انبار است .[8]

۱ـ جایگاه‌های دیگر درفلسطین وبصره ومصر وسرمن رای است. رجوع به ص ۳۰۹ و ۳۱۰ متن شود.

۲ـ رجوع به طین شود.

۳ـ جایگاههای دیگر درمکه است. رجوع به ص ۳۱۱ متن شود.

۴ـ جایگاه‌های دیگر درکوفه وموصل وبادیه است. رجوع به ص ۳۱۲ متن شود.

۵ـ جایگاه‌های دیگر در احد ویمن است. رجوع به ص ۳۱۹ متن شود.

۶ـ ازنظر ترتیب الفبایی درمتن بهمین‌شیوه‌است وسزا بود عین برعینین مقدم می‌بود

۷ـ ن . ل : نهر

۸ـ جایگاه‌های دیگر درشام ومدین وکوفه ومدینه وحلب وغوطه دمشق ونابلس (اردن) وبعلبك وثغورشامی ومصر عراق وبادیه وجزیره ویمن وانطاکیه‌است رجوع به ص ۳۱۹ تاص ۳۲۱ شود.

۳ ـ عین شمس : نام چهار جایگاه است :

۱ ـ موضعی است میان عذیب وقادسیه‌که نام آن در (کتب) فتوح آمده‌است[1]

عُیُون : نام پنج جایگاه است :

۱ ـ ناحیه‌ای است در بحرین که شاعری (ازقرن هفتم) بنام علی پسر مقرب بدان منسوب است...[2]

غابَه : نام دوجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است دربحرین [3]

۱ـ جایگاه‌های دیگر در مصر و افریقیه است. رجوع به‌ص۳۲۱ متن شود.

۲ ـ جایگاه‌های دیگر درواسط واندلس وصحرای عربستان است. رجوع به‌ص۳۲۱ متن شود.

۳ـ جایگاه دیگر درشام است. رجوع به‌ص۳۲۲ متن شود.

حرف ف

فاران : نام سه جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است در سغد سمرقند .

ازمنسوبان بدان : ابومنصورمحمد پسر بکر پسراسماعیل سمرقندی فارانی. وی ازمحمد پسرفضل کرمانی ونصر پسر احمدکندی حافظ روایت کرد و ابوالحسن محمد پسرعبدالله پسرمحمدکاغذی سمرقندی ازوی روایت دارد.[1]

فار : نام دوجایگاه است :

۱ـ ازناحیه‌های ارمینیه است‌که برخی‌ازمتأخران بدان منسوب‌اند[2].

فاز :[3] نام دوجایگاه است :

۱ ـ ازدهکده‌های طوس است .

از منسوبان‌بدان : ابوبکر محمد پسر وکیع پسر دوّاس فازی .

۲ ـ دهکده‌ای است درمرو .

۱ـ جایگاه‌های دیگر درمکه (نام‌کوه) وبقولی‌درحجاز ومصر است. رجوع به ص ۳۲۷ شود.

۲ـ جایگاه دیگر دریمن است .

۳ـ صاحب برهان درذیل باژ می‌نویسد: قریه‌ای است ازقرای طوس و معرب آن فاز است. گویند تولد حکیم فردوسی ازآنجا است. ودرذیل پاژ هم می‌نویسد نام دهی‌است از بلوکات طوس. ودر ذیل فرمد وفرومد هم می‌نویسد ازقرای طوس‌است وبه‌فارمد مشهور است هم‌اکنون نیز درخراسان عامه پاژ وپرمه یا فاز وفرمه می‌گویند یاقوت هم‌می‌نویسد وگاه آن‌را باز (پاز) گویند .

از منسوبان بدان: ابوالعباس محمد پسر فضل پسر عباس فازی مروزی. وی از علی پسر حُجر روایت‌کرد و ابو سوّار محمد پسراحمد پسر عاصم مروی از وی روایت دارد.

فاشان : نام دوجایگاه است :

۱ ـ از دهکده‌های مرو است وگروهی از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند.

از منسوبان بدان: موسی پسر حاتم فاشانی. وی از مقری و ابوالوزیر حدیث کرد ومحمود پسر والان وجزوی ازموسی حدیث‌آوردند ومن‌آن دهکده را دیده‌ام.

۲ ـ فاشان دیگر را مردم آن همواره باشان می‌خوانند وبا ف تعریب‌است‌و آن از دهکده‌های هرات است.

از منسوبان بدان: ابوعبید احمد پسر محمد هروی باشانی صاحب کتاب الغریبین وجز آن.

فال : نام دوجایگاه است‌وآن را فاله می‌گویند.

۱ ـ شهری است از ناحیه‌های ایذج[1] جزوناحیه‌های خوزستان.

از منسوبان بدان: ابوالحسن علی پسراحمد پسرعلی پسرسَلَك فالی ادیب. وی در بصره ازقاضی ابوعمرو احمدپسر اسحاق‌پسرخَرّبان‌حدیث‌شنید واندکی‌حدیث روایت‌کرد، و وی همان‌کسی است‌که‌کتاب جمهرهٔ‌ابن‌درید را فروخت وبرآن‌ابیاتی نوشت‌که ازآن جمله این بیت است :

بیست سال بدان‌خوگرفتم وآن رافروختم اما پس‌ازآن شیفتگی وآرزومندی من بدان فزونی یافت[1] و ابیات وی مشهوراست.

۲ ـ شهر وقلعه و روستایی است میان شیراز و هرمز در دور ترین شهرهای فارس ازسوی جنوب دارای بوستانها و میوه‌های‌گوارا. من‌کسی راکه بدان منسوب باشد نمی‌شناسم.

فَراشه : نام سه جایگاه است :

۱ـ درباره ایذج رجوع‌به معجم‌البلدان وفهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی شود.

۲ـ انست بهاعشرین‌حولا وبعتها   فقد زاد شوقی بعدها وحنینی.

۱ ـ از دهکده‌های بغداد در یك منزلی راه کسانی است که بحج روند.

۲ ـ درب فراشه کویی است در بغداد که برخی از راویان بدان منسوب‌اند.[۱]

فِردَوْس: نام سه جایگاه است:

۱ ـ ازخانه‌های خلافت در بغداد است.

۲ ـ قلعهٔ فردوس از دژهای قزوین است ودر میان مردم‌آن شهرشهرت‌دارد.[۲]

فُرسان: نام دوجایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای است نزدیك دروازهٔ اصفهان.

از منسوبان بدان: محمد پسرعبدالجبار پسرمحمد پسر عبدالعزیز پسرمحمد پسرجعفرضبی فرسانی، وی شیخی صالح و بزرگقدر بود وحدیث و روایت بسیارشنید ازابوالحسن احمد پسر محمدعبدی وابوالقاسم معمری اسدآبادی وجزآن دواستماع حدیث‌کرد. یحیی‌پسرمنده‌گوید که وی به‌من گفت‌درسال۴۱۲ متولدشده‌ام و درگذشت وی درماه ربیع‌الآخرسال ۴۹۶ روی داده است.[۳]

فَرْطَس: نام دوجایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای است ازسواد بغداد.

از منسوبان بدان: احمد پسر ابوالفضل پسرعلی ضریر مقری فرطسی. وی ابوالغنایم محمد پسرعلی نرسی‌ومحمدپسر ناصرالسلامی‌حافظ وجزآن دوروایت‌کرد[۴]

فَرْغانَه: نام سه‌جایگاه است:

۱ ـ شهر وناحیهٔ پهناوری است در ماوراءالنهر که گروه‌بسیاری ازخداوندان دانش درهرفن ازآن برخاسته‌اند.

۲ ـ فرغانه‌که‌آن را فرغان گویند دهکده‌ای‌است درفارس.

۱ـ جایگاه دیگر دربادیه است. رجوع به‌ص۳۳۱ متن شود.

۲ـ جایگاه دیگر درکوفه است. رجوع‌به ص۳۳۲ متن شود. و هم نام شهری است درجنوب خراسان که آن‌را تون می‌خواندند ومیان گناباد و طبس واقع است. رجوع به فرهنگ‌جغرافیایی ایران شود.

۳ـ جایگاه دیگر درافریقیه است. رجوع به ص۳۳۲ متن شود.

۴ـ جایگاه دیگر درمصر است. رجوع به‌ص ۳۳۳ متن شود.

از منسوبان بدان: ابوالفتح‌محمد پسر اسماعیل فارسی فرغانی وی‌به‌نیشابور رفت و از ابویعلی مهلبی و جز او حدیث شنید [1]

فیروزآباد: [2] نام چهار جایگاه است .

مشهورترین آنها درقدیم جور [3] نامیده میشدوعضدالدوله پسربویه بسببی که‌در معجم (معجم‌البلدان) یادکرده شده است نام آن را تغییر داد و آن شهر بنامی است نزدیك شیراز از سرزمین فارس [4] .

از منسوبان بدان: امام ابواسحاق ابراهیم پسرعلی فیروزآبادی فقیه شافعی مشهور مدرس نظامیه بغداد ومصنف تصنیفهایی برحسب مذهب امام شافعی (رض)که مردی دانشمندوپارسا وپرهیزگار بود . وی‌درسال ۳۱۳ بجهان‌آمد و درجمادی‌الاخر سال ۴۷۶ درگذشت .

۲ ــ دهکده‌ای است درسه فرسنگی مروکه آن را فیروزآباد خرق‌گویند .

۳ ــ دژ استواری است درآذربایجان مشرف‌برشهرخلخال [5] .

۴ــ جایگاهی است دربیرون‌شهرهرات‌که درآن‌خانقاهی‌ازآن صوفیان‌است.

فیروزقباد : نام دوجایگاه است :

۱ ــ شهری است نزدیك باب‌وابواب (دربند) که انوشیروان پسر قباد آن را بنیان نهاد .

۲ ــ یکی ازتسوهای بغداد است .

فیروزکوه : نام دوجایگاه است وآنها دوقلعه‌اند :

۱ ــ دژ استواری است درغورمیان هرات و غزنه که پایتخت خاندان سام

۱ــ جایگاه دیگر بنام فرغان دریمن است. رجوع به‌ص ۳۳۳ متن شود.

۲ــ ضبط کلمه درمتن بجای‌آباد. اباذ . (اباذ) معرب کلمه است.

۳ــ معرب‌گور است. رجوع به‌ص ۱۲۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود.

۴ــ رجوع بــه فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و معجم‌البلدان‌در ذیل جور و فیروزآباد شود.

۵ــ دربارهٔ اين‌فیروزآباد نیز رجوع به‌فهرست سرزمینهای‌خلافت‌شرقی‌شود. لسترنج از فیروزآبادی نام می‌برد که قصبهٔ طارم سفلی بوده‌است. رجوع به‌فهرست تألیف‌وی شود.

غیاث‌الدین‌محمد پسرسام و برادر وی شهاب‌الدین محمد پسر سام پادشاه هند و غزنه و جز اینها در روزگار گذشته بود .

۲ـ دژی نزدیک کوه دنباوند (دماوند) ربض آن شهر کوچکی است بنام وَیمَه ومن آن را دیده‌ام .[۱]

۱ـ درلسترنج بکسر(و) آمده است. رجوع به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود درباره فیروزکوه یا پیروزکوه نخست نیز لسترنج گفتگو کرده است . رجوع به فهرست همان مأخذ شود.

حرف ق

قادِسیّه : نام پنج جایگاه است :

۱ ـ شهرکی است در پانزده‌فرسنگی کوفه درراه حجگزاران‌که جنگ قادسیه در روزگار عمر پسرخطاب و فرماندهی سعد پسر ابووقاص با ایران در آنجا روی داد . برخی از محدثان بدانجا منسوب‌اند .[1]

قار :[2] دهکده‌ای است در ری .

از منسوبان بدان: ابوبکرصالح پسرشعیب‌قاری لغت‌دان ادیب . وی‌به‌بغداد رفت وبا ثعلب[3] مجالست داشت .[4]

قارَه : نام چهار جایگاه است :

۱ـ دهکده‌ای است در بحرین.[5]

قاسان :[6] نام دوجایگاه است :

۱ـ جایگاه‌های دیگر درسامرا وموصل ونزدیك جزیره ابن‌عمر است. رجوع به‌ص ۳۲۷ متن شود.

۲ـ امروز غار نوشته می‌شود.

۳ـ نحوی‌دان معروف .

۴ـ قاردیگر یا ذوقار جایگاهی‌است میان کوفه و واسط که درروزگار پیامبرجنگ ذوقار درآنجا روی‌داد وایرانیان‌شکست خوردند . رجوع به‌ص ۱۰۹۸ تاریخ بلعمی چاپ وزارت فرهنگ شود.

۵ـ جایگاه‌های دیگر درعربستان و دمشق وجز اینها است.

۶ـ درباره این قاسان یاکاسان رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۱ ـ شهر بزرگی در پشت رودسیحون و جیحون در مرزهای بلادترکستان بود ومردم آن شهررا کاسان گویند. این شهر بسبب استیلای ترکان بر این ناحیه‌ها و دست بدست شدن میان جنگاوران ویرانه گشته است.

شهرمزبور بسبب‌داشتن مردمی نیکخوو بلندپایه از شهرهای نیکوی جهان بود.

از منسوبان بدان: ابونصر احمد سلیمان پسر نصرپسرحاتم پسر علی پسر حسن قاسانی وکاسانی هم‌گویند. وی قاضی قضات زمان خاقان ابوشجاع خضر پسرابراهیم برادر شمس‌الملك بود، ابوالمعالی نصر پسرمنصور مدینی خطیب سمرقند از وی روایت‌کرد.

۲ ـ برحسب نوشته‌هایی‌که از ابوبکر حازمی داریم قاسان[۱] ناحیه‌ای است‌در اصفهان.حازمی گوید: از محمد پسرابونصر قاسانی در باره نسبت وی پرسیدم گفت گمان می‌کنم که اصل ما از این دهکده باشد.

قُباء : نام چهار جایگاه است:

شهر بزرگی است ازناحیه‌های فرغانه نزدیك چاچ[۲].

از منسوبان بدان: ابوالمکارم‌رزق‌الله پسرمحمد پسرابوالحسن پسرعمرقباوی وی در بخارا سکونت داشت و ادیبی فاضل بود. ابوسعد سمعانی و دیگران از وی سماع حدیث‌کردند. نسبت بدین قباء، قباوی ونسبت به جایگاه‌های دیگر قبائی یا قباءی[۳] است.[۴]

قُباب:[۵] نام شش جایگاه است:

۱ ـ جایی است درسمرقند.

۱ـ این قاسان معرب‌کاشان است رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی و ص ۱۴۳ حدودالعالم چاپ انشگاه شود.

۲ـ تاشکند کنونی.

۳ ـ بصورت متن.

۴ـ جایگاه‌های دیگر نزدیك مدینه ویمن ومیان مکه وبصره است. رجوع به ص ۳۳۹ متن شود.

۵ ج، قبه.

از منسوبان بدان: احمد پسر لقمان پسر عبدالله ابوبکر سمرقندی معروف به قبابی . وی در ری وجز آن بحدیث کردن پرداخت وازابوعبیده عبدالوارث پسر ابراهیم پسر ماهان عسکری روایت کرد .

۲ ـ قباب اقصی : کویی در نیشابور برراه عراق بود .

از منسوبان بدان: ابوالحسن پسر محمد پسر علاء قبابی نیشابوری وی ازمحمد پسر یحیی و اسحاق پسرمنصور وجز آن دوحدیث شنید وبسال ۳۱۴هـ درگذشت .

۳ـ قباب الحسین درخارج بغداد درمیانه راه خراسان منسوب به پسر قرة فزاری[۱]

قُدْس: نام سه جایگاه است :

۱ و۲ ـ قدس ابیض (سفید) وقدس اسود (سیاه) که دو کوه‌اند نزدیك ورقان قدس ابیض را عقبه‌ای (بزی)[۲] بنام رکوبه که میان آن وفرغانه است ازهم جدامی‌سازد واسود را عقبه دیگری بنام حمت[۳] از ورقان جدا می‌کند .[۴]

قرّان : نام چهار جایگاه است:

۱ ـ نام قصبه یا مرکز بذین[۵] در آذربایجان است همانجایی که بابك خرمی درآن سکونت کرده بود[۶] .

۱ـ جایگاه‌های دیگر در نجد ومصر است یکی‌از دو قباب مصر بنام قباب‌البازیار است که جزء دوم‌آن فارسی است رجوع به‌ص ۲۴۰ متن شود.

۲ـ رجوع به طین‌العقبه شود.

۳ـ در لغت بمعنی روزگرم است وچنانکه صاحب منتهی‌الارب می‌نویسد نام کوه و عقبه‌ای است.

۴ـ جایگاه دیگر بیت‌المقدس است. رجوع به‌ص ۲۴۰ متن شود.

۵ـ بلاذری می‌نویسد: هنگامی‌که بابك‌خرمی در بذ پدیدآمد مردم بدان‌پناه‌بردند و درآنجا فرود آمدند وآن‌را مستحکم‌ساختند وباره آن‌را مرمت‌کردند. فتوح‌البلدان چاپ ۱۹۵۷ ص۴۶۲وابوزید بلخی نیز می‌نویسد : بابك به بذ (ن. ل سد) پناه برد کـه شهر مستحکمی است ص۱۱۷ البدء والتاریخ ودر اشعار عرب‌نیز نام بذ با همین نسخه بدل در آن متن آمده‌است رجوع به‌ص ۱۱۸ همین مأخذ شود صاحب منتهی‌الارب می‌نویسد: بذ: شهریست میان اران وآذربایجان . رجوع به‌متن مذکور شود.

۶ـ جایگاه‌های دیگر درمیان مکه ومدینه ویمامه و مرالظهران نزدیك مکه است.

قَرن : نام شانزده جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای‌است میان‌قطربل‌و مزرقه از ناحیه‌های بغداد[1] .

۲ ـ دهکده‌ای است میان بلخ و وزشگاه باد جنوب ازسرزمین یمامه .

قَرِینَیْن : [2] نام سه جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است میان مروالرود ومروشاهجان و ازینرو بدین نام‌خوانده شده است‌که گاه به مرو رود وگاه به مرو شاهجان می‌پیوست .

از منسوبان بدان: ابوالمظفرمحمدپسر حسن[3] پسر احمدقرینینی . حمیدی گفت : وی درسال۴۳۲ درگذشت .[4]

قُرَیَّة :[5] نام پنج جایگاه است :

۱ ـ کویی است درحریم دارخلافت بغداد من در آن سکونت گزیده‌ام و در آن گروهی ازخداوندان دانش بودکه بدان نسبت داده شده‌اند .

۲ ـ کوی دیگربزرگی است همچون‌شهری دارای بازارها ویك مسجدجامع درسوی‌غربی‌بغدادروبروی بازارمدرسهٔ نظامیه ، درآن‌گروهی از راویان‌حدیث‌بود[6] .

قِس : نام سه جایگاه است .

۱ـ جایگاهی ساحلی است در سرزمین هند نزدیك دبیل که جامه‌هایی بدان منسوب است جایگاهی مشهور است ومن آن را دیده‌ام[7]

قَصْران : [8] نام چهار جایگاه است :

۱ـ جایگاه‌های دیگر در یمن وحجاز وافریقیه و مصر است . رجوع به ص ۳۴۳ متن شود.

۲ـ بصیغه تثنیه. قرین .

۳ـ ن. ل : حسین .

۴ـ جایگاه‌های دیگر دریمامه و بادیهٔ شام‌است.

۵ـ تصغیر قریه .

۶ـ جایگاه‌های دیگر دریمامه ومدینه وجاهای دیگر است رجوع به ص ۳۴۵ متن شود .

۷ـ جایگاه‌های دیگر درمصر و دمشق است. رجوع به‌ص ۳۴۶ متن شود .

۸ـ بصورت تثنیه ولی‌کلمه معرب از عجمی است.

۱ـ از ناحیه‌های ری نزدیك دماوند(دنباوند) است دارای درختان و [بوستانها][1] ومیوه‌ها وآن را قصران خارج نامند .

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمدپسرحسن قاسم پسر بابا قصرانی آذونی. و آذون ازدهکده‌های قصران خارج است ازآن مشایخ زیدی. ابوسعد از وی روایت کرد و وی درحدود سال ۵۴۰ درگذشت .

۲ ـ قصران داخلی : نیز ازناحیه‌های ری است .

۳ ـ بگفتهٔ حازمی شهری است درسند ومن بیم آن دارم که تصحیف وصحیح آن کلمهٔ قصدار باشد چه قصدار از شهرهای سند است ومن در بارهٔ قصران نواحی سند جستجو کردم هم ازکسان پرسیدم وهم کتابهایی راکه گمان می‌رفت درآنها آمده باشد خواندم ولی آن را نیافتم وخدا داناتر است .

۳ ـ شهر سیرجان[2] ازناحیه‌های کرمان است که آن را قصران می‌گویند و نمی‌دانم که آیا این قصران هم مانند قصرانهای دیگر است (یعنی معرب است) یا تثنیه محض است.

قَصر :[3] نام پنجاه وچهار جایگاه است .[4]

۱ ـ قصر ابیض (کاخ سفید) که ازبناهای رشید (خلیفه) در رقه بود[5] .

۲ ـ قصرالاحمریة ، ازناحیه‌های بغداد ....

۳ـ قصراحنف‌بن‌قیس درطخارستان‌که آن را پس از گشودن حصاری بگرفت

۱ـ از ن . بدل.

۲ـ لسترنج می‌نویسد: یاقوت تصریح کرده است‌که سیرجان را قصران می‌نامیدند ولی دربارهٔ این‌نام‌به توضیحی‌نپرداخته است‌رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی‌شود.

۳ـازنظر الفبایی، باید قصرپیش‌از قصران می‌آمد ولی مؤلف شاید ازینرو که قصررا بی‌مضاف‌الیه نیاورده قصران را مقدم داشته است.

۴ـ مؤلف می‌نویسد: قصرها بسیاراست وآنچه دراینجا آمده اسم خاص ویا جایی است که‌یکی‌از بزرگتدران بدان‌منسوب‌است ومضاف‌الیه‌های آن بترتیب الفبایی مرتب‌است.

۵ـ درایوان‌کسری (درمداین) نیز ساختمان عظیمی بنام قصر ابیض بود. رجوع‌به فهرست سرزمینهای خلافت شرقی‌شود.

و از اینرو بوی منسوب شد .

از منسوبان بدان: ابو یوسف رافع پسرعبدالله قصری که یوسف پسر عبدالله مرو رودی از وی روایت کرد و در همان قصر ابوسعید محمد پسر علی نقاش از وی حدیث شنید .

۳ ـ باب القصر (دروازه قصر) دراصفهان .

از منسوبان بدان: حسین پسرمعمرقصری که ابوسعد از وی حدیث نوشت .

۴ ـ قصربهرام منظور بهرام‌گور یکی از پادشاهان ایران است و آن نزدیك همدان است ومی‌گویند کاخ مزبور ازیك پارچه سنگ‌ساخته شده و از شگفتیهای جهان است .

۵ ـ قصر اُمّ حبیب وآن دختر رشید پسر مهدی بود وقصر مزبور ازکویهای جانب شرقی بغداد وبرشارع المیدان مشرف بود وهم اکنون ویرانه است .

۶ـ قصر رافع بن‌لیث پسرنصر پسرسیار در سمرقند.

از منسوبان‌بدان : محمدپسریحیی‌پسرفتح پسرمعاویه‌پسر صالح‌بزازسمرقندی مکنی به ابوبکر و [معروف به][1] قصری . وی ازعبدالله پسر حماد آملی و جز او روایت‌کرد .

۷ ـ قصر روناس در اهواز .

۸ ـ قصرالریح (کاخ باد) دهکده‌ای است ازناحیه‌های نیشابور .

۹ ـ قصرالسلام ازبناهای رشید (خلیفه) در رقه .

۱۰ ـ قصرشیرین بنام معشوقه خسروپرویز نزدیك کرمانشاه (قرمیسین) میان همدان و حاوان .

۱۱ ـ قصرعبدالجبار پسرعبدالرحمان والی خراسان[2] از سوی منصور . و او پس ازچندی از فرمانبری منصور سرپیچید ومنصور سپاهی بسوی اوگسیل‌کرد و در نیشابورکشته شد .

۱ـ ن . ل .

۲ـ ن. ل . کاتبی (دبیری)که منصور وی‌را بفرمانروایی خراسان برگزید.

از منسوبان بدان : محمد پسر شعیب پسر صالح نیشابوری ابوعبدالله قصری، وی ازقتیبه پسرسعید واسحاق پسر راهویه حدیث شنید وعلی پسرعیسی و محمد پسر ابراهیم هاشمی وجزآن دو از وی روایت کردند .

۱۲ ـ قصرعروه از دهکده‌های بین‌النهرین از ناحیه‌های بغداد .

۱۳ ـ قصرعیسی پسرعلی پسرعبدالله پسر عباس در بغداد و آن نخستین قصری است‌که خاندان هاشم (بنی‌هاشم) بروزگار منصور درسوی غربی‌بغداد برکناره مصب نهرعیسی در دجله بنیان نهادند و پلی که امروز بر دجله هست در جلو آن قصر است وهم اکنون ازقصر نشانه‌ای درآنجا نیست لیکن در همان جایگاه کوی بزرگی است دارای بازاری و در کناره آن مسجد جامع ابن‌المطلب است و تمام آن کوی را قصرعیسی می‌گویند .

از منسوبان بدان: گروهی از متأخران‌اند همچون عبدالرحمان پسر سعود پسرسرور پسرحسین ملاح قصری وی از ابوالقاسم پسر حصین و ابوغالب ابن‌البنا و اسماعیل پسرقندی حدیث شنید و ازآنان روایت‌کرد و در پانزدهم جمادی‌الآخرهٔ سال ۵۹۲ درگذشت .

۱۴ـ قصر قَرَنبا،جایگاهی‌است درخراسان‌نزدیك‌مرو ودرآن جنگی برای عبدالله پسر حازم روی داد .

۱۵ ـ قصرقُضاعَه دهکده‌ای است نزدیك شهرابان ازناحیه‌های بغداد .

از منسوبان بدان: ابواسحاق‌ابراهیم پسرمحاسن پسرحسان‌قصری‌قضاعی‌مقری شاعرکه بر شعر وی صنعت تجنیس غلبه‌داشت‌و درشوال سال ۵۷۵دربغداد درگذشت.

۱۶ـ قصرکِنْکِوَرْ [1] وبرخی‌کاف دوم را بفتح خوانند. شهرکی است میان همدان وکرمانشاه‌که گروه بسیاری بدان منسوب‌اند .

از منسوبان بدان: یکی ابوغانم معروف پسر محمد قصری ملقب به وزیرکه دبیر (کاتب) وشاعری در روزگار محمود پسر سبکتکین بود . و دیگری سعد پسر

۱ـ در سرزمینهای خلافت‌شرقی بصورت‌کنکوار است رجوع به‌فهرست‌آن شود.

حسن پسر محمد پسر حسین[1] فقیه‌قصری . شیرویه‌گوید : ابوالوفا به قصر کنکور منسوب است وی بارها برای حدیث نزد ما آمد و از پدرش ابوعلی و نیز از ابو سعید پسر شبانه[2] وعلی پسر ابراهیم پسر حامد و ابن‌المحتسب‌وابن عیسی روایت کرد و من در همدان و اسدآباد از وی حدیث شنیدم ومحدثی راستگو بود .

۱۷ـ قصراللصوص[3] وگویند همان قصر کنکوراست وعبدالعزیز پسر بدرقصری ولاشجردی (معرب ولاشگرد)[4] بدان‌منسوب‌است وی قاضی شهرخود بود وابوسعد نام وی را درشیوخ خودآورده وگفته است وی درحدود سال ۵۴۰ درگذشت.

۱۸ ـ قصرمیدان خالص‌در دارخلافت بغداد.

۱۹ ـ قصر وضاح برای مهدی (خلیفه) نزدیك رصافه بغداد ساخته شده بود و هزینهٔ آن را مردی بنام وضاح برعهده داشت؛ ازینرو بنام وی خوانده شد وگویند وضاح از موالی منصور بود[5] .

قُصَیبه :[6] نام سه جایگاه است :

۱ ـ قصیبهٔ عجاج در بحرین است و آنرا عبدالملك پسرمروان بعنوان‌اقطاع (تیول) به عجاج بخشید[7] .

قَطْرَبُّل : نام دو جایگاه است :

دهکدهٔ مشهوری است میان بغداد وعکبراء وآنجا مجمع مزاحان وهتاکان و

۱ـ ن. ل : حسن

۲ـ ن . ل : شبابه .

۳ـ (قصر دزدان) لسترنج می‌نویسد همان قصرکنکوار است‌که تازیان این نام را بر آن نهادند زیرا چارپایان آنان درآنجا دزدیده می‌شد.

۴ـ رجوع بص ۱۲۵ حدودالعالم چاپ دانشگاه وحرف (و) درهمین متن شود.

۵ـ جایگاه‌های دیگر دراندلس و افریقیه وبصره وسامرا و دمشق و واسط ومصر و مدینه و وهران وقیروان وکوفه وصقلیه (سیسیل) است. رجوع‌به ۳۴۶ تا ص۳۵۲ متن و ترجمه مسالك وممالك اصطخری مصحح ایرج‌افشار ذیل‌کوشك شود .

۶ـ تصغیر قصبه .

۷ـ جایگاه‌های دیگر دریمامه و ینبع است. رجوع بص۳۵۲ متن شود.

بزم انس میخوارگان وشاعران بود و دربارهٔ آن شعرهای بسیار سروده‌اند[1] .

قَطَوان : نام دو جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است در پنج فرسنگی سمرقند .

از منسوبان بدان: محمد پسر عصام پسر ابواحمد ابوعبدالله فقیه قطوانی سمرقندی . وی ازمحمد پسر نصر مروزی حدیث شنید وابوسعد ادریسی حافظ ازاو روایت کرد و درسال ۳۵۲ درگذشت .

قَطیعَه : نام چهارده جایگاه است وهمهٔ آنها کویهایی است از بغداد که به برخی ازآنها گروهی از محدثان منسوب‌اند وازینرو یادکردن آنها لازم است .

ابوجعفرمنصور (خلیفه) هنگامی که بغدادرا آبادان ساخت به‌هریك ازسرداران واعیان همراهان ووابستگان خویش جایگاهی اقطاع کرد تا آن را آبادکنند وخود ووابستگانش درآن سکونت گزینند وآنها این منظور را انجام دادند وهر قطیعه‌ای به‌آبادکنندهٔ آن نسبت داده شد ومن بترتیب الفبایی نام کسانی را که قطیعه بآنان منسوب است یاد می‌کنم :

۱ ـ قطیعه اسحاق ازرق شروی مولای محمد پسرعلی پسر عبدالله پسر عباس وآن در نزدیك کرخ است .

۲ ـ قطیعهٔ ام جعفر زبیده دخت جعفر پسر منصور دربغداد نزدیك باب‌التبن از سوی غربی بود .

از منسوبان بدان: اسحاق پسرمحمدپسر اسحاق‌قطیعی ناقد، وی ازحسن‌پسر عرفه و جز او روایت‌کرد.

۳ ـ قطیعه خاندان جِدار تیره‌ای از خزرج که برخی از راویان جداری بدان منسوب‌اند .

۴ ـ قطیعهٔ دقیق درسوی غربی بغداد .

از منسوبان بدان: ابوبکراحمد پسرجعفرپسرحمدان پسرمالك قطیعی . وی از محدثانی بودکه بسیار حدیث می‌کردند و پیشوایان حدیث از او روایت‌کرده‌اند

۱ـ جایگاه دیگر دهکده‌ای است مقابل آمد . رجوع به‌ص ۳۵۲ متن شود .

و درسال ۳۱۸ درگذشته است .

۵ ـ قطیعهٔ ربیع پسریونس حاجب‌منصورکه منصورآن را بعنوانِ اقطاع بوی داد و آن را قطیعه داخلی‌گویند .

از منسوبان بدان: ابومعمر اسماعیل پسر ابن معمر پسر حسن هروی قطیعی بغدادی . وی محدثی ثقه بود .

۶ ـ قطیعهٔ دیگر بنام ربیع معروف به قطیعهٔ خارجی است که مهدی بالله امیرالمؤمنین آن را اقطاع ربیع قرار داد .

۷ ـ قطیعهٔ زهیر نزدیك حریم خاندان طاهر در سوی غربی بغداد . و زهیر پسرمحمد ابیوردی بود .

۸ ـ قطیعهٔ عجم در سوی شرقی میان حلبه و باب الازج کویی بزرگ بود .

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمدپسر عمر قطیعی حنبلی واعظ و پسر وی ابوالحسین محمد. من اورا در بغداد ترك‌گفتم و درحال حیات بود .

۹ ـ قطیعهٔ عکی‌که بنام عکی مقاتل پسرحکیم پسرعبدالرحمان پسر حارث از سرداران منصور است وقطیعهٔ وی‌میان باب‌البصرة و باب‌الکوفهٔ مدینهٔ منصور بود.

۱۰ ـ قطیعهٔ عیسی پسر علی پسرعبدالله پسر عباس عموی منصور در بغداد .

از منسوبان بدان : ابراهیم پسرمحمد پسرهیثم قطیعی.

۱۱ـ قطیعهٔ فقها درکرخ. ومحدثان میان‌این قطیعه‌وقطیعهٔ ربیع درکرخ‌فرق گذاشته و بدین قطیعه ابواسحاق ابراهیم پسرمحمد پسرمنصورقطیعی کرخی را نسبت داده‌اند . وی ازخدیجه دخت محمدپسرعبدالله شاهجانی وابوبکرخطیب و دیگران روایت‌کرد وابوسعد نام او را درشیوخ‌خویش یادکرده است وی بسال۵۳۸درگذشت.

۱۲ ـ قطیعهٔ ابوالنجم یکی از سرداران منصور پیوسته به قطیعهٔ زهیر که به حریم طاهری متصل است .

قُعَیقان : نام سه جایگاه است :

۱ ـ کوهی است در اهواز که‌ستونهای مسجد جامع بصره ازآن استخراج و

تراشیده شده است[1].

قُفْص:[2] نام دوجایگاه است :

۱ـ نام طایفه‌ای است چون کردان در کوههایی میان سرزمین فارس و کرمان و ایشان را سرزمینی است بهمین نام[3] طایفهٔ مذکور شریرترین ومفسده‌انگیزترین وباقساوت‌ترین مردم جهان‌اند وعضدالدوله پسر بویه باایشان به‌نبرد برخاست و آنقدر ازآنان کشت که گمان کرد ایشان را نابود کرده است .

۲ ـ دهکدهٔ مشهوری میان بغداد وعکبراء که ازجایگاه‌های لهو و لعب بود و اشعار بسیار دربارهٔ آن است .

از منسوبان بدان: ابوالعباس احمد پسر سلمان قفصی . وی شیخی صالح بود و دربغداد می‌زیست ، ازحسن پسرطلحه نعالی وجز اوحدیث شنید . ابو سعد وی را درشیوخ خود آورده است .

قَلعَه : نام چهارده جایگاه است :

۱ ـ قلعهٔ جص[4] یا دژگچ در ارجان[5] از ناحیه‌های فارس است .[6]

قناطِر :[7] نام پنج جایگاه است :

۱ ـ قناطرخاندان‌دارا جایگاهی درکوفه .

۲ ـ قناطرحذیفه‌در سوادبغداد منسوب به‌حذیفه‌پسریمان‌ازصحابهٔ پیامبر(ص)

۱ـ جایگاه‌های دیگر درمکه است. رجوع به‌ص ۳۵۵ متن شود .

۲ـ معرب کوفج یا کوچ است. رجوع به حدودالعالم ذیل کوفج ص۳۰ و۵۴ و۱۲۷ چاپ‌دانشگاه وفهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی شود.

۳ـ در سرزمینهای خلافت ساکنان این کوه بنام بلوص معرب بلوچ آمده و مقصود بلوچستان کنونی است.

۴ـ معرب گچ است.

۵ـ یا ارگان (ارجان) معرب است .

۶ـ جایگاه‌های‌دیگر درهند و اندلس‌ویمن‌وصفین وصیداء وافریقیه‌وحلب وناحیه‌های دیگر شام است. رجوع به‌ص۳۵۷ متن شود.

۷ـ ج ، قنطره (پل)

وآن را بدین نام از اینروخوانده‌اند و حذیفه بدانجا رفت و بقولی آنجا را مرمت کرد و ازنو آن را آبادان ساخت و برخی گفته‌اند قناطر حذیفه نزدیك دینوراست .

۳ ـ جایگاه یا کوی یادهکده‌ای است دراصفهان. دربارهٔ دیگر قناطر رجوع به‌صفحه ۳۵۹ متن شود.

قَنْطَرَه :[۱] نام دوازده جایگاه است :

پلها بیشمار است و دراینجا آنهایی را آورده‌ایم که‌همچون اسم خاص‌اند یا ازجایگاه‌هایی هستندکه برخی از راویان بدانها منسوب است و برحسب مضاف‌الیه آنها بطریق الفبایی مرتب است .

۱ـ قنطرهٔ اَربَك یا اَربُك‌واربق باق هم‌روایت شده‌است. یکی‌از ناحیه‌های خوزستان[۲] و دهکده‌های رامهرمز است .

از منسوبان بدان: ابوطاهرعلی پسراحمد پسرفضل رامهرمزی اربقی .

۲ ـ قنطرهٔ بَرَدان کویی‌است دربغداد .

از منسوبان بدان: علی پسر داود ابوالحسن تمیمی قنطری وی ازسعید پسر ابومریم وابوصالح دبیرلیث و جزآن دو روایت کرد . و ابراهیم حربی و ابوالقاسم عبدالله بغوی ویحیی پسرصاعد و جزآنان از وی روایت دارند .

۳ـ قنطره خُرّزاد[۳] مادر اردشیر درخراسان[۴] که ازلحاظ عظمت واستواری‌از شگفتیهای جهان است .

۴ ـ قنطره دیگر خرزاد مادر اردشیر میان ایذه[۵] و رباط برسیلگاهی‌است‌که بجز درهنگام روان شدن سیل‌آب ندارد . گویند هرگز قنطره‌ای از نظر بزرگی و استواری همانندآن درگیتی‌ساخته نشده است ، درازای‌آن‌بیش‌از هزار ارش‌وبلندی آن ۱۵۰ ارش است وبیشترآن از ارزیر وآهن است .[۶]

۱ـ بمعنی پل .

۲ـ ن . ل : اهواز .

۳ـ درمتن خرزاد .

۴ـ ن . ل : درخوزستان .

۵ـ درمتن ایذج معرب‌آن آمده .

۶ـ و رجوع به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی شود.

۵ـ قنطرهٔ خاندان زُرَیق (با بنی‌زریق) در بغداد بر رود رُفَیل و آن کویی است درسوی غربی شهر که هم اکنون آباد و مسکون است و برخی از متأخران را بدان نسبت داده‌اند.

۶ ـ قنطرهٔ سمرقند: و آن به‌رأس‌القنطره (سرپل) معروف است. در قدیم آن را خَشو فَغن می‌گفتند.

از منسوبان بدان: ابومنصور جعفر پسر صادق پسر جنید قنطری وی ازخلف‌پسر عامر بخاری و محمدپسر اسحاق پسر خزیمه‌روایت‌کرد و بسال ۳۱۵ دیده‌از جهان بر بست.

۷ـ قنطرهٔ شَوك در بغداد بررود رفیل‌که اکنون معروف به‌رود عیسی درسوی غربی شهر است و نزدیك آن‌کوی‌و بازارهایی‌است‌که بنام قنطره معروف است‌و برخی از راویان را بصورت شوکی بدان نسبت داده‌اند.

۸ ـ قنطره معبدی نیز در سوی غربی بغداد است.

از منسوبان بدان: عبدالله پسر محمد معبدی و اورا درآنجا اقطاع (تیول) و کویی بود منسوب به قنطره.

۹ ـ قنطرهٔ نعمان پسر منذر نزدیك کرمانشاه. گویند نعمان بسوی خسرو (کسری) می‌رفت و گذشتن از آن جایگاه بر وی دشوار بود از خسرو اجازه خواست که در آنجا پلی بسازد و خسرو بوی پاسخی داد که درآن داستانی است.

۱۰ ـ رأس‌القنطره (سرپل) کویی است در نیشابور

از منسوبان بدان: حسن‌پسر محمدپسر سنان نیشابوری ابوعلی قنطری سواق. وی ازمحمد پسر یحیی‌پسر یوسف روایت‌کرد و ابوعلی‌حافظ و دیگران ازوی‌روایت‌دارند.[1]

قومس:[2] نام سه جایگاه است:

---

۱ دوجایگاه دیگر دراندلس و عراق عرب است. در سرزمینهای خلافت شرقی قنطره یا پلهای دیگری‌نیز آمده است رجوع بفهرست‌آن وفهرست ترجمه مسالك وممالك اصطخری چاپ‌ایرج افشار شود.

۲ـ لسترنج می‌نویسد بفارسی‌کومس است ولی صاحب حدودالعالم کومس ارت را حزو دیه‌های تفزغز یادکرده وفارسی این قومس‌را کومش آورده است رجوع به فهرست هردوکتاب وفهرست نخبة‌الدهر شود.

۱ ـ مشهورترین آنها سرزمین پهناوری است دارای شهرها و دهکده‌های بسیار میان خراسان وجبال ابتدای‌آن ناحیه مغرب سمنان و مرکزآن دامغان و از شهرهای‌آن بسطام‌وبیاراست[۱] . ودانشمندانی‌که ازآن سرزمین‌برخاسته‌اندبیشمارانند.

۲ ـ بلفظ قومسه (با «ه») از دهکده‌های‌اصفهان است[۲].

قُوهستان : نام سه جایگاه است :

و این‌کلمه تعریب‌کوهستان است بمعنی ناحیه‌کوه‌ها وکمتر سرزمینی از بلاد ایران یافت می‌شودکه درآن جایگاهی بنام کوهستان نباشد[۳] وتنهابدین لفظ شهرت نیابد وبجزآن شناخته نشود .

۱ـ ناحیه بزرگی است میان نیشابور وهراتو اصفهان و یزد که درآن‌شهرها و دهکده‌های بسیار است ومرکز آن قاین وگناباد[۴] وطبس و جز اینها است گروه بسیاری ازآنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان‌بدان : ابواسحاق ابراهیم پسرمحمد پسر عبدربه قوهستانی . وی واعظ بود خود را ملقب به عبدالذلیل لرب‌الجلیل کرده بود وحاکم ابوعبدالله ازوی روایت‌کرد و او درحدود سال۳۰۵ از جهان دیده بربست .

۲ ـ کوهستان ابو غانم شهری است در کرمان نزدیك جیرفت میان آن و کوههای بلوچ وکوچ نخلستانهای بسیاری است .

۳ ـ نام ناحیه‌ای کوهستانی است که همدان و قزوین و اصفهان از شهرهای

۱ـ استرنج همین‌قومس‌را بدو بخش کوچك‌وبزرگ تقسیم کرده‌است. رجوع‌به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۲ـ قومس دیگر دراندلس است رجوع به‌ص۳۶۲ متن وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی وفهرست‌حدودالعالم چاپ‌دانشگاه وفهرست نخبةالدهر دمشقی وفهرست نزهةالقلوب و فهرست مسالك و ممالك مصحح ایرج افشار شود.

۳ـ درخراسان جایگاه‌های‌کوهستانی‌را که مرکب ازچندین دهکده باشد براکوه می‌خوانند.

۴ـ درمتن معرب‌آن جنابذ آمده و نام این‌ناحیه درمتنهای مختلف فارسی وعربی بصورتها کنابذ وکنابد وبنابد و ینابذ آمده است. رجوع بـه فرهنگ جغرافیایی ایران و سفرنامه ناصرخسرو و دیگرمتنهای جغرافیا وجغرافیای تاریخی شود .

آن است ومن بجز حازمی کسی را ندیده‌ام که آن ناحیه را بدین نام بخواند وشاید وی دیده است که چون نام ناحیه مزبور بتازی جبال و بفارسی معنای آن کوهستان می‌باشد بتوهم این نام را بر آنجا نهاده است و یا از شخص ثقه‌ای از مردم آنجا این نام را نقل کرده است[1].

قُهُنْدِز:[2] نام پنج جایگاه است:

و آن اسم جنس است برای هر دژی در وسط شهر بزرگ[3] و کمتر شهری در خراسان و ماوراءالنهر یافت می‌شود که بی‌قهندز باشد و ما آنهایی را در اینجا می‌آوریم که برخی از راویان بدانها منسوب باشند.

۱ ـ قهندز نیشابور.

از منسوبان بدان: حسن پسر عبدالصمد پسر عبدالله پسر رزین ابوسعد قهندزی نیشابوری. وی از فضل پسر دکین و جز وی روایت کرد.

۲ ـ قهندز سمرقند.

از منسوبان بدان: احمد پسر عبدالله سمرقندی قهندزی ابومحمد. ابوسعد ادریسی در تاریخ سمرقند نام وی را آورده است. قهندزی از عمار پسر نصر[4] روایت کرده است.

۳ـ قهندز هرات: ازمنسوبان بدان: ابوبشر قهندزی. وی از ابو اسماعیل عبدالله بن محمد انصاری ونجیب پسر میمون پسر سهل پسر علی ابوسهل واسطی اصل ازمردم هرات روایت کرد وازابومحمد عبدالجبار پسر محمد جراحی وابومحمد حاتم پسر محمد پسر یعقوب پسر اسحاق پسر محمود محمودی حدیث نمود و ابونصر مؤتمن پسر

۱ـ صاحب برهان درذیل کوهستان می‌نویسد: نام ولایتی است درخراسان که آنرا کهستان می‌گویند ومعرب آن قهستان است وقبل‌ازاین سمرقند رانیز می‌گفته‌اند. ورجوع به‌حاشیه آن از دکتر معین شود.

۲ـ این ضبط ابوسعد است و برخی قَهَنْدز آورده‌اند.

۳ـ ن. ل: وبرخی تنها حرف اول و دوم آن را بضم خوانده‌اند وآن دراصل نام قلعه وحصن است.

۴ـ ن. ل: نصیر.

احمدساجی بغدادی و محمد سیارد هان از وی حدیث کردند وعبدالله پسر سمرقندی گفت دربارهٔ تولد وی از او پرسیدم پاسخ داد: درقهندز هرات در نخستین روز سال ۳۹۲ متولد شدم. دیگر از منسوبان بدان نجیب‌الدین پسر ناصر هروی است که مؤتمن ساجی درهرات از وی حدیث شنید.

۴ ــ قهندز مرو که گروهی بدان منسوب‌اند.

۵ ــ قهندز بخارا: **از منسوبان بدان:** ابو عبدالرحمان محمد پسر هارون انصاری قهندزی بخاری وی از عبدالله پسر مبارك وابن عیینه وفضیل پسر عیاض وجز آنان حدیث شنید و اسباط پسر یسع از وی روایت کرد.

قَیس: نام‌دوجایگاه است:

۱ ــ جزیره قیس پسرعَمیرة واین همان است که آن را کَیش[1] می‌نامند. جزیره‌ای است در وسط دریا میان عمان و فارس جایی خوش منظر و زیبا و پراز بوستانهاو نخلستانها است که دشت‌فارس ازآنجا دیده می‌شود وملك عمان وآن‌نواحی درآنجااست وهمهٔ آن‌ناحیه‌ها را[2] [که لنگرگاه هند است] بارها دیده‌ام و در آنجا باگروهی از خداوندن دانش وادب دیدارکرده‌ام[3].

قَیلوَیه:[4] نام سه جایگاه است:

۱ ــ یکی از دهکده‌های نهرالملك از ناحیه‌های بغداد است.

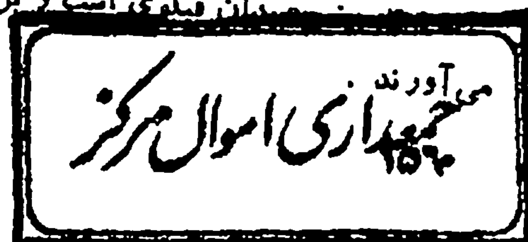
از منسوبان بدان: سعید پسر ابوسعد پسر عبدالعزیز پسر ابوسعد جامدی (زادگاهش جامده بود) و جامده از دهکده‌های واسط است. ولی سعید در قیلویه بجهان آمد چه پدر وی بدانجا فرود آمده بود. وی واعظی پارسا بود از ابوالفتح

۱ــ در تداول امروز بکسر(ك) تلفظ می‌شود.

۲ــ نسخه بدل: پایتخت‌کشوری است ازپادشاه آن ناحیه‌ها وپادشاه آنجا فارسی است.

۳ــ جایگاه دیگر درمصر است. رجوع به‌ص ۳۶۵ شود.

۴ــ ... بدان قیلوی است و برخی آن را قبلوه می‌خوانند ونسبت‌بدان را قیلوهی می‌آورند



عبدالکریم پسر ابوالفتح کروخی حدیث شنید و از وی در بغداد بسال ۵۹۶ حدیث کرد و تمیم بندنیجی[1] وجز وی ازسعید حدیث شنید .

۲ ـ از دهکده‌های نهروان است ، دهکده‌ای است بزرگ وآبادان با اینکه سراسرشهر نهروان ویرانه شده است .[2]

قَیقان: نام دوجایگاه است :

۱ ـ نام شهرهای پشت بلخ ازناحیه‌های طخارستان است[3]

۱ـ بندنیجین رادردوران مستوفی بفارسی بندنیگان می گفتند ومصححان سرزمینهای خلافت اسلامی نوشته‌اند یکی‌از شهرهای مهم‌عراق درجنوب راه‌خراسان نزدیك خوزستان است واکنون آنرا «مندلی» گویند... ومندلی نزدیك مرزهای‌اراك(عراق) ایران‌است.. ونام‌آن به‌آشوری «اردلیکا» یا «اردریکا» و به‌فارسی قدیم«وردنیکا» بوده است هرودت آنرا بنام «اردریکا» یادکرده ونوشته است درآن چشمه‌های نفت‌است وچنین می‌نماید که کلمه «مندلی» ازوردنیکایا اردنیکایااردریکابه وندنیکان‌وبندنیکاتحول‌یافته وآنگاه‌به بندنیج وبندنیجین وسپس به مندلیج وآنگاه به‌مندلی نام شایع امروز تعریب و تصحیف شده است ازمتن وحاشیه ص۸۸ ترجمه عربی سرزمینهای خلافت اسلامی .

۲ ـ جایگاه دیگر از ناحیه‌های میان حله و مطیرآباد است . رجوع به‌ص ۳۶۶ متن شود.

۳ـ جایگاه دیگر دربیرون شهرحلب است. رجوع به‌ص۳۶۶ متن شود.

حرف ك

کار: نام چهار جایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای در اصفهان.

از منسوبان بدان: ابوالطیب عبدالجبار پسر مفضل[1] پسر محمد پسر احمد کاری. وی از ابوعبدالله محمد پسر ابراهیم پسر جعفر یزدی حدیث شنید و ابوالقاسم هبة‌الله پسر عبدالوارث شیرازی حافظ از وی روایت کرد.

۲ ـ دهکده‌ای است در آذربایجان.

۳ ـ کاره (باهاء) از دهکده‌های بنام بغداد است.[2]

کَرّان: نام سه جایگاه است:

۱ ـ کوی بنامی است در اصفهان و گروه بسیاری از محدثان و جز آنان بدان منسوب‌اند.

۲ ـ از بلاد ترك از ناحیه تبت است و در آن کان سیم باشد. از حازمی ابوبکر همدانی.

۳ ـ کُران مؤلف می‌نویسد که محمد پسر سعد کرانی بدان منسوب است، جایگاهی است در فارس و از این باب نیست[3].

کَرج: نام سه جایگاه است:

۱ـ ن. ل: فضل.

۲ـ جایگاه دیگر درموصل است. رجوع به ص ۳۶۷ متن شود و کاریه از امیرنشینهای ترکمان و کاریان از شهرهای فارس بوده. رجوع به فهرست لسترنج شود.

۳ـ و رجوع به ص ۱۳۱ حدودالعالم چاپ دانشگاه شود. کران دیگر درمغرب است. رجوع به ص ۳۶۸ متن شود.

۱ ـ شهری است میان همدان و اصفهان و این ناحیه را نخستین بار ابودلف قاسم پسرعیسی عجلی امیر بخشندهٔ شجاع بصورت شهر درآورد و درآن اقامت گزید وشاعران بدان روی‌آوردند و از اینرو بکرپسر نطاح‌در برخی ازشعرهای عتاب‌آمیز خویش به ابودلف‌گوید : کرج دنیا نیست ومردم هم قاسم نیستند[1].

۲ ـ از دهکده‌های بنام ری است[2]

۳ ـ شهری است‌که‌مرکزرود راورد است ازاین‌ناحیه تا همدان هفت‌فرسنگ است و ایرانیان آن را کره نامند.[3]

کَرْخ: نام نه جایگاه است و برحسب‌مضاف‌الیه‌آن‌به‌ترتیب الفبایی‌آمده‌است:

۱ ـ کرخ بغداد درسوی غربی‌آن است وگروهی بسیار از دانشمندان در هر فن بدان منسوب‌اند .

۲ ـ کرخ جُدّان یا جَدّان بگمان بعضی‌کرخ سامرا و کرخ با جدا و کرخ جدان یکی است و درکتاب ابن‌الفقیه شرحی است‌که نشان می‌دهد کرخ جدان‌شهر دیگری درآخر مرزهای عراق نزدیك خانقین و مرزمیان ولایت خانقین و شهر زور است . گروهی معروف‌کرخی را بدان نسبت داده وگروه‌دیگر وی را به کرخ‌بغداد منسوب داشته‌اند ...

۳ ـ کرخ‌خوزستان: شهری است‌درآن ناحیه و بیشترآن راکرخه با(ه)خوانند.

۴ ـ کرخ سامراوآن را کرخ فیروزگویند و منظور فیروز پسر بلاش پسرقباد پادشاه است وگروهی پنداشته‌اندکه این‌کرخ همان‌کرخ باجدا است وابن ابی حاتم گوید عباد[4] بن تمیم‌غُبَری‌کرخی ازکرخ سامرااست‌وحافظ ابوبکرخطیب‌گویداحمد پسر هارون کرخی ازکرخ سامراست .

۱ـ فما کرج‌الدنیا و لاالناس قاسم .

۲ـ گویا منظور همین‌کرج نزدیك تهران است.

۳ـ در حدودالعالم کرج ابودلف نیز بصورت‌کره آمده‌است. رجوع به‌ص۳۰ چاپ دانشگاه شود. و درص۱۴۱ در ذیل ناحیت‌جبال درباره‌کرج رود راور سخن می‌گوید و رجوع به‌فهرست ترجمه عربی سرزمینهای خلافت‌شرقی درذیل کرج وکره‌رود وجزء شود.

۴ـ ن.ل: عبادبن ولید غبری.

۵ـ کرخ عَبَرتا از ناحیه‌های نهروان است. نهروان ویرانه شده ولی عبرتا هم اکنون آبادان است .

از منسوبان بدان : ابومحمد عبدالسلام پسر یوسف پسر محمد پسر عبدالسلام عبرتی کرخی ازکرخ عبرتا است وی از متأخران و خطیب ناحیه خویش است . از ابوالفضل محمد پسر ناصر السلامی دومجلس چهارم و پنجم از امالی[1] وی را شنیده است و او در سال ۶۲۰ زنده بود .

۶ ـ کرخ میسان استانی است در سواد بغداد که آن را استراباد می‌نامند و آن بجز استرابادی است که در طبرستان واقع است . وعمرانی آورده است که کرخ میسان در بحرین است و این گفته مایه تأمل است .[2]

کُرّ :[3] نام سه جایگاه است :

۱ ـ رود بزرگی است از رودهای بنام میان اران و آذربایجان که همچون مرزی میان دو ناحیه مذکور است .

۲ ـ چنانکه ادیبی پنداشته نام جایگاهی است درفارس[4] .

کُرکانج:[5] نام دوجایگاه است و هر دو جزو خوارزم است زیرا خوارزم نام همهٔ آن اقلیم و قصبه و مرکز اعظم آن است که بزبان مردم آنجا آن را گرگانج بزرگتر گویند و کلمه را بصورت جرجانیه معرب کرده‌اند . و این گرگانج برساحل جیحون است ومن آن را دیده‌ام .

۱ـ جمع اُمْلِیَه چون احاجی ج احجیه بمعنی اقوال وملخصها ومطالبی که بر دیگری املا کنند (از اقرب الموارد) وبیشتر محدثان وعالمان تألیفاتی بنام امالی داشتند ودراینجا هم نام کتابی است.

۲ـ جایگاه‌های دیگر دربصره و رقه است. رجوع به ص۳۶۸ تا ص۳۷۰ وفهرست حدودالعالم چاپ دانشگاه وفهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۳ـ مؤلف ازنظر الفبا صورت ملفوظ را درنظر آورده نه صورت مکتوب را زیرا اگر جز این می‌بود باید (کر) پیش ازکرج وکرخ می‌آمد .

۴ـ جایگاه دیگر درموصل است. رجوع به ص۳۷۰ شود.

۵ـ درمتنهای دیگر با (گ) آمده است.

۲ ـ گرگانج کوچکتر : شهری است نزدیك گرگانج بزرگتر بفاصلهٔ ده میل و من درسال ۶۱۶[1] درآنجا بودم شهری پرجمعیت، آبادان ودارای بازاردرازی‌است.

از منسوبان بدان : ابونصرمحمدپسر احمد پسرعلی‌پسرحامد گرگانجی‌مقری منسوب بیکی از دو گرگانج است. وی برای فرا گرفتن دانش قراءت سفرها بهرسوی کرد ودرآن دانش تصنیفهای سودمندی نوشت وفرزندان واصحاب خویش‌را روزی می‌دادتولد اودرمرو درحدود سال ۴۹۰ بودودرسال ۴۸۴ دیده ازجهان بربست.

گُرگان : نام سه جایگاه است :

۱ ـ گرگان همان جرجان معروف است وهمهٔ ایرانیان جز باکاف‌آن را تلفظ نکنند، شهر با عظمتی است که گروه بزرگی از دانشمندان در همهٔ فنون از آن برخاسته‌اند و آن میان طبرستان وخراسان است .

۲ ـ کرکان[2] : دهکده‌ای است در فارس‌که با جیم نیامده است .

۳ ـ دهکده‌ای است نزدیك کرمانشاه که شهری ندارد[3] .

گَرْگَرْ : نام دو جایگاه است :

۱ ـ شهری است در اران نزدیك بیلقان که آن را خسرو انوشروان بنیان نهاده است .

۲ ـ دهکده‌ای است میان بغداد وقفص[4] (کوچ)که نام‌آن در اشعارآمده‌است.

کِرمان : نام چهارجایگاه است .

۱ ـ سرزمین بزرگ‌و اقلیم پهناوری است‌مشتمل برشهرهای‌بسیاروشهرستانهای وسیع و دارای برکت ونعمت فراوان . درآن نخلستانهای بسیار وخرمای نیکی‌است

۱ـ ن . ل ۶۱۹

۲ـ درمتن چنین است ولی درفارسی با گاف مضموم است بصورت گرگان .

۳ـ درباره گرگان وگرگانج رجوع به مآخذهای جغرافی و جغرافیای تاریخی مذکور درصفحه‌های پیش شود. دهکدهٔ اخیر گویا شهری باشد که امروز بنام «گَرَگان» معروف است. یعنی محل تولد مرحوم عبدالعظیم قریب

۴ـ رجوع به همین کلمه درحرف ق شود.

که برخرمای بصره برتری دارد . سرزمین مزبور میان فارس وسیستان ومکران است ویك سوی آن به مرزهای خراسان می‌پیوندد .

منسوبان بدان بیشمار وازحدوحصر افزون است ومرکز وبزرگترین شهرهای آن گرمسیر وسیرجان است .

۲ ـ شهر بنامی است میان غزنه وکشورهند وآن از ناحیه‌های غزنه درمسافت سه روز راه تا غزنه است .

۳ ـ قَرِیّ[۱] آل کرمان : شهری است در حَجر[۲] یمامه از دیار عرب .

۴ـ کرمانیه(بصورت منسوب)کویی است در نیشابور وآنرا مُرَبّعَة کرمانیه گویند وکرمانیه را درذیل کرمان از اینروآوردم که نسبت همهٔ آنها یکی است .

از منسوبان بدان: ابویوسف یعقوب پسر یوسف پسر یعقوب کرمانی نیشابوری شیبانی فقیه حافظ معروف به‌ابن‌اخرم وی دیرزمانی درمصر اقامت گزید و با مزنی مکاتبه داشت، ازاسحاق پسر راهویه وجز اوحدیث شنید .واما ابوعمرحفص پسرعمر پسر هبیرهٔ بخاری کرمانی منسوب به‌کرمینیه از دهکده‌های بخارا است و بنابر مشهور واکثر نسبت بدین دهکده کرمینی است لیکن حافظ ابوبکر خطیب وی را بدینسان (کرمانی) نسبت داده است .

کِس: نام دوجایگاه است:

۱ ـ شهری است درماوراءالنهر نزدیك نخشب وبرخی گویندکس نام سراسر سغد است واین گفته‌راحافظان درکتابهای خویش بدینسان آورده‌اند ومردم ماوراءالنهر کس را بصورت (کش) تلفظ می‌کنند .

از منسوبان بدان: عبدالحمید پسرحمید پسر نصر کسی معروف به عبد بن حمید . وی ازیزید پسرهارون و عبدالرزاق پسرهمام وجز آن دو روایت کرد ومسلم پسرحجاج وابوعیسی ترمذی وجز آنان ازوی روایت دارند. وی درسال ۲۴۹ درگذشت.

۱ـ این کلمه درلغت به‌معنای: آب رود وزمین یا آبراههٔ ازبالا بسوی نشیب یا از پشته بسوی مرغزار وباغ است. (منتهی‌الارب) .

۲ـ حجر مرکز یمامه است. رجوع به منتهی‌الارب شود.

۲ ـ شهری است در سرزمین مکران که نام آن در کتابهای فتوح آمده است.

کَش: نام سه جایگاه است

۱ ـ دهکده‌ای است درسه فرسنگی جرجان برفراز کوه.

از منسوبان بدان: ابوزرعه‌محمدپسر یوسف‌پسر محمد پسر جنیدکشی جرجانی وی از ابونعیم عبدالملك پسرمحمد پسر عدی و مکی پسرعبدان وعبدالرحمان پسر ابوحاتم وجزآنان حدیث کرد وگروهی از وی حدیث شنیدند. مردی دانشمند بود وتصنیفهایی داشت وبسال ۳۹۰ درمکه درگذشت.

۲ ـ بگفتهٔ ابوالفضل پسر طاهر، شهری است در ماوراءالنهر که عبدالله پسر حمیدکشی(که درکس نیز گفته شد) ازآنجا است ولی کلمه معرب گشته و بهسین نوشته شده است ومحدثان صورت کشی را خطا میدانند ولی در نزدما غلط نیست زیرا نخست آنکه مردم آنجا وهمهٔ کسانی که در ماوراءالنهر بسرمی برند بجز کش تلفظ نمی کنند وایشان بشهر خویش داناترانند. دوم آنکه کلمه اعجمی است بدان بازی کرده‌اند[1] هنگامی که برای ما مسلم شود آن را بدان صورت یاد کرده‌اند و بنابراین حجت ایشان در تعریب وتعبیرآن برخلاف تلفظ مردم محل اعجمی بودن آن خواهد بود.

۳ ـ کش از دهکده‌های اصفهان است (به‌کاف غیرصریح ـ گ) و این گفتهٔ ابوموسی است وهموگفته است درآنجا گروهی ازطالبان‌دانش بود ولی آن‌را بگمان‌من بجای کاف با جیم می‌نویسند[2].

کَلاباد[3]: نام دوجایگاه است:

۱ ـ کویی است در بخارا.

۱ـ اشاره به اصل معروف: هذه الکلمة اعجمیة فالعب بها ماشئت. این کلمه غیرعربی است، هرچه بخواهی باآن بازی کن یعنی بهرصورت که بخواهی آن‌را بخوان ولی درمتن بجای یتلعب یتعلب آمده است وتعلب درعربی بکارنرفته است.

۲ـ بلاذری ازکس دیگری درسیستان‌هم نام می‌برد رجوع به‌ص۵۵۵ وص۶۱۰ چاپ دارالنشر للجامعیین شود.

۳ـ درمتن کلاباذ است.

از منسوبان بدان: ابومحمد عبدالله پسرمحمد پسریعقوب فقیه‌کلابادی وابو منصور احمد پسر محمد پسرحسین پسرحسن پسرعلی پسر رستم‌کلابادی حافظ یکی ازپیشوایان حدیث. وی ازهیثم پسرکلیب وجز اوحدیث شنید ومُستغفری وحاکم‌ابو عبدالله از وی روایت‌کردند. بومنصوردرسال ۳۹۸ بجهان آمد ودر سال ۴۶۰ دیده از جهان بربست.

۲ ـ ابوسعدگفته است بگمان من این کلاباد بضم‌کاف[1] است و آن رامعرب می‌کنند وجلاباد[2] می‌گویند وآن‌کویی است درنیشابور.

از منسوبان بدان: ابوحامد احمد پسر سری پسر سهل نیشابوری الجلاب کلابادی. وی از محمد پسرزید[3] سلمی وسهل پسرعثمان وجزآن دوحدیث شنید و محمد پسرفضل مذکور وجز او وهم پسرش ابوالقاسم علی پسر ابوحامد کلابادی از وی روایت‌کردند.

کَلب: نام شش جایگاه است:

۱ ـ جایگاهی‌است میان‌کومش و ری از باراندازهای حجاج خراسان واین بنقل از ابوبکر پسرموسی حازمی است[4].

کَنجَه[5] نام دوجایگاه است:

۱ ـ شهربزرگی است‌که مرکز اعمال اران‌است و اهل‌ادب‌آن را جنزه‌می‌نامند

۲ ـ جایگاهی است ازناحیه‌کنستان میان اصفهان و لرستان و آن از اعمال اصفهان است.

کُنْدُر: نام دوجایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای است از ناحیه‌های نیشابور از ناحیهٔ ترشیز[6] و ایرانیان

۱ـ وشاید گاف زیرا درتعریب گاف به‌جیم بدل شود.

۲ـ گل‌آباد یاگلاباد.

۳ـ ن. ل: یزید.

۴ـ جایگاه‌های دیگر درمدینه ویمامه وجزاینها است رجوع به‌ص۳۷۵ متن شود.

۵ـ درمتن بصورت معرب است ولی فارسی‌زبانان گنجه تلفظ می‌کنند.

۶ـ کاشمر کنونی که معرب‌آن طریثیث است.

ترشیش گویند .

از منسوبان بدان: وزیر عمیدالملك ابونصر محمد پسر ابوصالح منصور پسر محمد کندری جراحی وزیر طغرلبك نخستین پادشاه سلجوقیان است که بسال ۴۵۷[1] کشته شد

۲ ـ دهکده‌ای است نزدیك قزوین .

از منسوبان بدان: ابوغانم حسین و ابوالحسن علی پسران عیسی پسر حسین کندری ، آنان از ابوعبدالرحمان محمد پسر حسین سلمی صوفی حدیث شنیدند و تصنیف‌های اورا نوشتند .

کنکور :[2] نام دوجایگاه است :

۱ ـ شهرکی است میان کرمانشاه وهمدان وآن را قصراللصوص (کوشك یا دژ دزدان) گویند[3] .

۱ـ ن . ل : ۴۵۹ .

۲ـ گاهی کاف دوم مفتوح خوانده می‌شود.

۳ـ جایگاه دیگر دژی است نزدیك جزیرهٔ ابن‌عمر .

حرف ل

لین : نام سه جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است در مرو .

از منسوبان بدان: محمد پسر نصر پسر حسین پسر عثمان لینی . وی از صالحان بود ابن مبارك و دیگران از وی روایت کردند و بسال ۲۳۳ درگذشت سمعانی گوید: ابن ماکولا چنین یادکرده است ومن درمرو دهکده‌ای بنام لین نمی‌شناسم و شاید آلین باشد[1]

---

۱ ـ جایگاه دیگر در بین‌النهرین است. رجوع به ص۳۸۰ متن شود.

حرف م

مازَر : نام دوجایگاه است :

۱ـ سلفی گوید دهکده‌ای‌است درلرستان میان اصفهان وخوزستان .

از منسوبان بدان: عیاض پسر محمد پسر ابراهیم ابهری مازری . وی صوفی بود و درمازر توطن گزید سلفی گوید دربارهٔ تولدش از وی پرسیدم گفت: درسال ۵۰۰ بدنیا آمده و درحدود هفتاد واندی عمر داشت[۱] .

مالکیّه : نام سه جایگاه است :

دهکده‌ای است در دروازهٔ مدینةالسلام بغداد روبروی باب‌الظفریه[۲] .

مالین:[۳] نام سه جایگاه است :

۱ ـ مالین هرات ناحیه‌ای است مشتمل بر بیست وپنج دهکده .

از منسوبان بدان: ابوسعد احمد پسر محمد پسر احمد پسر عبدالله انصاری مالینی صوفی . وی از بوبکر خطیب و جز او روایت کرد و از حافظان بزرگ بود کتاب تصنیف و خبراملاکرد و درسال ۴۱۲ درمصر درگذشت .

۲ـ نام‌دهکده‌ای است درباخرز ازناحیه‌های نیشابور.

۳ ـ دهکده‌ای است برکنار رود جیحون . ازابوالحسن خوارزمی .

۱ـ جایگاه دیگر درصقلیه (جزیرهٔ سیسیل) است.

۲ـ جایگاه‌های دیگر درکنار فرات وبادیه است.

۳ـ درترجمه مسالك‌وممالك اصطخری بصورتهای: مالن‌ومالان هم‌آمده‌است. رجوع به‌فهرست‌کتاب مزبور مصحح ایرج‌افشار شود.

مایمُرغ:[1] نام سه جایگاه است :

۱ ـ از دهکده‌های بخاراست براه نخشب.

از منسوبان بدان: ابونصر احمد پسرعلی پسر حسین پسرعیسی مقری ضریر مایمرغی . وی از ابوعمرو محمد پسرمحمد پسرصابر وجزاو حدیث شنید و پس از سال ۴۳۰ درگذشت .

۲ ـ مایمرغ دیگر دهکده‌ای است نزدیك سمرقند .

از منسوبان بدان: ابوالعباس فضل‌پسر نصر مایمرغی وی ازعباس پسرعبدالله سمرقندی روایت‌کرد وبکر پسرمحمد پسراحمد فقیه ازوی روایت دارد .

۳ ـ شهرکی است برکنارجیحون که درآن‌گروهی از خداوندان فضل بود . وهمهٔ اینها راابوسعد (رحمت خدای براو) یاد کرده است .

مُبارَك : نام چهار جایگاه است :

۱ ـ نام رودی است در بصره که یکی از منسوبان بدان از عبدالصمد طبسی روایت‌کرده است .[2]

۲ ـ مبارکه (بزیادت ه) از دهکده‌های خوارزم است .

۳ ـ مبارکیه (بصورت منسوب) دژی است در قزوین که آن را مبارك ترکی یکی ازموالی خاندان عباسیان بنیان نهاده است و درآن گروهی از موالی اواست و نسبت به همه(مبارك ـ مبارکه‌ ـ مبارکیه) یکی‌است واز اینروآنها راباهم‌آوردیم[3].

مُتالِع : نام دوجایگاه است :

۱ـ فردوسی شعرهایی بدینسان دارد:

همه کابل و دنبرومای هند ز دریای چین تا بدریای‌هند

توبی پهلوان‌جهان کنخدای بفرمان‌تو دنبر و مرو ومای

رجوع به‌برهان ذیل مای و مرغ وحواشی آقای دکتر معین و فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی شود همچنین درترجمه مسالك وممالك اصطخری مصحح ایرج افشار مایمرغ بخارا وسغد آمده است. رجوع به‌فهرست‌آن شود.

۲ـ رجوع به ص۳۸۲ متن شود .

۳ـ جایگاه دیگر درواسط است رجوع به ص ۳۸۲و۳۸۳ متن شود.

کوهی است در بحرین میان سوده واحساء و در دامنهٔ این کوه چشمهٔ آب روانی است بنام چشمهٔ متالع[1] .

مُحَمَّدیَّه : نام هشت جایگاه است :

۱ ـ کوی بزرگی است در پایین باره که مهدی محمد پسر منصور ابو جعفر آن را درحیات پدرخویش آبادان ساخت وآن را بنام خویش کرد .

۲ ـ شهری است درکرمان دراقلیم سوم .

۳ـ دهکده‌ای است در بغداد از ناحیه‌های خراسان[2] بیشتر کشت آن برنج است.

۴ ـ دهکدهٔ دیگری است در بغداد ازناحیه رود سل .

از منسوبان بدان: ابوعلی محمد پسرحسین‌پسراحمد پسرطیب محمدی‌ادیب. وهبة‌الله‌شیرازی ازوی روایت‌کرد .[3]

مُحَوَّل . نام دوجایگاه است :

۱ـشهرکی است‌نزدیك بغداد بفاصله چهار میل . شهری باصفا و پردرخت و دارای جویبارهای‌گوناگون است چنانکه‌گویی غوطهٔ دمشق است .

۲ ـ باب‌المحول . شهربزرگی است درسوی‌کرخ بغداد .

از منسوبان بدان: ابوبکر محمد پسر خلف‌پسر مرزبان محولی که دارای تصنیفهایی است وی از زبیر پسربکار روایت‌کرده است وابوعمروپسرحَیَّوَیه وحزاو از ابوبکر مزبور روایت دارند. وی بسال ۳۰۹ درگذشت.

مَداین : نام سه جایگاه است[4]

۱ـ متالع دیگر آبی است درظهران (ظ) رجوع به‌ص ۳۸۳ متن شود.

۲ـ درمتن چنین است ولی درحاشیه نسخه بدلی بدینسان‌آمده : درراه خراسان .

۳ ـ جایگاه‌های دیگر دربرقه وناحیهٔ زاب مغرب و جایی درنزدیك سامرا است رجوع به ص۳۸۷ شود.

۴ـ جایگاه‌های دیگر درحلب است. رجوع به‌ص۳۸۸ متن شود.

۱ ـ مداین عراق یا مداین‌کسری (خسرو) که معروف است.

مدینه : [1] نام شانزده جایگاه است.[2]

۲ ـ مدینهٔ اصفهان یا جی که اکنون به شهرستان معروف است وآن برکنار زنده رود (زاینده رود) است و بین‌آن ویهودیه‌شهراصفهان کنونی قریب دومیل است که ویرانه‌های میان‌آنها بهم پیوسته است .

از منسوبان بدان: (با نام مدینه)گروه بسیاری است که ابوالفضل پسر طاهر مقدمی برخی ازآنان راکه بدست‌آورده بسبب فزونی بترتیب الفبایی یادکرده است وبرخی ازآنان راکه ابن طاهر نیاورده است بدینسان می‌آوریم .

حافظ ابوموسی محمد پسر ابوبکرعمر پسر احمد پسر عمر پسر محمد پسر ابوعیسی مدینی(اصفهانی) وی تصنیف‌های بسیار نوشت ، درسال ۵۰۱متولد شد وپس ازبلوغ درطلب حدیث سفرکرد وبه اصفهان بازگشت و در آنجا اقامت گزید تا در جمادی‌الاولی بسال ۵۸۱ درگذشت .

۲ ـ مدینهٔ انبار : مجاور و روبروی انبار است هنگامی که سفاح بخلافت رسید آن را بنیان نهاد و درآن سکونت‌گزید وگروهی ازمحدثان بدان منسوب‌اند که ازنظر ایجاز ازیادکردن‌آنها دراین ترجمه خودداری شد[3]

۳ ـ مدینهٔ بخارا .

از منسوبان بدان: محمود پسر ابوبکر پسر محمد پسر علی پسر یوسف پسر عمر صابونی مروزی و سپس بخاری مدینی ابواحمد از مردم بخارا وی ساکن مدینهٔ درونی بخارا بود ازاینرو بدان نسبت داده‌شد . سماع‌حدیث وهم روایت‌کرد

۱ـ مؤلف درمقدمه این‌باب می‌نویسد مدینه‌را هرگاه اسم‌جنس بدانیم شمارهٔآن از حد وحصر فزون است ولی‌آنچه دراینجا آورده می‌شود ازجنبهٔ عام بودن جداگشته و نام خاص شده‌است‌که کسان‌را بدان نسبت می‌دهند وما به‌ترتیب مضاف‌الیه آنها همه‌را الفبایی آورده‌ایم .

۲ـ درمتن مدینه بغلط مدیمه چاپ شده است . مدینه دراینجا مرادف شارستان فارسی است.

۳ـ رجوع به‌ص ۳۸۹ متن شود.

و ابوسعد وی را در شیوخ خویش آورده است .

۴ ـ مدینهٔ جابر ، وآن را قصر (کوشك) جابر گویند وآن میان ری وقزوین از ناحیهٔ دشتبی منسوب به جابر یکی از افراد خاندان زمّان پسر تیم‌الله پسر ثعلبه پسر عکابه پسر صعب پسر علی پسر بکر پسر وائل است .

۵ ـ مدینة‌السلام بغداد یاقوت بنقل از حافظ ابوموسی گوید : یحیی پسر محمد پسر عبدالملك مدینی یعنی مدینة‌السلام از محدثان منسوب بدان است .

۶ ـ مدینهٔ سمرقند که گروهی از محدثان از آنجا برخاسته‌اند .

از منسوبان بدان: اسماعیل پسر احمد مدینی سمرقندی مکنی به ابوبکر وی از ابوعمر حوضی روایت کرد ومحمد پسر عیسی غزال سمرقندی و دیگران از او روایت دارند .

۷ ـ مدینهٔ مبارك ترکی درقزوین .

از منسوبان بدان: ابویعقوب یوسف پسر حمدان الزمن مدینی قزوینی .وی از محمد پسر حمید رازی و جز او روایت کرد وعلی پسر محمد پسر مهرویه قزوینی از او روایت دارد . ابویعقوب درسال ۳۰۳ درگذشت .

۸ ـ مدینهٔ محمد پسر غمر دریکی از ناحیه‌های بحرین است .

۹ـ مدینهٔ مرو که گروهی را بدین لفظ بدانجا نسبت داده‌اند.

از منسوبان بدان: ابویزید محمد پسر یحیی پسر خالد پسر یزید پسر متی مدینی . ابوالعباس معدانی از وی روایت کرد و گفت وی از مردم مدینه درونی مرو است .

۱۰ ـ مدینهٔ موسی درقزوین منسوب به موسی هادی پسر مهدی (خلیفهٔ عباسی) که درحیات پدرخویش به قزوین رفت وآنجا را بنیان نهاد ازاینرو بوی منسوب شد.

۱۱ ـ مدینهٔ نسف یا نخشب در ماوراءالنهر .

از منسوبان بدان: ابومحمد حامد پسر شاکر پسر سوره پسر ونوسان وراق مدینی نسفی محدثی ثقه وبزرگقدر بود ، ازمحمد پسر اسماعیل بخاری کتاب صحیح

را روایت‌کرد و از ابوعیسی ترمذی و جز آن دو نیز روایت داشت و در ذیقعدهٔ سال ۳۱۱ درگذشت .

۱۲ ـ مدینهٔ نیشابور .

ازمنسوبان بدان : ابوعبدالله محمدپسرعمارةمدینی‌نیشابوری . وی ازاسحاق پسر راهویه ومحمد پسر رافع وجز آن دو روایت‌کرد .کسانی دیگر نیز بهمین لفظ (مدینی) بدانجا منسوب‌اند.[۱]

مَراغه :[۲] نام سه جایگاه است :

۱ ـ شهر بنامی است درآذربایجان با اهمیت وپرجمعیت و دارای بوستانهای بسیار ومیوه‌های خوب وگوارا .

گروه بسیاری از دانشمندان درهمه فنون ازآنجا برخاسته‌اند[۳]

مَرْج[۴] : نام چهارده جایگاه است :

۱ ـ مرج‌الخطبا درخراسان‌است وچون‌گروهی ازامیران‌درآنجاخطبه‌کرده‌اند بدین نام شهرت یافته است .

۲ ـ **مرجِ قَلَعَه** : نزدیك حلوان بر راه عراق تا همدان است و نام آن‌بسیار آمده است .[۵]

مَرغاب: نام سه جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای‌است در مالین ازناحیهٔ هرات.

۱ـ جایگاه‌های دیگر دراندلس‌ومصر وحجاز است وبجز مدینهٔ‌یثرب که نسبت‌بدان موافق قیاس‌مدنی است چون حنیفه‌حنفی و ربیعه‌ربعی نسبت‌به‌بقیه بنابراصل‌کلمه یعنی‌مدینی است. رجوع به‌ص۳۸۸ تا ص۳۹۲ متن شود.

۲ـ نام‌پارسی‌آن : افراز هرود بوده‌است. دربارهٔ وجه تسمیهٔ‌مراغه رجوع‌به‌فهرست سرزمینهای خلافت شرقی شود.

۳ـ دوجایگاه دیگر درنجد وعربستان است. رجوع به‌ص۳۹۲ متن شود.

۴ـ بمعنی چراگاه است.

۵ـ جایگاه‌های دیگر درثغور شامی وحمص وطرسوس و دمشق و رقه واندلس است. رجوع به‌ص۳۹۳ متن شود.

۲ ــ رودی است در مرو شاهجان.[1]

مرو : نام دوجایگاه است :

۲ ــ **مروشاهجان** : وشاهجان بمعنی روح «جان» پادشاه است.[2] و این مرو بزرگتر وقصبهٔ(مرکز) خراسان است وتخت پادشاه در آنجا بود[3] وفاصله‌آن‌تانیشابور وهمچنین تا هرات و بلخ و بخاراهر یك دوازده‌روزراه است واز این مرو ودهکده‌های آن پیشوایان و دانشمندانی برخاسته‌اند که همانند آنها از مدینهٔ مرو ظهور نکرده است.

۲ ــ مرو رود (بعربی مرونهر) که‌فاصلهٔ آن تا مرو شاهجان چهارروز راه‌است و هر دو مرو برکنار یك روداند و ازین مرونیزگروه بسیار دیگری از دانشمندان برخاسته است. و نسبت به نخست مروزی و نسبت به دوم مرورودی است.

مُزْن : نام دوجایگاه است :

دهکده‌ای است در سه یا چهارفرسنگی سمرقند وگاه آن را مزنه‌میخوانند.

از منسوبان‌بدان :احمد پسرابراهیم پسر عیزار مزنی وگاه نیز وی رامزنی می‌گویند.وی ازعلی‌بیکندی روایت‌کرد ومحمد پسرجعفرپسراشعث ازاوروایت‌دارد.

۲ ــ شهری است در کوههای دیلم و آن از دژهای استوار بود.

مَسقط : نام سه جایگاه است :

۱ ــ روستا وهم‌نام طایفه‌ای ازمردم است.

روستای مزبور درپائین‌باب‌الابواب (دربند)درکناره دریای خزراست.[4]

۱ــ جایگاه دیگر نام رودی‌است دربصره‌که بشیر پسرعبدالله آن‌را احداث‌کرده و بنام مرغاب‌مرو خوانده است. رجوع به ص۳۹۵ متن شود.

۲ ــ درمتن : مُلك غلط و صحیح : مَلك است استرنج می‌نویسد : شاهجان معرب شاهگان‌بمعنی: سلطانی‌ــ پادشاهی‌است وسپس گفتهٔ یاقوت‌راهم نقل می‌کند. رجوع‌به‌فهرست سرزمینهای خلافت‌شرقی شود.

۳ــ صاحب حدودالعالم می‌نویسد:واندرقدیم نشست میرخراسان آنجا بودی واکنون به‌بخارا نشیند. رجوع به‌ص۹۵ حدودالعالم چاپ‌دانشگاه وفهرست‌آن شود.

۴ــ جایگاه‌های دیگر دربصره وکنار دریای‌عمان‌است. رجوع به‌ص۳۹۷ متن شود.

مُشَقَّر: نام دوجایگاه است :

دژی است دربحرین که نام آن درتاریخ عرب وفتوح آمده است .

مَعْدِن ،[1] نام شش جایگاه است :

دهکده‌ای در زوزن ازناحیه‌های نیشابور.

از منسوبان بدان: ابوجعفرمحمد پسرابراهیم معدنی .[2]

مُغِیثَه : نام چهار جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است درنیشابور .[4]

مِلح : نام سه جایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای است نزدیك خوار ری و ایرانیان آن را دهنمك خوانند و معنی هر دویکسانست و من آن را دیده‌ام .

۲ ـ جایگاهی است درخراسان[5] .

مَلیح : نام دوجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است در هرات .

از منسوبان بدان: ابوعمرو عبدالواحدپسراحمد پسرابوالقاسم ملیحی‌هروی. وی از ابومنصور محمد پسر سمعان نیشابوری‌وجز وی روایت‌کرد وحسین پسرمسعود بغوی فراء که ازپیشوایان بود و دیگران از وی روایت دارند[6] .

مَناذِر ، نام سه جایگاه است :

مناذر بزرگتر ومناذرکوچکتر دوشهراند ازناحیه‌های اهواز که نام آنها در کتب فتوح آمده است[7] .

۱ـ جایگاه دیگر درعربستان است. رجوع به ص۳۹۸ متن شود.

۲ـ درفارسی بفتح د تلفظ می‌کنند.

۳ـ جایگاه‌های دیگر دریمامه ومکه ومدینه است. رجوع به‌ص ۴۰۰ متن شود.

۴ـ جایگاه‌های دیگر درپیرامون مکه ویمن است. رجوع به‌ص۴۰۲ متن شود.

۵ـ جایگاه دیگر بنام ذات‌الملح است . رجوع به‌ص۴۰۳ متن شود.

۶ـ جایگاه دیگر دریمامه است. رجوع به‌ص۴۰۳ متن شود.

۷ـ جایگاه دیگر دربطیحه است. رجوع به‌ص۴۰۴ متن شود.

مَنصورَه : نام هفت جایگاه است :

۱ ـ نام شهرقدیم خوارزم برکنارۀ شرقی رود جیحون بودکه آب آن را فرو گرفت تا ویران شد و مردم آن بسوی غربی جیحون رفتند و درگرگانج که آن را جرجانیه می‌گویند سکونت گزیدندوآن را آبادان ساختند و بصورت شهر بزرگی درآوردند که امروزشهر خوارزم استولی چنانکه خبریافته‌ایم تاتارها آن راویرانه ساخته وبصورت سرزمین (بایر) درآورده‌اند .

۲ ـ شهری درناحیۀ دیلم‌که نام آن درتاریخ‌آمده است .[۱]

مَنکَث : نام چهار جایگاه است :

۱ ـ شهری است ازناحیه‌های اسبیجاب در ماوراءالنهر از سرزمین ترك .

۲ ـ از دهکده‌های بخارا است .[۲]

مِهریجان : نام دو جایگاه‌است :

۱ ـ دهکده‌ای است درمرو .

از منسوبان بدان: مطرپسر عباس پسر عبدالله پسر جهم پسرمره پسر عیاض مهریجانی وی تابعی بود و عثمان پسر عفان (رض) را دیدارکرد و عثمان وی را بدرازی‌عمردعاکرداز‌اینرو۱۳۵سال‌بزیست‌ودر روزگارنصرپسرسیاردرمرو درگذشت، و درآرامگاهی‌که بنام خود وی معروف است بخاك سپرده شد .

۲ ـ دهکده‌ای است درکازرون[۳] فارس .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر حسین پسرمحمد مهریجانی . وی از ابوسعید عبدالرحمان پسرعمر پسرعبدالله پسرمحمد وراق روایت‌کرد و هبةالله‌پسر عبدالوارث شیرازی ازوی حدیث شنید .

مَیانَج : [۴] نام دوجایگاه است :

۱ـ جایگاه‌های دیگر درسند وبطیحه ازواسط ویمن وافریقیه است رجوع به‌ص۴۰۶ متن شود.

۲ـ جایگاه‌های دیگر دریمن وقبلیه است، رجوع به‌ص۴۰۷ متن شود.

۳ـ ن. ل : کازرین .

۴ـ اکنون‌میانۀ‌آذربایجان‌را که‌میانج‌معرب‌آن‌است‌فارسی‌زبانان‌بکسرم تلفظ‌می‌کنند.

از ناحیه‌های آذربایجان که آن را میانه (بی ج) می‌نامند و آن شهر بزرگی است دارای بازارها و منبرهای بسیار .

از منسوبان بدان: قاضی ابوالحسن علی پسر حسن پسر علی میانجی از فقیهان نامدار شافعی . وی با ابواسحاق شیرازی فقیه فیروزآبادی در قرائت بر ابوالطیب طبری همکاری کرد و از ابوالحسن قزوینی وجز او حدیث شنید و شعر نیز می‌سرود .

دیگر از منسوبان بدان ، ابوبکر محمد پسر علی و هم پسر ابوبکر عبدالله پسر محمد ملقب به عین‌القضاة که از راه تعصب بوی نسبت دادند سخنی مخالف شریعت گفته است و او را در بازداشتگاه کشتند . و همهٔ آنها از اهل سنت بودند . کسان دیگری نیز بدانجا منسوب‌اند[1] .

مَیدان : نام شش جایگاه است :

۱ ـ میدان زیادکویی در نیشابور بود .

از منسوبان بدان: ابوالفضل احمد پسر محمد پسر احمد پسر ابراهیم میدانی نحوی ادیب مؤلف کتاب جامع الامثال[2] والسامی فی‌الاسامی و جز اینها . وی بسال ۵۱۸ درگذشت همچنین فرزند وی سعید پسر احمد مؤلف کتاب الاسمی فی‌الاسماء وجز آن که بسال ۵۳۹ درگذشت .

۲ ـ کویی است در اصفهان ابوالفضل مقدسی گوید :

از منسوبان بدان: ابوالفتح مطهر پسر احمد مفیدالبیع است که از حافظ ابونعیم حدیث شنید . ولی ابوموسی حافظ این گفتهٔ مقدسی را ردکرده و گفته است هیچکس را نمیشناسم که بدین نسب باشد .

۳ ـ میدان اسفریس بگفتهٔ ابوموسی کویی است دراصفهان .

از منسوبان بدان: محمد پسر محمد پسر عبدالرحمان پسر عبدالوهاب مدینی میدانی ابو موسی گوید : پدرم و جز وی از محمد میدانی برای من حدیث کردند . . .

۱ـ جایگاه دیگر درشام است رجوع به ص ۴۱۱ متن شود.

۲ـ درمتن چنین است.

۴ ـ کویی است در بغداد[۱] از ناحیهٔ باب الازج که گروهی بدان منسوب اند[۲].

۵ ـ میدان یا شارع میدان کوی عظیمی است در بغداد که از باب الشماسیة تا زاهر امتداد داشت واکنون همهٔ آن ویرانه شده است.

۶ ـ کوی بزرگی درخوارزم بود.

مَیمَنْد:[۳] نام دوجایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است درسرزمین فارس.

۲ ـ بنابرگفتار برخی از(مورخان) دهکده‌ای است درغزنه.

از منسوبان بدان: وزیر محمود پسر سبکتکین ابوالحسن علی پسر احمد میمندی است[۴].

مِیمَة: نام سه جایگاه است:

۱ ـ استانی است از ناحیه‌های اصفهان مشتمل برچندین دهکده.

از منسوبان بدان: ابوعلی حسن میمی. وی در بغداد از ابوعلی حداد درسال ۵۷۴ حدیث کرد و ابوبکر حازمی وجز وی از ابوعلی حدیث شنیدند.

۲ ـ شهری است در فارس نزدیك فیروزآباد.

۳ ـ دهکده‌ای است ازناحیه‌های خوزستان ازکلانکو[۵].

مَیْوان: نام دوجایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای است درهرات.

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسرحسین پسرعلویه پسر نصر تیمی میوانی وی از محمد پسر زکریای معلم از ابوالصلت هروی از علی بن موسی الرضا (رض) روایت کرد نام او را ابوذرهروی آورده و بروی درود گفته است[۶].

۱ـ ن. ل: درسوی شرقی بغداد.

۲ـ رجوع بص ۴۱۲ متن شود.

۳ـ درفارسی بفتح هردو م تلفظ می‌کنند.

۴ـ رجوع بفهرست تاریخ بیهقی شود.

۵ـ درمتن چنین است(بی‌نقطه) ودرمتنهایی که دردسترس ما بود چنین نامی دیده نشد.

۶ـ جایگاه دیگر دریمن است. رجوع بص ۴۱۴ متن شود.

حرف ن

نَبْطاء: نام دوجایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است ازآن عبدالقیس در بحرین[1]

نَخْلَة: نام شش جایگاه است :

۱ ـ درب‌النخله درچند جایگاه بغداد وحلب وجزآنها است .[2]

نَسا : نام چهار جایگاه است :

۱ ـ شهری است درخراسان میان ابیورد وسرخس و نسا از آن دو مشهورتر است و ازآن گروه بیشماری ازپیشوایان (دانش) برخاسته است .

از منسوبان بدان: ابوعبدالرحمان احمد پسر شعیب نسایی صاحب کتاب سنن، وی درمصر اقامت‌گزید و درمکه و بقولی در رمله بسال ۳۰۳ درگذشت.

۲ ـ شهری است در فارس . ازابوالبناء بشاری

۳ ـ شهری است درکرمان .

۴ ـ شهری است در همدان. ازهمان ابن بناء ؛

نَعمان: نام شش جایگاه است :

۱ ـ برحسب‌گفتهٔ سیف[3] نخستین‌کسانی‌که برای‌نبرد با ایرانیان به‌عراق‌آمدند حرمله پسرمربطه وسلمی پسرقین بودند وآنها از مهاجران بشمارمی‌رفتند که‌به اطد

۱ـ جایگاه دیگر درنجد است. رجوع به‌ص ۴۱۵ متن شود.

۲ـ جایگاه‌های دیگر درحجاز است رجوع به‌ص۴۱۷ متن شود.

۳ـ منظور سیف‌بن عمر مورخ معروف است.

و نعمان و جعرانه در روبروی نوشجان فرود آمدند تا برورکاء از سرزمین بابل استیلا یافتند[1]

نُعمانیّه: نام سه جایگاه است:

۱ ـ شهرکی مشهور است میان بغداد و واسط و آن مرکز استان زاب اعلا است قاضی ابومنصور معروف به شریح منسوب بدانجا است[2].

نَویْ[1]: نام سه جایگاه است:

۱ ـ دهکده‌ای است درسمرقند.

از منسوبان بدان: ابوجعفر محمد پسرمکی‌پسرنضر نوای[3] که ابوسعدادریسی وجز وی از ابوجعفر روایت‌کردند[4].

نُوبَهار:[5] نام دوجایگاه است:

۱ ـ جایی در دومنزلی ری در راه اصفهان‌که صاحب‌بن‌عباد به ابوالفضل‌پسر عمید دربارهٔ آن نوشت: نامهٔ من از نوبهار روز شنبه نصف‌النهار...وابن عمیدگفت: ابوالقاسم (صاحب‌بن عباد) بخود و چارپایانش رنج بسیار در سرعت سیر داده و دو بارانداز را با هم پیموده تا این سجع را بسازد.

۲ ـ عبادتگاهی دربلخ بودازآن مجوسان[6] که برمکیان ازخادمان آن‌بودند.

نَوْش: نام سه جایگاه است:

مؤلف در ذیل‌این‌کلمه می‌نویسد: سمعانی‌نوس باس‌آورده وگفته‌است‌دهکده‌ای

۱ـ جایگاه‌های دیگر درحجاز وشام ویمن است، رجوع به‌ص۴۱۹ متن شود.

۲ـ دربارهٔ دیگر خصوصیتهای وی رجوع به‌ص۴۱۹ متن شود. جایگاه‌های‌دیگر نیز درعراق ومصر است ودرهریك از نعمانیه‌های مصروعراق گلی‌است‌که بدان سررا درگرمابه می‌شویند. رجوع به‌صفحه مذکور و ص۴۲۰ شود.

۳ـ درمتن چنین‌است وگویا نوایی بقیاس نزدیك است.

۴ـ جایگاه‌های دیگر در دمشق ومصراست رجوع به‌ص۴۲۲ متن شود.

۵ـ درفارسی امروزبفتح ن تلفظ می‌شود.

۶ـ نظرصحیح این است‌که ازآن بوداییان بوده‌است. رجوع به‌برهان وحاشیهٔ آن بقلم‌آقای دکترمعین شود.

است در مرو و مردم آنجا دهکده را نوج می‌نامند[1].

نَوْقان: نام دوجایگاه است:

۱ـ یکی از دوشهر طوس است که گروه بسیاری از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند[2].

۲ ـ دهکده‌ای است در نیشابور.

نَوْقَدْ: نام سه جایگاه است:

۱ـ نوقد قریش دهکدهٔ بزرگی است در شش فرسنگی نسف.

از منسوبان بدان: ابوالفضل عبدالقادر پسر عبدالخالق پسر عبدالرحمان پسر کاسم پسر فضل نوقدی. وی یکی از پیشوایان بود.

۲ ـ نوقد خرداخن.

از منسوبان بدان: ابوبکر محمد پسر سلیمان پسر خضر پسر احمد پسر حکم معدل نوقدی. وی حدیث شنید و روایت کرد.

۳ ـ نوقد[3] سازه.

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر محمد پسر نوح پسر محمد پسر زید پسر نعمان نوقدی نوحی. وی فقیه بود و از ابوبکر پسر بندار استرابادی روایت کرد وابوسعد وی را درجایگاه دیگری یاد کرده وگفته است ابراهیم پسر محمد پسر محمد پسر نوح. وخدا داناتراست.

نُوَنْد: نام دوجایگاه است:

۱ـ سه‌جایگاه بنام نوش درمصر است. رجوع به ص ۴۲۳ متن شود.

۲ـ طوس درخراسان ناحیه‌ای بزرگ بشمار می‌رفت که دوشهر عمدهٔ آن طابران و نوقان بود. طابران مرکز طوس‌را تیمور ویرانه ساخت وهمان جایگاه مخروبه‌ای است که اکنون آرامگاه سخندان نامور فردوسی درآنجاست ونوقان که بصورت نوغان و نوکان هم آمده‌است ازکوی نوغان کنونی مشهد تا خواجه‌ربیع امتداد داشت که هم‌اکنون بخشی‌اندك ازآن بنام کویی درمشهد است گویا اصل کلمه نوکان یا نوکن باشد همچون: رادکان و شادکن یا تبادکان وماننداینها. رجوع به‌طوس ونوقان در سرزمینهای خلافت شرقی و دائرةالمعارف اسلامی (طوس) وفهرست تاریخ سیستان مصحح‌مرحوم بهار و دیگر متنهای جغرافی وجغرافیای تاریخی شود.

۳ـ شاید معرب نوکد است.

یکی از کویهای نیشابور است .

از منسوبان بدان: ابوعبدالرحمان عبدالله پسر حمشاد[1] پسر جندل پسر عمران مطوعی نوندی نیشابوری . وی از ابوقلابه رقاشی محمد پسر یزید سلمی و جز آن‌دو حدیث شنید .

۲ ـ با ـ نوند کویی‌است در سمرقند .

از منسوبان بدان: احمدنوندی سمرقندی. وی از احمد پسر عبدالله‌سمرقندی حدیث کرد .

نَهْر : نام شصت وشش جایگاه است .

پیدا است‌که نهرهای روی زمین بیش از آن است‌که بشمار آید یا دانش‌بدان احاطه یابد و آنچه دراینجا یادکرده می‌شود آنهایی است‌که اگر مضاف‌الیه آنها را نیاورند به‌تنهایی شناخته‌نشوند وهمچون‌دجله وفرات وقویق وعاصی و بردا وسیحون وجیحون وهمانند اینها نیز نباشند که هریك ازآنها و همانندهایشان را بی‌افزودن کلمهٔ نهر به اول آنها می‌توان شناخت و درست‌آنچه در اینجا آورده می‌شودهمچون ترکیبهای اضافی :عبدالقیس وعبدالدار است‌که اگر بگوییم : قیس و دار بی‌یادکردن کلمهٔ عبد مقصود بدست نمی‌آید با اینهمه کویها ودهکده‌هایی بنام نهر شهرت‌یافته وکسان را بدانها نسبت داده‌اند و ما در اینجا آنچه را یادکرده‌ایم از لحاظ‌کلمهٔ دوم (مضاف‌الیه) بترتیب الفبایی است .

۱ ـ نهر ارما دهکدهٔ بزرگی است در بغداد بر کنار رود عیسی که زمینهای آن به زمینهای نخاسیه پیوسته است .

۲ ـ نهر ایسر استان و روستایی‌است میان اهواز و بصره .

۳ ـ نهربط در اهواز است ونام آن درتاریخ آمده است .

۴ ـ نهر بوق تسویی است از سواد بغداد نزدیك کلواذا.

۵ ـ نهر بیطر تسویی است از دجیل که درآن چندین دهکده است .

۶ ـ نهربین وآن را نهر بیل هم گویند تسویی است از سواد بغداد پیوسته

---

۱ ـ ن. ل : حماد .

به نهر بوق که محدثانی بدان منسوب‌اند .

۷ ـ نهر تیری شهری است از ناحیه‌های اهواز که نام آن در اخبار فتوح و اخبار خوارج آمده است .

از منسوبان بدان: ابوعبدالله محمد پسرموسی پسر ابوموسی نهر تیری . وی از احمد پسر عبده ضبی حدیث شنیدوابوالقاسم طبرانی وجزوی از نهر تیری‌روایت کردند و او درسال ۲۸۹ درگذشت .

۸ ـ نهرجور : چنانکه‌گمان می‌کنم ، میان اهواز ومیسان است .

۹ ـ نهرحوریث از دریاچهٔ حدث سرچشمه می‌گیرد و درجیحون می‌ریزد.

۱۰ـ نهرطابق‌ کویی است‌کهن درسوی‌غربی بغداد نزدیك‌کرخ واصل‌آن بنام نهر بابك (پسربهرام پسربابك) بودکلمهٔ بابك رامعرب‌کردندو بصورت‌طابق‌درآوردند.

۱۱ ـ نهر فیروز در عراق .

۱۲ـنهرالمره[1] دربصره‌که اردشیر(کوچك)پسرهرمزآن‌را احداث‌کرده است .

۱۳ـنهرالملك ازبزرگترین‌کویهای بغداد پس‌از نهرعیسی پسرعلی است‌گویند دارای۳۶۰دهکده بعدد روزهای سال‌است‌ازفرات جدا می‌شود ودر دجله می‌ریزد...

۱۴ ـ نهرموسی درسوی شرقی بغداد است ...[2]

نَهْرَوان : نام دوجایگاه است :

۱ ـ نهروان معروف عراق .

۲ـنهروان[3] در مغرب.

نیرْ : نام دو جایگاه است :

۱ ـ از دهکده‌های بغداد است[4]

۱ـ ن. ل : المراة

۲ـ جایگاه‌های دیگر درباره بابل وعراق وبصره وفلسطین وتنور شامی و واسط وجزیره وتکریت وجز اینها است رجوع به‌ص۴۲۵ تا ص۴۲۸ متن شود.

۳ـ دربارهٔ داستان مربوط به‌این دونهروان رجوع به‌ص۴۲۸ متن شود.

۴ـ جایگاه دیگر کوهی‌است ازآن خاندان غاضره رجوع به‌ص۴۳۰ متن شود .

حرف و

واسِط : نام بیست و دوجایگاه است :

۱ــ دهکده‌ای است در بلخ.

از منسوبان بدان: محمد پسر محمدپسرابراهیم واسطی (واسط بلخ) و نور پسر محمد پسرعلی واسطی(واسط بلخ)

۲ ــ واسط نوقان درخراسان دهکده‌ای است نزدیك دروازهٔ نوقان طوس که آن‌را واسط یهود می‌گویند .

از منسوبان بدان: ابوبکرمحمد پسرحسین واعظ . وی ازابوالقاسم اسماعیل پسر حسین‌سنجبستی[1] فرایضی‌و وی ازابوسعد(رحمت خدای براو) حدیث شنید .

۳ ــ دهکده‌ای است‌در دجیل‌ازناحیه‌های بغدادکه گروهی بدان منسوب‌اند.

۴ ــ دهکده‌ای است از نهرالملك‌بغداد ومن‌آن را دیده‌ام[2] .

وَدار: نام دوجایگاه است :

۱ ــ دهکده و روستای بزرگی است در سغد سمرقند و دارای دژی است واز آنجا تا سمرقند چهارفرسنگ است ومردم آن گروهی‌از بکربن وائل‌اند .

از منسوبان بدان: ابواسحاق ابراهیم پسر احمد پسر عبدالله پسر حسن پسر صالح خطیب سمرقندی وذاری . وی بسال۴۸۷ متولد شد وپس ازکسب دانش‌حدیث

۱ــ شاید معرب سنگ‌بست باشد .

۲ــ رجوع به‌ص۴۳۲ متن شود. جایگاه‌های دیگر درعراق وخابور و رقه وحجاز واندلس ویمامه وموصل ویمن است.

شید و روایت‌کرد .

۲ ـ دهکده‌ای است در اصفهان .

ورکان : نام چهارجایگاه است :

۱ـ کویی‌است دراصفهان .

از منسوبان بدان: احمدپسرحسن پسر ابراهیم ورکانی مکنی به ابوالعباس مفتش وی بسیار حدیث‌شنید واندکی‌روایت‌کرد. ازابوعبدالله‌ابن‌منده روایت‌داشت یحیی پسرعبدالوهاب‌گفت‌که وی از اهل حدیث نبود ابوالعباس درصفر سال ۴۵۴ درگذشت.

۲و۳ ـ نام دهکده‌ای است درکاشان .

از منسوبان بدان: ابوالحسن محمد پسرحسن ادیب وشاعر ورکانی . وی و دوپسر او ابوالمعالی و ابوالمحاسن مسعود حدیث املا می‌کردند . ومحمد پسرجعفر ورکانی‌ساکن‌بغداد نیز به ورکان منسوب است ابوموسی‌گفته است‌وی‌اهل‌یکی‌از این دو ورکان‌نیست بلکه‌گفته‌اند او ازکویی بنام ورکان در نیشابور است و من از درستی آن آگاه نیستم

۴ـ دهکده‌ای است در همدان.گویند واعظی‌ازمتأخران‌ازآنجا برخاسته‌است.

ولاشجرد[۱] نام چهارجایگاه است :

۱ ـ از دهکده‌های (قصر) کنکور [شهرکی است] میان همدان وکرمانشاه .

از منسوبان بدان: ابوعمرعبدالواحدپسرمحمدپسرعمرپسر هارون‌ولاشجردی فقیه وی ازابوالحسین غریق هاشمی‌وابومحمدپسرهزار مردصریفینی وجزآنان‌حدیث شنید و درسال ۵۰۲ درکنکور درگذشت .

۲ ـ جایگاهی است درناحیه‌های بلخ‌که مسلمانان درآنجا بجنگی پرداختند وازجاهای مستحکم بشمار می‌رفت .

۳ ـ از ناحیه‌های‌کرمان است .

۴ ـ شهری است نزدیك خلاط .

۱ـ معرب ولاشگرد است صاحب حدودالعالم باهمین‌صورت نوشته‌است شهرکی است درکرمان. رجوع به‌ص۱۲۷ چاپ‌دانشگاه شود.

وَهران: نام دو جایگاه است :

۱ ـ جایگاهی است درفارس[1]

حرف ه

هارونیّه : نام دوجایگاه است:

۱ـ دهکده‌ای است دربغداد[2].

هاشمیه : نام سه جایگاه است :

۱ ـ دهکده‌ای است نزدیك ری[3]

هَجَر: نام سه جایگاه است :

۱ ـ نامی است که برهمهٔ ناحیه‌های بحرین شامل می‌شود وآن نام اقلیم‌است چون شام‌وعراق وخراسان ومانند آنها[4] .

هِرات : نام دوجایگاه است :

۱ ـ شهر بزرگ بنامی است درخراسان وبیشترآن پرخیر وپربرکت است من درآنجا بوده‌ام و درجهان ازنظر نیکویی و وسعت ارزاق وبسیاری جمعیت و بازارها وآبادانیها همانندی نداشت اما تاتار(مغول) (لعنت‌خدا برایشان)درسال۶۱۶ ه آن‌را ویران ساختند و مردم آنجا راکشتند وآن را بصورت تپه‌هایی درآوردند ازآنجا تا

۱ـ شهری‌است درمغرب ازبلاد بربر. رجوع به‌ص۴۳۷ شود.

۲ـ شهرکوچکی‌است درشام. رجوع به ص۴۳۷ متن شود.

۳ـ جایگاه‌های دیگر درمکه وکوفه است. رجوع به‌ص۴۳۷ متن شود.

۴ـ جایگاه‌های دیگر درمدینه ویمن است. رجوع به ص۴۳۸ متن شود.

نیشابور وهمچنین تا مرو و هم تا سیستان یازده روز راه است و تا غزنه از مسافت مزبور چند روز بیشتر است . از هرات و دهکده‌های آن خلقی بیشمار که جزخدا عددآنها را نمی‌داند ازخداوندان دانش درهرفن برخاسته است .

۲ ـ شهری است درفارس نزدیك اصطخر برحسب‌گفتهٔ بشاری .

هُرمُز : نام چهارجایگاه است :

۱ ـ شهری است در اقصای مکران نزدیك‌کرانهٔ دریای هند ، که کشتیها در خلیجی از دریا داخل‌آن میشود وآن بندری است که بوسیله‌کشتی کالاهای هند را درآن تخلیه می‌کنند و ازآنجا به خراسان وسیستان و دیگرشهرها می‌برند .

۲ ـ **هرمزغند** از دهکده‌های مرواست .

از منسوبان بدان: عبدالحکم صاحب احادیث فتن .

۳ ـ **هرمزفره** از دهکده‌های مرو است.

از منسوبان بدان: ابوهاشم بُکَیْر پسرماهان‌هرمز فرهی. وی ازکسانی‌بود که درتشکیل دولت «عباسیان»با ابومسلم یاری‌کرد[1] .

۱ـ جایگاه دیگر بنام هرمزقلعه درشام است. رجوع به‌ص۴۴۰ متن شود.

حرف ی

یارَم : نام دوجایگاه است:

ابوموسی گفت یارم دهکده‌ای است در اصفهان که برخی از راویان بدان منسوب‌اند[1] .

یونان : نام دوجایگاه است:

۱ ـ جایگاهی است در اران که فاصله آن تا تروعه هفت فرسنگ است .[2]

یهودیّه : نام سه جایگاه است :

۱ ـ شهر اصفهان کنونی است و از اینرو بدین نام خوانده شده است که چون بخت‌نصر بیت‌المقدس را ویران ساخت مردم آن به اصفهان روی آوردند و در آنجا برای خود خانه‌هایی ساختند و در آنها اقامت گزیدند و روزگاران گذشت تا (جی) شهرستان اصفهان ویرانه شد و بخشی اندك از آن بجای ماند و از آن پس کوی یهودیه آبادان گشت و مسلمانان با آنان در آن جایگاه درآمیختند و آن را توسعه بخشیدند و همچنان نام یهودیه بر آن باقی ماند .

۲ ـ کویی است در گرگان (جرجان) که آن را باب‌الیهود (دروازه یهود) نیز گویند .

از منسوبان بدان : ابومحمد احمد پسر محمد پسر عبدالکریم وزان جرجانی یهودی منسوب به کوی مزبور . وی از ابوالاشعث احمد پسر مقدام و ابوالسائب سلم پسر جناده روایت کرد و ابوبکر اسماعیلی و ابومحمد احمد پسر عدی از وی روایت

۱ـ جایگاه دیگر درشعر ابوتمام آمده است. رجوع به ص ۴۴۲ متن شود.
۲ـ جایگاه دیگر دربعلبك است. رجوع به ص ۴۴۳ متن شود.

داشت او درسال ۳۰۷ درگذشت. و محدثی ثقه و راستگو بود .

۳ ــ درب‌الیهود در بغداد که گروهی از محدثان بدان منسوب‌اند[۱]

یاقوت درپایان کتاب می‌نویسد :

این است پایان آنچه یادکردن آنها از نوع مطالبی که بدانهااعتماد داشته‌ایم برای ما امکان پذیر بوده‌است و بیگمان بیش‌از آنچه ما آورده‌ایم باقی مانده است ولیکن اینها تحقیقاتی است‌که درحد توانایی وطاقت‌ما بدست‌آمده وشاید بینندهٔ در این‌کتاب دریکی ازبخشها دانستنیهای‌بیشتری داشته باشدکه ما بدانها دست‌نیافته‌ایم و آنگاه با شتابزدگی ما را به تقصیر و کوتاهی در تحقیق نسبت دهد. اما وی باید بیندیشدکه آیا بقیهٔ تحقیقاتی راکه ما یادکرده‌ایم می‌دانسته است؟آنگاه‌اگردریابد که بدانهاآشنا نبوده است باید به اجتهاد نیك ماکه می‌پندارد بسیاری ازخداوندان این فن دربارهٔ آن قاصراند اعتراف‌کنند .

و باید دانست که من مدعی عصمت نیستم و خود را ازخطا ولغزش تبرئه نمی کنم چه من همهٔ این جایگاهها راکه ندیده‌ام بلکه آنها را ازکسانی‌که اهل‌ضبط و استواری (درحدیث وتاریخ)اند شنیده و نقل‌کرده‌ام ازینرو خطا وصواب منسوب به آنان ونوشته ازایشان وازفضل آنان بشمار می‌آید ولی، من بخدای سوگندکه‌ازنظر کوشش درپرسش و جستجو وکنجکاوی‌کوتاهی نکرده‌ام‌ازاینرو اگر لغزش آن اندك باشد ناگزیر نیکویی و استواری آن بسیار است پس خدا بیامرزدکسی راکه از آن فایده برگیرد و در دعای شایسته خود نسبت بما شرکت ورزد و آنگاه که در شمار مردگان درآییم برای ما از ایزدآمرزش وگذشت از بدیها بخواهد. وایزدبراه‌راست داناتر است.کتاب پایان پذیرفت وسپاس برایزدیکتا ودرود وسلام‌وشرف‌و بزرگواری برسیدما محمد بهین آفریده در نزد یزدان وهم برخاندان وصحابهٔ اوپس‌از وی‌باد.

۱ــ رجوع به‌ص۴۴۴ متن‌شود .